



افغانستان

در مخمصه بازی های پیچیده اطلاعاتی

از توريسم زدایی تا توريسم دولتی

جلد اول

عبدالناصر نورزاد



افغانستان

در مخمصه بازی های پیچیده اطلاعاتی

از تروریسم زدایی تا تروریسم دولتی

جلد اول

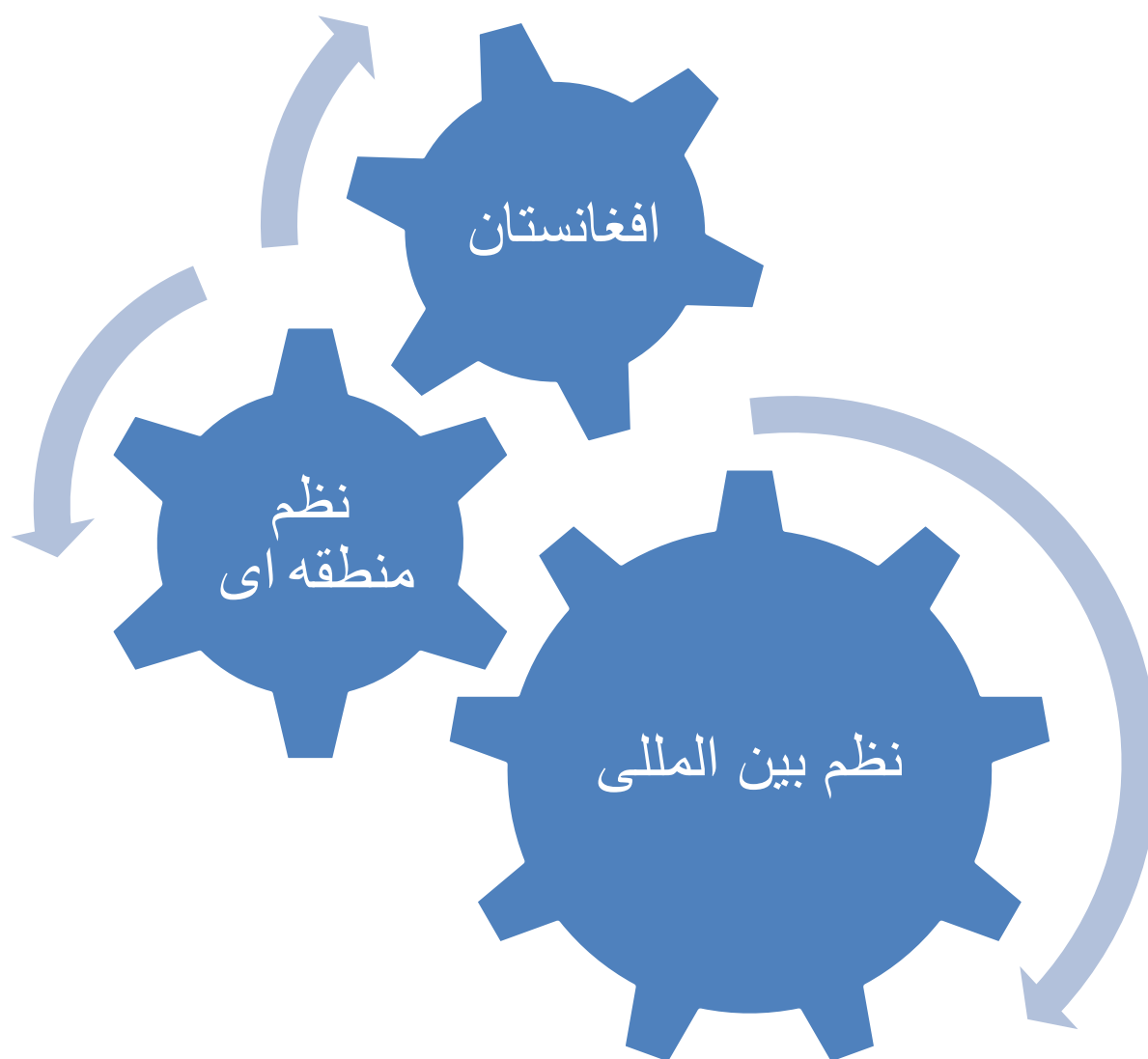
عبدالناصر نورزاد

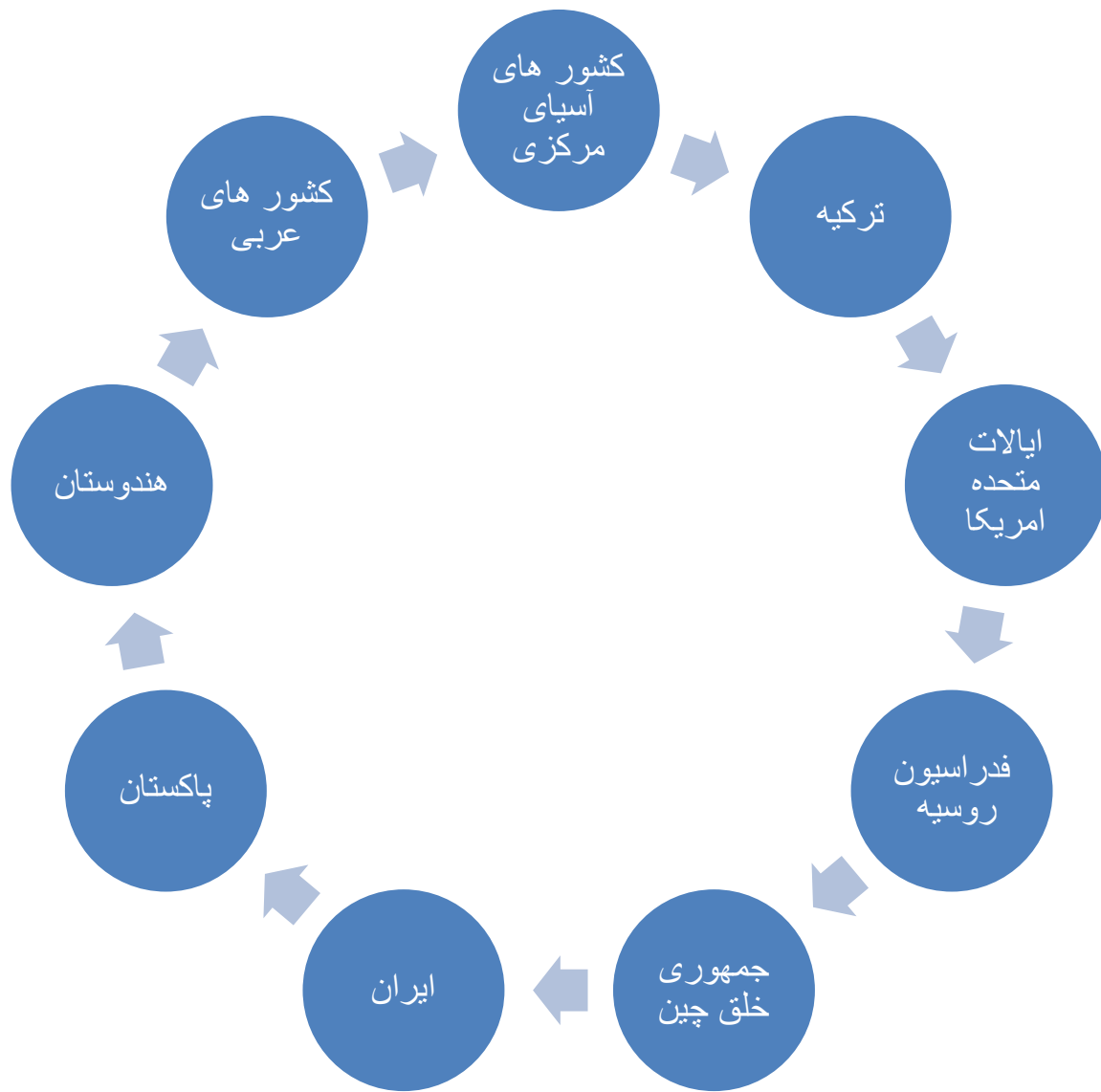
به امید رهایی از شر استبداد و برافراشتن پرچم آزادی بر فراز قله های بلند هندوکش ها

برای جغرافیای عاری از تروریزم ومملو از آرمان های بزرگ سعادت و رفاه جمعی

برای مردم سلحشور و مبارزی که هیچگاه از مقاومت و مبارزه در برابر متجاوزین دست

نکشیدند





فهرست

- ۱..... پیشگفتاری از نویسنده
- ۵..... این مخصصه اطلاعاتی در افغانستان چگونه است؟
- ۱۰..... تعهد نامه ننگین دوحه و گستره ی این مخصصه اطلاعاتی
- ۱۷..... روسیه و طالبان: یک ضلع در این مخصصه اطلاعاتی پیچیده
- ۲۴..... داعش خراسان نام نهاد، یک ضلع مضاعف این مخصصه
- ۲۷..... جنگ داعش و طالبان؛ اصل قضیه از چه قرار است؟
- ۳۱..... ایران و طالبان در بازی پیچیده زیر عنوان مسئله حجاب
- ۳۶..... طالبان و چین در این مخصصه اطلاعاتی
- ۴۲..... طالبان و پاکستان در این مخصصه اطلاعاتی
- ۴۸..... مخصصه نشست دوحه و بازی با طالبان
- ۵۴..... طالبان و مخصصه رقابت میان متفقین منطقه ای و متحدین فرامنطقه
- ۶۱..... قطر ضلع دیگر مخصصه بازی اطلاعاتی امریکا بالای طالبان
- ۶۵..... "تروریسم نوین": مخصصه حضور امریکا در افغانستان
- ۷۰..... امیر شبح: مخصصه هیبت الله نام نهاد
- ۷۷..... مخصصه تروریسم و بازی امریکا با طالبان
- ۸۲..... مخصصه طالبان و باج گیری امریکا از چین، روسیه و ایران
- ۸۷..... مخصصه تروریسم دولتی طالبانی در کنترل حلقه های اطلاعاتی
- ۹۲..... مخصصه بازی های استخباراتی بالای افغانستان
- ۹۵..... مخصصه تقابل طالبان با سایر گروه های تروریستی
- ۹۹..... طالبان و مخصصه گوش به فرمان بودن به پاکستان
- ۱۰۴..... داعش ضلع دیگر مخصصه در نقشه بر آسیای میانه

- مخمصه ابقای طالبان در قدرت از سوی سی آی ای ۱۱۰
- مخمصه طالبان بر محاسبات روسیه ۱۱۵
- مخمصه جایگاه افغانستان در معادلات امنیتی منطقه ۱۲۲
- آغاز جنگ استخباراتی امریکا و روسیه در آسیای میانه ۱۳۶
- مخمصه سه بازیگر، سه سناریو در آینده ۱۴۰
- مخمصه بازی های قدرت های بزرگ در افغانستان ۱۵۳
- مخمصه رقابت چین، روسیه و امریکا در افغانستان ۱۵۸
- مخمصه تجزیه افغانستان در مهندسی های ژئوپولیتیک ۱۶۳
- مخمصه بازی اطلاعاتی همسایه ها و منطقه در افغانستان ۱۶۹
- مخمصه استفاده طالبان از تروریستان خارجی برای چانه زنی ۱۷۳
- مخمصه حضور امریکا در افغانستان ۱۷۷
- مخمصه حضور سی آی ای در میان طالبان ۱۸۲
- مخمصه تروریسم و بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی ۱۸۷
- افغانستان؛ عرصه تقابل قدرت ها در محور "بازی بزرگ جدید" ۱۹۳
- ابعاد و ابزار کنشگری جدید امریکا در افغانستان و آسیای مرکزی ۲۰۶
- مخمصه حضور آرام چین در کنار طالبان ۲۱۴

پیشگفتاری از نویسنده

در جریان دوسال گذشته از حاکمیت طالبان، سه مورد کاملاً مشخص شده است و هیچ جای تردیدی در آن باقی نمانده است:

اول- طالبان، یک برنامه در جهت اجندای های امریکا در منطقه بوده و هیچ تصمیمی از جانب امریکا برای سرنگونی آنها، در حال حاضر وجود ندارد؛

دوم- امریکا و طالبان همزمان در یک خط موازی در تحت اصطلاح تعامل و ایجاد راهکار های کمک رسانی بواسطه سازمان های بین المللی، در یک هماهنگی کار میکنند. این هماهنگی باعث شده تا امریکا در جهت تامین نیاز های رژیم طالبان، هفته وار مقادیر هنگفتی از بسته های مالی را فراهم آورد؛

سوم- منطقه در یک سردرگمی بی سابقه در قبال طالبان قرار دارد. اینکه این سردرگمی تا چه زمانی می تواند در جهت منافع و بقای طالبان، ادامه پیدا کند، مستلزم گذر زمان و تغییر قاعده بازی است.

حال با مدنظرداشت این سه مورد، هیچ جای خوش بینی برای آینده افغانستان عاری از شرطالبن وجود ندارد. طالبان در یک برهه طولانی زمانی و تازمان مثبت ارزیابی شدن موجودیت شان، در خدمت اجندا های خطرناک امنیتی امریکا خواهند بود. بنا انتظار از امریکا و جامعه اصطلاح بین الملل که بخواهند، فشار لازم را بر طالبان وارد کنند تا این گروه یا تن به خواست عمومی مردم افغانستان بدهند و یا اینکه از قدرت ساقط شوند، دور از امکان و تصور است. به این منظور، نگارنده یک سلسله نوشته ها و تحلیل های را در جهت ردیابی اصل بازی که مبتنی بر اهداف ژئوپولیتیک و راهبردی

تنظیم شده اند و بواسطه سازمان های اطلاعاتی و ابزار های سخت اجرایی می شوند و برای تطبیق آن ها از تروریسم و تندرویی استفاده می شود، رویدست گرفتیم. تلاش عمده من این بوده تا بتوانم رابطه منطقی میان اصل ماجرا و آنچه که در اخبار، رسانه ها و کنش و واکنش های کشور های منطقه و جهان، پیدا نمایم. صادقانه می گویم، هنوز هم رخ اصلی ماجرا برای من، شما و اکثریت مطلق مبهم است. هیچ کسی یارای ارائه تصویر واضح از وضعیت را ندارد. آنچه که ما می گوئیم در واقع، مبتنی بر مطالعه تاریخ، حدس و گمان و تحلیل ها و برداشت های فردی است که به زعم خود ما، منطبق به واقعیت دانسته و آن را توجیه پذیر می نمایانیم. اصل ماجرا، پیش قدرت های بزرگ منطقه و جهان است. خداوند متعال می داند که چه نیرنگی را در حق ما، این قدرت های شرور و امپریالیست، روا دیده اند.

تروریسم دولتی، گروه های نیابتی، استفاده از افراط گرایی و قرائت های فراتر از حدود شرعی و استفاده از احساسات و عاطفه مردم عام، ابزار های موثر در این مخمصه اند. این مخمصه اطلاعاتی، فرصتی را در اختیار قدرت های بزرگ و منطقه و به طور اخص در اختیار سازمان های اطلاعاتی آنها قرار داده تا بدون هزینه های مالی و جانی، بدون درگیری مستقیم که عواقب آن برای به تحلیل رفتن توان نظامی، اقتصادی و سیاسی شان، منجره خواهد شد، از این ابزار در این چاله ی امنیتی استفاده می برند.

رشد بی رویه جمعیت بی سواد، فاقد درک و دانش دینی، بی خبر از تاریخ و جامعه به شدت قطب بندی شده از لحاظ ساختار قومی و اتنیک، عوامل مضاعف این مخمصه اند که در خدمت استعمارگران، متجاوزان و حلقه گوش به فرمان بومی آن ها، قرار می گیرند. طالبان و سایر گروه های تروریستی که قرائت افراطی و خلاف دین را یدک می کشند، مهم ترین بازی گر این مخمصه شناخته می شوند. طالبان و هم پیمانان

تروریست شان، با یک رهبری مجازی و غیر مری، بیش از سی میلیون انسان جغرافیای افغانستان را، اسیر گرفته و هرروز شکنجه می کنند. این کار در مسیر تحصیل اهداف قدرت های بزرگ و عرصه رقابت میان آنها، بسیار مفید تلقی می شود. طالبان تا حال هیچگونه عملکرد دینی، اخلاقی و هنجاری را برای همبستگی با مردم رنجدیده افغانستان نشان نداده اند. این گروه با شدت تمام هرروز در برابر عرف، عنعنات و فرهنگ بومی مخصوصا اقوام غیر پشتون، ایستاده شده و به آن بی توجهی می کنند. این گروه تروریست پیشه از عواقب طغیان این عملکرد که منشا و ریشه در مشوره های سازمان های اطلاعاتی دارد، بی خبر هستند. آنها بدرستی نمی دانند که این کار شان، بلاخره منجر به فوران آتش انقلاب بومی می شود. متاسفانه هیچگونه روزنه ی برای رهبری سالم این نارضایتی وجود دارد تا امیدی برای فردای بهتر باشد. آنچه از عواقب این نارضایتی و شورش مردمی می توان برداشت کرد، انارشی و ظهور یک نیابتی دیگر است که دردامن یک سازمان اطلاعاتی دیگر، برای اهداف خاصی طراحی شده است.

خلاصه کلام، طالبان در سه محور با مقاومت گسترده مواجه هستند: اول- مردم افغانستان و قاطبه ملت که در برابر تفکر طالبانیزم با شدت تمام ایستاده اند و هیچگاه با آن از در آشتی پیش نمی آیند. دوم- کشور های منطقه که کم کم ماهیت تروریستی و تخریش کننده امنیت را از جانب طالبان درک کرده اند و در تلاش یافتن بدیلی برای مقابله با این موج سواری هستند. سوم- ذهنیت جهانی جدا از کشور های قدرتمند که جز پروژه تحمیلی طالبان اند و به درک بعضی از واقعیت ها نیز رسیده اند. مجموع این مقاومت ها، منتج به سرنگونی رژیم خواهد شد که منفور مردم است و در درون خودش با عالمی از درگیری ها و اختلاف های ذات البینی مواجه است.

آنچه که ما را بیشتر ضربه وارد کرده است، تحمیل گروه های نیابتی همانند طالبان و سایر گروه های تروریستی است که در یک مخمصه اطلاعاتی گیر افتاده اند و منحیث یک وسیله مهم در جهت تحقق اهداف و مرام این سازمان ها، عمل می کنند. آنچه در این رساله به آن پرداخته می شود، در واقع ادامه بحث کنونی است که در لابلای صفحات این رساله از زوایای مختلف و با اتکا به خصلت عبوری حوادث و واقعات به آن پرداخته می شود.

این اثر را به هموطنان و آنهاییکه برای رهایی از شتروریزم طالبانی، آرزوهای انسانی دارند و آنهاییکه هرروز زیر ساطور طالب خرد می شوند، تقدیم می کنم. برای آنهاییکه در جهت تحقق آرمان های بزرگ عدالت خواهی، آزادی و استقلال فکری تباری، سینه سپر میکنند، نیز هدیه ای بهتر از این رساله ندارم. قابل ذکر می دانم که این مجموعه را در مناسبت های مختلف و به دلایل مختلف به اساس برداشت های شخصی خود نوشته ام. به همین لحاظ بخش منابع و پاورقی در آن وجود ندارد. امید دارم گرهی از مخمصه پیچیده اطلاعاتی و نبرد خونین استخباراتی در میادین افغانستان، گشوده باشم.

با مهر فراوان و تقدیم احترام فایقه

عبدالناصر نورزاد- آلمان

اگست ۲۰۲۳

این مخمصه اطلاعاتی در افغانستان چگونه است؟

مبرهن است که خصوصیت بحران ها در جغرافیای افغانستان، علی رغم خصوصیت عبوری آن، ماهیت راهبردی دارد. به عبارت دیگر، آنچه در میدان افغانستان گذر می کند، یک موج است، ولی تبعات آن به گونه درازمدت بر فضای این کشور، چیره می شود. به این علت گفته می توانیم که وضعیت فعلی کشور، در یک حالت معطلی قرار دارد، تا قدرت های بزرگ و دخیل در قضیه افغانستان، در مورد مسائل عام و حاد دیگر جهانی، به یک تفاهم برسند، بعدا با دور زدن قاعده بازی، در مورد افغانستان و سرنوشت آن، تصمیم خواهند گرفت. این در واقع، پیام جنگ و ادامه بن بست کنونی دارد.

در این بازی یک قاعده کلی برد- برد برای بازی گران قدرتمند و چندین بازی گر بومی به شمول طالبان وجود دارد که چرخه اصلی این بازی را در حال گردش نگه میدارند. بازی کنونی در محور افغانستان، خیلی ها پیچیده با خصوصیت چند پهلو و دارای ابعاد گوناگون است که بواسطه یک جنگ هیبریدی، پیش برده می شود. عناصر سخت افزاری جنگ، نقش استخبارات، رسانه ها، عوامل اقتصادی، روان شناختی و... همه در این جنگ نا متقارن برضد مردم افغانستان بواسطه قدرت های بزرگ و نیابتی هایشان مانند طالبان، جریان دارد.

قدرت های بزرگ برای نهایی سازی تصمیم در مورد ادامه بازی در جغرافیای افغانستان، یک تعداد از داشته های نیابتی بومی مانند طالبان را در میدان دارند. طالبان برای فعلا مسئولیت سکان داری قدرت را عهده دار شده اند. عهده داری قدرت با خشن ترین طرز حکومت و ایجاد فضای خفقان، تا حرکتی برخلاف اصل اجندای بازی،

صورت نگیرد. در این گرو دار، اسمی بنام هیبت الله، گرداننده امور است تا شرایط را بروفق مراد بازی گران قدرت مند منطقه ای پیش برد. این هیبت الله نام یک راهبرد را که قبلا برایش تنظیم شده، پیش می برد. راهبرد کنترل و تفتیش در جامعه که حاصل آن مطابق برنامه ها، حفظ وضعیت موجود باشد. استراتژی هیبت الله نام، دارای مشخصه است:

اول-پاکسازی کابینه طالبان از مخالفان هیبت الله که شامل حقانی ها، طالبان قندهار، هلمند و گروه قطر می شود؛

دوم- ائتلاف با کشورهای منطقه در عوض تعامل با غرب. این خصوصیت در مشوره با پاکستان طراحی شده تا طالبان به طور مطلق در کنترل این کشور باقی بماند؛

سوم- ائتلاف با پاکستان و استخبارات آن و تلاش برای انقیاد بدون قید و شرط در عوض تطبیق و پیشبرد اجندا های مانند تی تی پی که برنامه خارج از کنترل پاکستان و نظام امنیتی آن است؛

چهارم- انتقال قدرت از کابل به قندهار برای تصمیم گیری ساده و در اختیار داشتن وزارت خانه های کلیدی برای جلوگیری از هرنوع عمل کودتایی.

در این میان تجمع بی سابقه اطلاعات چیان غربی و شرقی در میادین کابل، نشان از پیچیده بودن این بازی دارد. اطلاعات چیان هر قطب برای طراحی برنامه خاص خویش به تلاش می پردازند و طالبان هم از هرگروه به گرمی استقبال می کنند. در یک بازی عجیب غریب میان طالبان و قدرت های منطقه و فرا منطقه، یک برنامه سری و غیر قابل کشف در جریان است. تجمع گروه های تروریستی خارجی در مناطق افغانستان و بطور اخص انتقال گروه سپاه صحابه و لشکر جنگوی به عنوان افراطی ترین گروه های

تروریستی که در پوشش تی تی پی به شمال انتقال می شوند، زنگ خطر یک بحران درازمدت امنیتی را برای یک نبرد نفس گیر، به صدا در آورده است.

از سوی دیگر، ائتلاف عجیب و غریب بلوچ ها با تی تی پی و ایجاد کمر بند امنیتی برای مقابله با تهدید های پاکستان، احتمال نقش آفرینی هند را می دهد. بعضی از حلقه های تی تی پی مانند نورولی محسود با سازمان استخباراتی هندوستان (راو) ارتباط منظم دارند و به گونه سیستماتیک از آنها پول، تجهیزات، مشوره و کمک های مستشاری دریافت می کنند. برعلاوه، ائتلاف شکل گرفته میان تی تی پی و جنبش اسلامی ترکستان شرقی، زمینه های قدرت گیری داعش را در شمال افغانستان، مساعد می کند. در تازه ترین مورد، طالبان تصمیم گرفته اند تا از شکل گیری هر نوع ائتلاف میان این گروه ها، جلوگیری کنند. به همین منظور طالبان پاکستانی را از پایگاه های سنتی شان بیرون کشیده و به شمال انتقال می دهند. سایت سنگر مطلبی را نشر کرده که در جلسات اخیر میان انگلیس ها و امریکایی ها با طالبان، بالای طالبان فشار وارد شده تا مسئله شمال را یکطرفه کنند. در ضمن، اظهارات وزیر خارجه ایران که گفته سران و کارکنان سابق داعش از لیبیا، عراق و سوریه به افغانستان انتقال یافته اند، نشان میدهد که بازی در افغانستان جدی است.

برعلاوه خصوصیت نظامی و استخباراتی تقابل قدرت ها در افغانستان، رویکرد ظاهر سازی دیپلماتیک نیز در جریان است. روندی که آن را ما بنام تعامل منطقه با طالبان می شناسیم. اما این روند تعاملی از جانب بازی گران قدرت در دو جهت پیش برده می شود: تعامل تاکتیکی از جانب کشور های همسایه و تعامل راهبردی از جانب قدرت های بزرگ فرامنطقه که دارای ماهیت متفاوت از لحاظ اهداف و راهبرد هستند. آنچه که معلوم می شود این است که مسابقه بالای افغانستان زخمی بواسطه طالبان و سایر

گروه های تروریستی از طریق ابزار های فشار، تطمیع و پاداش وجود دارد. در اصل این بازی با ایجاد یک توازن تاکتیکی معنا دار ادامه دارد. نه کسی طالبان را به رسمیت می شناسد و نه کسی با آنها قطع رابطه می کند. در این گپرو دار، عمدا زمینه را طوری فراهم ساخته اند تا طالبان قدرت چانه زنی پیدا کنند و به عنوان یک عنصر دارای قدرت شناخته شوند. گفتمان جدا از واقعیت را مبنی بر اینکه " طالبان بدیل ندارند" به یک کلیشه مبدل ساخته اند. قدرت مردم افغانستان را نادیده گرفته اند و بیست سال دستاورد مردم ما برای دموکراسی و تامین ارزش های مدنی و عصری را هیچ حساب می کنند. در این میان طالبان در تحت شعار "طالبان بدیل ندارند"، قدرت روز افزون برای بقایشان می یابند و هر دری را برای دریافت کمک و حمایت، دق الباب می کنند.

نبرد کنونی در افغانستان با سیاست صبر و تحمل گره خورده است. مسایل افغانستان ارتباط مستقیم به موضوعات بزرگ بین المللی دارد و تا زمانیکه تحولی در بن بست های بزرگ بین المللی رونما نگردد، بن بست موجود در افغانستان شکستنده نخواهد شد. از تعامل تاکتیکی تا تعامل راهبردی، فاصله زیادی در میان است. اگرچه هر دو برای مردم و جغرافیای افغانستان، مملو از آفات است، اما واقعیت است و باید قبول کنیم. در سطح راهبرد منطقه ای و جهانی، ائتلاف کاربردی از گروه های تروریستی و ایجاد ساختار های متحد میان آن مانند طالبان، القاعده، تی تی پی و جنبش اسلامی ترکستان شرقی، زنگ خطر جدیدی را برای امنیت منطقه بوجود آورده است. در تحت چتر داعش احتمال دارد ائتلافی میان سایر گروه های تروریستی شکل بگیرد. طالبان را میان دو حالت تصمیم گیری، به حالت معلق نگهداشته اند تا نگذارند، این توازن تاکتیکی برهم بخورد. توازنی که میتواند هر لحظه برهم بخورد و معادله را به گونه بنیادین عوض کند. جریان های سیاسی مخالف طالبان نیز، در حالت تعلیقی قرار گرفته اند. تلاش می شود تا این ظرفیت ها نیز برای روز مبادا جهت ایجاد دیوار دفاعی شانگهای

در تقابل با افزون خواهی های قطب مخالفان این سازمان، به شکل ریزرف نگهداشته شود. اختلاف نظر میان قدرت های منطقه در عرصه تعقیب سیاست ها در برابر طالبان، نیز مبین یک حالت سردرگمی است. قرار معلوم اشتراک نظر میان این قدرت ها در حوزه شرق اروپا و اکراین وجود دارد، اما در حوزه افغانستان، این اشتراک نظر به یک محاسبه راهبردی با توسل به یک تعامل تاکتیکی و مقطعی، جا خالی کرده است. طالبان نیز با استفاده از فرصت تا می توانند انسان می کشند، خشونت می کنند، پاک سازی قومی می نمایند و به ثروت اندوزی و لیلام سرمایه های مردم افغانستان که معادن افغانستان است، می پردازند. رشد روز افزون کشت و قاچاق مواد مخدر توسط طالبان به گونه سازمان یافته، صورت می گیرد. قاچاق سلاح و تجهیزات ارتش افغانستان، باج گیری و تحمیل اصول مافیایی بالای مردم نا چار افغانستان، کماکان ادامه دارد. با این وضعیت، در شرایط کنونی باید منتظر یک تحول در عرصه سیاست قدرت های بزرگ در مورد افغانستان باشیم. مردم افغانستان در شرایط کنونی هیچ قدرت تصمیم گیری ندارند و نه هم عامل مهمی در جهت آوردن تغییر در وضعیت، محسوب می شود. آنچه می توان در مورد وضعیت کنونی و بن بست موجود، اشاره کرد، سردرگمی و بازی پیچیده اطلاعاتی است که وضعیت را بغرنج ساخته است.

تعهد نامه ننگین دوحه و گستره ی این مخمصه اطلاعاتی

فهم متعارف و باورهای شکل گرفته در ذهنیت عام، مبنی بر این است که امریکا و متحدانش در افغانستان شکست خوردند و این پایان حضور این کشور در افغانستان است. عصر آسیایی بدون حضور امریکا. اگرچه از دیر زمانی در مورد شکست هژمونی غرب در دنیا و پایان عصر امریکایی سخن زده می شود، اما قضیه در افغانستان، بسیار متفاوت است. آنچه که امروز در ذهنیت ها نفوذ کرده است، یک گزاره گمراه کننده است که به وسیله رسانه ها در خور برداشت های عام مردم داده می شود و یک منطق قبول شده مبدل شده است. برای حل و فصل این معما تنها کافی است در تحت نظریه بازموازنه و زمینه سازی آن به واسطه تعهد نامه دوحه، تماس کوتاهی داشته باشیم. شاید همگان از ماهیت اصلی مواد این تعهد نامه میان امارت طالبانی و ایالات متحده امریکا، اطلاع نداشته باشند. اما انکشاف اوضاع نشان میدهد که تعهد نامه دوحه تا چه حد در تغییر وضعیت به نفع استراتژی امریکایی، نقش داشته است. برای تحلیل این موضوع چند عامل را که می توانند در تبیین وضعیت فعلی و درک درست از عمق بحران در افغانستان نقش داشته باشد، مورد بحث قرار داد:

اول- خروج امریکا تحت نظریه راهبرد بازموازنه و موازنه از راه دور که دکترین سه متصدی ریاست جمهوری در امریکا بود، بن بست امنیتی افغانستان را زمینه ساز شد. دکترین بازموازنه که در قالب یک راهبرد، اجرایی شد، بر بسیج توانمندی های امریکا به مناطق شرق آسیا بوسیله درگیر ساختن حریف ها در جال عنکبوتی تروریسم و افراط گرایی است. حالا افغانستان تحت کنترل طالبان، کانونی شده است برای درگیر ساختن رقبای امریکا (روسیه و چین) تا پایه های این دکترین بتواند اجرایی شود. تمرکز بر شرق آسیا برای مقابله با چین، درگیر ساختن روسیه در جنگ اکراین در شرق اروپا و تمرکز

روی فعالیت های فعال گرایانه ایران در خاورمیانه، نمی توانست با حضور در افغانستان که کانون توجه سیاست های جهانی منبئ بر حضور امریکا در این جغرافیا شده بود، محقق شود. بنا با حاکمیت طالبان، زمینه ها برای یک دور دیگری از بازی در محور افغانستان مساعد شد. نه اینکه امریکا مجبور به عقب نشینی شده باشد و شکست خورده باشد. اصلا خود غربی ها هم از ابتدای کار از تفاوت زمینه ها برای تطبیق ارزش های دموکراتیک و غربی، آگاه بودند و این اصل را پذیرفته بودند. چنانچه بار ها رواسای جمهور امریکا از مسولیت دولت- ملت سازی در افغانستان بنا بر نا همگونی قومی، شانه خالی کرده و آن را یک امر ایده آل توصیف کرده اند؛

دوم- غرب نمی خواست تا افغانستان جزو حلقه ی از دموکراسی های نوپا باشد. زیرا نضج گیری دموکراسی در افغانستان، به معنای آغاز یک روند امریکایی زدایی در این کشور محسوب می شد. به همین منظور، امریکایی ها قبل از نضج گیری یک نظم دموکراتیک، تصمیم به خروج از این کشور گرفتند. جالب اینکه غرب تلویحا برای ترویج و استحکام پایه های دموکراسی مدرن و تعمیم ارزش های غربی از گزینه های سنتی بهره می برد. این گزینه های سنتی خود جزو بزرگ ترین دشمنان دموکراسی بودند که به هیچ وجه نمی توانستند در مسیر دموکراسی حرکت کنند. برعلاوه، با در اختیار قرار دادن منابع فراوان مالی و پولی زمینه های فساد، نیپوتیزم، زور گویی و خلاف قانون حرکت کردن را فراهم ساختند؛

سوم- حالا امریکا با جا گذاشتن ملیارد ها دالر تسلیحات، به قدرت رساندن گروه تروریستی طالبان، زمینه سازی برای گروه های تروریستی مخل امنیت منطقه، حس کاذب پیروزی و الهام خشونت به وسیله دین و عقیده را در ذهنیت ساکنان منطقه، نهادینه ساخته است. پیروزی ساختگی طالبان و همگرایی عقیدتی و ایدیولوژیک سایر گروه های تروریستی خارجی با این گروه، منطقه را برای مدت طولانی دچار بحران های

امنیتی به شکل فرسایشی می کند. حالا طالبان سرمست از قدرت و شعار شکست امریکا، به جفای امریکا در حق مردم افغانستان سرپوش گذاشته اند و به گونه ضمنی، قسمتی از مسولیت این حضور پرهزینه را جبران می کنند؛

چهارم- امروز، آشکار شده است که امریکا و متحدانش واقعا به منافع اقتصادی یا ژئوپلیتیک در افغانستان علاقه ای نداشتند. در غیر این صورت، تصمیم برای خروج از افغانستان با این سرعت انجام نمی گرفت. به همین علت بود که نظام تحت حمایت امریکا در افغانستان به آنکه شعار دموکراسی را یدک می کشید، نتوانست به علت فساد، پوسیدگی ساختاری، نیپوتیزم قومی، اختلافات داخلی و مداخله بیرونی، تاب مقاومت داشته باشد و با خروج آشفته امریکا، به طور غیر مترقبه ای از هم پاشید. چون غرب به بقای این رژیم و استمرار کاروان دموکراسی و ملت سازی، باور عمیق و صادقانه نداشت و این امر باعث شده بود تا نه تنها اینکه غرب کمکی برای افغانستان غرق در منجلاب بحران نکند؛ بل سایر کشور های منطقه در تلاش سقوط این نظام باشند؛

پنجم- غرب به قوای مسلح افغانستان اعتمادی نداشت که بتواند موفقیتی از خود در برابر طالبان نشان دهد. تصمیم برای خروج، تصمیم برای کنار گذاشتن افغانستان بود. کسی که می خواست منابع معدنی در آن جا را در دست داشته باشد یا زمین هندوکش را به عنوان سنگر کنترل ژئوپلیتیک آسیای مرکزی توسعه دهد، افغانستان را کنار نمی گذاشت. آنچه که در حال گذار در افغانستان است، عبور از معبر بازی های ژئوپلیتیک است که این کشور را در ورطه سقوط به دامن تروریسم قومی و بین المللی کشانده است. عدم اعتماد میان امریکا و ساختار های سیاسی و نظامی در افغانستان، بر اتحاد استراتژیک و آنچه که محور بحث ها، مبنی بر پیمان استراتژیک میان دو

کشور بود، خط بطلان کشید. در چنین حالتی می بایست غرب بر حمایت از دولت و قوای مسلح افغانستان، پایدار می ماند، که نماند؛

ششم- به سختی می توان ادعا کرد که انگیزه اصلی حضور امریکا در افغانستان مبارزه با تروریسم بوده باشد، زیرا پایگاه های القاعده در اوایل سال ۲۰۰۱ به سرعت نابود شدند. بنابراین اگر همه این ها در مورد تروریسم بود، امکان خروج از افغانستان تا حداکثر سال ۲۰۰۳ وجود داشت. اما بدون شک که امریکا با حضورش در افغانستان، خواستار برهم زنی امنیت در منطقه بود، از همین رو، ابتدا طالبان را روی صحنه آورد و بعدا با کنار زدن آنها، منطقه را با نهادینه سازی رادیکالیزم دینی و افراط گرایی مذهبی، دچار بحران های عمیق سیاسی، اقتصادی و نظامی- امنیتی کرد؛

هفتم- امریکا چرا باید برای مقابله با یک گروه کوچک تروریستی متوسل به ائتلاف سازی جهانی می شد. در حالیکه ظرفیت و توانایی این کشور منحصرا بر قدرت، به تنهایی کافی بود تا چنین بازی مضحکی را براه نمی انداختند. حضور گسترده دنیا برای سرپوش گذاشتن روی ماهیت اصلی حضور امریکا به اساس منطق چند جانبه گرایی، تقسیم حوزه منافع و ایجاد سیستم تحرک جمعی بود تا برای کشور های رقیب در سطح منطقه حساسیت خلق نکند. چرا که همزمان با حضور امریکا در افغانستان، منطق مطلق هژمون گرایی امریکا، روند نزولی اش را می پیمود و هرگونه اقدام یک جانبه گرا، منجر به درگیر ساختن امریکا با قدرت های موجود در منطقه می شد.

اهداف امریکا از این بازی ژئوپولیتیک

مهم ترین پیامد حضور و خروج از افغانستان از جانب امریکا، امنیتی ساختن روند سیاسی در منطقه است. آنچه در پیرامون افغانستان که منشا آن وضعیت افغانستان پس از امریکا است، جریان دارد تحول خاص در دینامیک سیاسی و تغییر آن به ماهیت

نظامی است. امروزه دیگر، موضوعات دموکراسی، آزادی های مدنی و ... در سطح منطقه مطرح بحث نیست. آنچه تمام منطقه را درگیر خود ساخته، امنیت شکنندگی است که ریشه این نا امنی به افغانستان بر می گردد. تروریسم و قاچاق مواد مخدر حتی فاکتور جدایی طلبی را نیز تحت شعاع قرار داده است. این عامل باعث شده اند تا تمام منطقه از منطق امنیت نظامی، بیشتر بهره ببرند و این دقیق چیزی است که امریکا می خواست. در ضمن، روند رو به تشنج در محیط امنیتی منطقه، جدا از مسائل تروریسم و قاچاق مواد مخدر، جدایی طلبی و فرصت های که هژمون امریکا در طی دودهده مساعد ساخته است، عنصر معمای امنیتی است که میان بازی گران متعدد در سطح منطقه شکل گرفته است. معمای امنیتی میان چین، روسیه و ایران اگر چه ظاهرا قابل مشاهده نیست، اما تاثیر منفی ای بر روند همگرایی و اتحاد استراتژیک و ساختاری (پیمان شانگهای) خواهد داشت. مثلا تلاش هر سه کشور چین، روسیه و ایران برای ایجاد راه های تعامل با طالبان، به مثابه یک معمای امنیتی، باعث بدگمانی و ایجاد ذهنیت شکاک در روابط امنیتی و همگرایی در روند های امنیتی در سطح منطقه میان بازیگران است. هدف دیگر، ایجاد ساختار های موازی امنیتی در قالب بازی گران غیر دولتی، شرکت های ملیتاریستی فراملیتی و مسلح سازی منطقه به عنوان یک نقطه کور در روابط امنیتی در سطح آسیا است. این سیاست ابتدا در خاورمیانه با آغاز بهار عربی، سقوط دیکتاتوری های مخالف امریکا و ظهور داعش به عنوان یک کامپلکس بزرگ تروریستی که دارای ساختار و منابع فراوان پولی بود و با تسخیر جغرافیای بیشتر در برنامه بود تا تمام منطقه خاور میانه تا شمال افریقا را درگیر یک روند امنیتی و چالش زا نمایند که بنا به تحرکات جدی روس ها، چینیایی ها و ایرانی ها، این روند رو به ناکامی گذاشت. حال عین برنامه در خصوص آسیای مرکزی تحت بازی بزرگ جدید با بازی گران متعدد دولتی و غیر دولتی در شرف وقوع است. افغانستان را منحیث کانون بستر

ساز این تحول مخرب امنیتی انتخاب کرده اند. حوزه شانگهای با وجود تعقیب روند های جداگانه امنیتی، سیاسی و اقتصادی، از اتحاد خوب و همگرایی معناداری در این خصوص، استفاده برده است. پیام مثبت نیز در این خصوص این است که تقریباً یک نوع اجماع امنیتی و سیاسی در خصوص مسایل منطقه میان کشور های عضو وجود دارد. درک مشترک، ذهنیت موازی و متقارن در میان اعضای قدرت مند شانگهای باعث شده است تا همزمان دو روند متضاد امنیتی در سطح منطقه در یک خط تقاطع قرار گیرند: روند اول به رهبری و تحت حمایت امریکا، انگلیس و متحدانش غربی شان در جهت عکس روند امنیت سازی در جریان است و مخل امنیت تثبیت شده است. روند دوم در واقع واکنشی است که کشور های منطقه و عمدتاً اعضای شانگهای در جهت مقابله با تهدید های برخاسته از تحرکات و سازماندهی های امریکا از بستر افغانستان، رویدست گرفته اند.

چه چیزی در شرف وقوع است؟

به نظر می رسد منطقه بعد از دو سال غیابت ظاهری امریکا، در یک چاله امنیتی و ژئوپولیتیک انارشی فرو رفته است. حضور ساختاری بازی گران غیر دولتی و مختل کنندگان امنیت مانند گروه طالبان منحنی رژیم بستر ساز روند رو به رشد تروریسم دولتی، سازماندهی هدف مند گروه های مافیایی که از اخاذی، تروریسم سایبری، قاچاق مواد مخدر، افراط گرایی و فقر بهره فراوان می گیرند، در راستای استراتژی بازموازنه در جهت تولید منابع قدرت فراوان برای امریکا و در جهت پیشبرد این بازی به نفع این کشور، در حرکت اند. تروریسم بزرگ ترین ابزار در خدمت اهداف توسعه طلبانه کشور های قدرت مند، همواره مطمح نظر بوده است. تروریسم دولتی که در افغانستان حاکم است، توانسته شکل منظمی از تهدید های امنیتی را فراروی کشور های پیرامونی قرار بدهد. در ضمن، درگیری مرزی گروه طالبان منحنی یک دولت تروریستی، با ایران،

ترکمنستان، پاکستان (به شکل ظاهری)، اعمال سیاست های جنگ طلبانه مبنی بر هدایت گروه های تروریستی و کمک به ایجاد توانمندی های این گروه ها در جهت مختل ساختن امنیت آسیای مرکزی، عوامل بارز شکل گیری یک روند امنیتی است که زمینه ساز آن امریکا بوده است. چنانچه بیست سال حضور امریکا در افغانستان، تمام منطقه را مسلح ساخته و ساختار های قدرتمند تروریستی را برای اهداف بعدی، به وجود آورده است.

آنچه مبرهن است این است که امریکا و متحدانش از درگیری مستقیم با چین، روسیه، ایران و سایر دولت های متخاصم به علت افول توانمندی هایشان، موجودیت محدودیت ها در منابع، توازن راهبردی و هسته ای، دکترین بازدارندگی به واسطه سلاح هسته ای، به هم پیوستگی اقتصادی و نیاز به داد و ستد اقتصادی برای به چرخش در آوردن اقتصادی جهانی، احتراز می کنند. در عو ض، از راهکار های نیابتی، حمایت از روند رو به رشد تروریسم در منطقه با ظرفیت های خفته آن، ایجاد مخل های امنیتی و برهم زدن نظم امنیتی در سطح منطقه، کار می گیرد. این روند نقطه آغازینی داشته که منجر به قدرت گیری این گروه ها شده است. حال ما با رشد این روند، در یک مسیر صعودی در جهت تامین منافع امریکایی به واسطه تروریسم هستیم. اوج این روند با تخصص و درگیری متقابل و استفاده بلوک شانگهای از راهکار های ممکن، نقطه عطفی در تاریخ رویارویی غرب با شرق خواهد بود. اگرچه ادبیات امروز، شرق و غرب نمی شناسد، اما بیشتر طبق نظریه انتقال قدرت، آسیا و امریکا- اروپا را می توان به این قطب بندی توأم با ائتلاف های معنادار، توصیف کرد.

روسیه و طالبان: یک ضلع در این مخمصه اطلاعاتی پیچیده

اکنون افغانستان در حال تبدیل شدن به یک منبع بی ثباتی برای کشورهای آسیای میانه و روسیه است. روسیه باید بداند که طالبان یک عنصر قابل اعتماد نیستند و این فقدان اعتماد، چاله بزرگ امنیتی را در صورت تکرار اشتباهات گذشته بوجود خواهد آورد. طالبان به صورت مطلق یک عنصر ضد منافع روسیه است. به هیچ وجه امکان منطقی اتحاد استراتژیک و همکاری متقابل میان روسیه و طالبان که یک عنصر مخل امنیت در منطقه محسوب می شوند، وجود ندارد.

به تازگی روسیه اعلام کرده است که در نشست آینده فارمت مسکو که محور اساسی بحث های آن را موضوعات افغانستان شکل می دهد، از طالبان دعوت کرده است. در حالیکه در سال گذشته از گروه طالبان برای شرکت در این نشست دعوت نشده بود. نشست مسکو که تا حالا چهاردوره برگزار شده، نمایانگر دیپلماسی فعال روسیه در قبال مسائل افغانستان است. اما روس ها علی رغم شناخت ماهیت طالبان، در تلاش اند تا فرصت بیشتر برای تعقیب سیاست های بدیل طالبان را پیدا کنند.

به خوبی معلوم است که طالبان بستر ساز تروریسم در منطقه است و این گروه را زمانی می توان خوب تر شناخت که به رسمیت شناخته شوند. با به رسمیت شناسی این گروه، زمینه برای رسمیت بخشی تروریسم در منطقه مساعد خواهد شد. تروریسمی که در نیت دارد تا جغرافیای وسیعی را برای اهداف بزرگ تر قدرت های بزرگ در خدمت آنها قرار دهد. با این وجود، مسکو باید چالش های موجود در افغانستان تحت کنترل طالبان را جدی بررسی کند. به این حساب، بر آورد مسکو باید سنجش چالش های عدیده ی ژئوپولیتیکی باشد. در حال حاضر، فدراتیو روسیه با دو چالش عمده در افغانستان مواجه است: اول احیای نظم به هم ریخته ژئوپولیتیکی نظم نوین جهانی به

رهبری امریکا که افغانستان در محور آن در آسیا قرار داشت، دوم زدودن تمام پایه های فکری این نظمی که امریکا بیست سال تمام به اساس آن، سیاست های خود را در آسیا استوار داشته بود .

نظم ژئوپولیتیکی که از ته نشین های حضور شوروی در منطقه باقی مانده بود، کاملا نابود شد. امریکا با همکاری کشورهای پاکستان، دریای سیاه و خزر، ماوراء قفقاز، اروپای شرقی و حتی روسیه بود، توانست این نظم را از بین ببرد. علاوه بر این، حضور نظامی ایالات متحده باعث افزایش نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک این کشور در منطقه شده است که باعث شد تا نگرانی هایی در روسیه، چین و ایران بعدها به وجود بیاید .

در واقع، استقرار نیروها در افغانستان و عراق، ایالات متحده را به قدرت برتر در اوراسیا تبدیل کرد. روسیه با درک این موضوع، امروز در نبود امریکا در افغانستان و منطقه، نگرانی های دارد. این نگرانی ها، معلول حضور بیست ساله امریکا در منطقه است. رشد افراط گرایی، قاچاق مواد مخدر، جدایی طلبی، تندوری مذهبی و تروریسم چند ملیتی، شاخص های اصلی این نگرانی امنیتی و استراتژیک روسیه را در منطقه رقم می زنند. به یقین که طالبان نمی توانند این نگرانی های مسکو را رفع کند و نه هم توانایی آن را دارد.

افغانستان در این میان، به مرکز ثقل این نگرانی ها، بعد از خروج امریکا مبدل شده است. حضور طالبان در قدرت و همپیمانی آنها با بیست گروه تروریست بین المللی که امنیت منطقه و تمام جهان را تهدید می کنند، عطف توجه سیاست های امنیتی روسیه در افغانستان است. اگرچه روسیه با طالبان میانه خوبی داشته است و کماکان با ارتباطات استخباراتی، خواسته از منافع و اتباع خود در افغانستان محافظت کند، اما واقعیت های درونی افغانستان و چالش های طالبان در کنترل گروه های تروریست

خارجی همپیمان شان، که مستلزم تضمین قوی مبنی بر عدم تهدید منافع روسیه در افغانستان و منطقه باشد، پیامی تلخ دیگری دارد .

روسیه در ابتدای حضور امریکا در افغانستان، چراغ سبز نشان داد و کماکان به این حضور زمینه های حمایتی لجستیکی و امنیتی را نیز فراهم آورد، اما با گذشت زمان و تقابل با امریکا در دیگر نقاط جهان، این سیاست تغییر ماهیتی یافت و نیت روس ها در برابر امریکایی ها، تغییر یافت .

روس ها با تعمیق روابط خود با طالبان، خواستند کم کم از حضور امریکایی ها در افغانستان کم کنند و راه های برای خروج امریکا بازگذاشتند. امریکا از افغانستان بیرون شد و روس ها و چینی ها به هدف استراتژیک خود رسیدند. حال هم چینی ها و هم روس ها متوجه شده اند که یک افغانستان عاری از امریکا، آن هم بعد از بیست سال حضور نظامی، باقی مانده ای جز یک افغانستان در حال فرو رفتن در هرج و مرج نیست. القاعده که حملات ۱۱ سپتامبر را ترتیب داده بود به سرعت شکست خورد، اما طالبان که به آنها پناهگاه داده بود، همچنان قدرتمندترین نیرو در کشورند و ظاهرا به زودی به یک دولت مورد حمایت آمریکا در کابل مبدل خواهند شد .

آن چه حتی بیشتر باعث نگرانی است، حضور روزافزون افراط گرایان زیر نام داعش و سایر گروه هایی است که پس از خروج ایالات متحده و متحدانش، همسایگان افغانستان را با چنین مشکلاتی روبه رو کرده است. زیرا امریکایی ها نظم بوجود آورده ژئوپولیتیکی را که خود ضامن آن بودند، با خروج غیر قابل پیش بینی شان، به هم ریختند و عامل اصلی نابسامانی امنیتی را که طالبان و همپیمانان شان بودند، با میلیاردها دلار تجهیزات نظامی، فاتح میدان ساختند .

روس ها متوجه شدند که دیگر نمی توان همانند قبل با طالبان، وارد یک تعامل تاکتیکی شد و منافع خود را حفظ کرد. حالا طالبان با در اختیار داشتن یک قدرت سیاسی در افغانستان، صاحب این کشور شده اند. باید این تعامل به یک سیاست اساسی مبتنی بر چشم انداز استراتژیک رخ بدل کند تا هم بتواند منافع روس ها را در درازمدت تامین کند و هم تضمینی باشد برای یک افغانستان عاری از خطر برای روسیه؛ آن هم در فاز پس از حضور امریکایی ها در منطقه .

روس ها با درک این مهم، تلاش دارند، این سیاست را بیشتر علمی سازند و تمام دستور کارشان، بررسی همه جانبه افغانستان پسا امریکا آن هم در گرو گروه افراطی مانند طالبان و متحدان تروریست شان است .

افغانستان پسا امریکا، افغانستان لانه امن برای تروریستانی است که تنها هدف بعدی آنها، به چالش کشیدن امنیت منطقه آسیای مرکزی نه بل جنوب و غرب آسیا هم چنان خواهد بود .

به طور خلاصه، اکنون افغانستان در حال تبدیل شدن به یک منبع بی ثباتی برای کشورهای آسیای میانه و روسیه است. با وجود تمام جنبه های دیگر آن، طی دو دهه گذشته، حضور امریکایی ها نیروهای رادیکال افراطی در افغانستان را مهار کرده نتوانست و باعث نشد تا اقتدار مقامات در کابل را تقویت شود، اما این روند روبه افزایش افراط گرایی در افغانستان، پس از خروج آمریکا از این کشور بسیار سریع خواهد شد. در نتیجه، گروه های افراطی فرامرزی مانند داعش، جنبش های اسلامی کشور های آسیای مرکزی و حوزه قفقاز، عرب ها و چیچینی ها، آزادی عمل بیشتری خواهند داشت و به احتمال زیاد، افغانستان را به پایگاهی برای بی ثبات کردن آسیای میانه

تبدیل خواهند کرد. این اصل قضیه در خصوص بقدرت رسانیدن طالبان در افغانستان است .

تهدید کشورهای آسیای مرکزی و محیط امنیتی روسیه، می تواند، زنگ خطری برای کل منطقه باشد. روسیه این مسئله را درک کرده است و تلاش می کند اول از طریق تعامل با طالبان، این موضوع را حل کند، اما به هیچ صورت از آمادگی های لازم نظامی در مرز های تاجکستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی هم مرز با افغانستان، غافل نیست و در جنب تعامل سیاسی با طالبان، گزینه های نظامی دفاعی و تهاجمی را جهت دفع هرنوع خطر ناشی از تحرکات گروه های تروریستی در خاک افغانستان را روی میز دارد و اوضاع را با دقت زیرنظر می گیرد. به علاوه، با گذشت سال ها از حضور آمریکا، افغانستان به یک تولید کننده عمده مواد مخدر تبدیل شده است که با عبور از آسیای میانه به بازار اصلی خود یعنی روسیه می رسد .

پس از خروج آمریکا، بعید است تغییری در این وضعیت ایجاد شود. مواد مخدر همانند تروریسم مشکل امنیتی را برای محیط امنیتی کل منطقه آسیای مرکزی بوجود آورده است. در حالیکه روسیه سال ها است در برابر آن مبارزه می کند و تلاش می کند، تا از اعتیاد میلیون ها جوان روس در این تله خطرناک، جلوگیری کند .

طالبان به اندازه کافی قدرتمند نیستند که بتوانند قدرت خود را در سراسر کشور تثبیت کنند و تضمین های لازم امنیتی را برای روسیه و سایر همسایگان بدهند. یعنی طالبان با وجود ماهیت تروریستی شان، به واقعیت تلخ مبدل شده اند که نمی توان از این واقعیت غافل بود .

از نظر روسیه و آسیای میانه، طالبان باعث مشکل نخواهد شد، مادامی که در درون مرزهای افغانستان فعالیت کند، به افراط گرایان بین المللی پناه ندهند و به قاچاق مواد

مخدر روی نیاورند. در حالی که، واقعیت های اصلی چیزی دیگری را نشان می دهند. بنیاد اصلی تغذیه اقتصادی و مالی طالبان، مواد مخدر است و همپیمانی آنها با سایر گروه های تروریست، اساس ساختار جنگی آنها را شکل می دهد. پس چگونه ممکن است طالبان بتوانند برای رضایت خاطر روسیه و سایر همسایگان افغانستان، این دو منبع اقتصادی و نظامی خود را از بین ببرند، آن هم در حالی که تهدیدهای زیاد امنیتی و نظامی در جنب تهدیدهای سیاسی، حاکمیت طالبان را نشانه گرفته و هر دم ممکن است این تهدیدها به چالش های عمده فراروی رژیم شان مبدل شود.

اما روس ها، پیش بینی هایی در این خصوص داشته اند. هم روسیه و هم کشورهای آسیای میانه منابع کافی برای مهار تهدیدات نظامی و تروریستی احتمالی از داخل خاک افغانستان را دارند. این منابع شامل نیروهای مسلح ازبکستان و تاجیکستان می شوند که هر دو کشور، هم مرز با افغانستان هستند. پایگاه های نظامی روسیه در تاجیکستان و قرقیزستان و منطقه نظامی مرکزی روسیه که مقر اصلی آن در یکاترینبورگ است، اداره این منطقه را به عهده دارد. همچنین نیروهای مسلح و زیرساخت های قزاقستان را نباید فراموش کرد. هماهنگی این اقدامات می تواند در چارچوب سازمان پیمان امنیت جمعی که شامل قزاقستان، قرقیزستان، روسیه و تاجیکستان می شود و یا در سطح روابط دوجانبه انجام شود، قابل اعتبار و اتکای اصلی است. همچنین، تلاشی جریان دارد تا همکاری با ترکمنستان که دارای مرزی طولانی با افغانستان است، صورت گیرد.

در این میان، سرویس های اطلاعاتی روسیه با کشورهای آسیای میانه که مرز مشترک با افغانستان دارند و احتمال نفوذ تروریست ها از خاک آنها به طرف روسیه، وجود دارد، باید نقش مهمتری داشته باشند. وظیفه آنها باید بدین ترتیب باشد: جلوگیری از نفوذ افراط گرایان (از جمله کسانی که وانمود می کنند پناهنده هستند) از افغانستان به

آسیای میانه و از آنجا به روسیه، سرکوب گسترش ایدئولوژی افراط گرایانه، مبارزه با قاچاق مواد مخدر، که از طریق آن تامین مالی تروریسم صورت می گیرد، جلوگیری از حملات تروریستی و غیره. اهمیت هماهنگی سرویس های اطلاعاتی در چارچوب سازمان پیمان امنیت جمعی، کمتر از هماهنگی نظامی نیست. دبیران شورای امنیت ملی کشورهای عضو و کارمندان آنها باید دائما با یکدیگر در تماس باشند، شاید در قالب ویژه ای که به طور ویژه به مشکلات مربوط به افغانستان اختصاص دارد.

وخامت اوضاع در افغانستان تبدیل به آزمونی جدی برای سازمان پیمان امنیت ملی خواهد شد که باید ثابت کند این سازمان می تواند ضامن امنیت منطقه باشد. می توان با تمرینات مشترک جدید، هماهنگی امنیتی بهتر و به اشتراک گذاشتن اطلاعات این سازمان را احیا کرد.

کنترل مرزهای تاجیکستان و ازبکستان با افغانستان بسیار مهم است، به هر حال، این اولین خط دفاعی آسیای میانه و روسیه است. موفقیت سیاست روسیه در افغانستان به درک سریع از وضعیت به سرعت در حال تغییر، بستگی خواهد داشت. برخی زمینه ها در این رابطه وجود دارد، اما باید بیش تر توسعه پیدا کنند. روس ها سخت تلاش می کنند تا در جنب اقدامات سیاسی، آمادگی های نظامی را نیز مدنظر داشته باشند. بنابراین روس ها به خوبی آگاهند که برای کار نیاز است؛ اقدامات و تحرکات نظامی - امنیتی هماهنگ با تلاش های سیاسی باشد. زیرا برای این سیاست، در واقع، اصل توازن در هر دو سیاست را بوجود آورده و به روس ها دست بازتری در خصوص پیگیری قضایای افغانستان را خواهد داد. اما اگر این بار روس ها اشتباه کنند و روی کارت طالبان و هم پیمانان آنها، حساب باز کنند، دچار اشتباه راهبردی خواهد شد و امنیت اش خواه مخواه با خطرات جدی مواجه خواهد شد.

داعش خراسان نام نهاد، یک ضلع مضاعف این مخمصه

داعش در اصل خود طالب است، اما داعش، که طالب به جهان معرفی می‌کند، تا پشتیبانی آن را به دست آورد، کیست یا چیست؟ داعش خراسان یک اختراع لفظی و یک آمیخته گی چند لا برای یک پروژه درازمدت سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی است که به مدد جنگ و ملیتاریسم نوین، سازماندهی شده است. این عنصر پیچیده در ظاهر را عنصر جدا از طالبان نشان می‌دهند، در حالیکه واقعیت های موجود نشان می‌دهد که داعش خراسان، تنها نام یک بسته عملیاتی روانی است که در مواقعی خاصی کارایی دارد. از این بسته عملیاتی دیگران را می‌ترسانند و تلاش دارند تا بواسطه نام آن از فرصت های مغتنم سیاسی و اقتصادی، بهره ببرند. طالبان عقبه این جبهه از تروریست های خون آشام را چنان پر کرده اند تا اطمینان حاصل شود که این بار این پروژه در افغانستان، ناکام نمی‌ماند. اخیرا سر و صدای های زیادی از حضور گروه تندور و تروریستی داعش در برخی از ولایات افغانستان به گوش می‌رسد.

تغییر جغرافیای قبلی (ننگرهار) و انتقال داعشیان به شمال افغانستان، تجمع سایر نیروهای تروریست هم پیمان طالبان زیر چتر داعش و آمادگی ها برای تمویل این پروژه برای مدت مدیدی، نشان از وخامت اوضاع دارد. اما متعاقب این نگرانی ها، سؤال های پیدا می‌شوند که آیا واقعا داعش در افغانستان است؟ و آیا این پروژه از بیرون تمویل شده نسخه موفق در افغانستان خواهد بود؟ نقش طالبان در تمویل و تقویت داعش چگونه است و چگونه می‌توان داعشی را با حضور طالبان، پذیرفت؟

در پاسخ این طور باید اذعان کرد که درست است که این پروژه در عراق و سوریه تا حدودی موفق بوده و دنیا فریب آن را خورد و چند سال پی هم، با آن شاخ به شاخ شد؛ ولی شرائط افغانستان با این کشورها متفاوت است. وجود منابع زیرزمینی و

پدرآمد نفت در این دو کشور اوضاع را قسمی شکل داده بود که گروه های تروریستی مثل داعش بتوانند بدون نیاز به کمک های بیرون سازمانی کشورهای مشمول در این پروژه، منابع سرشار درآمد مالی برای ادامه نبرد خود با دولت های این کشورها را داشته باشند. تازه طالبان با امکانات وسیع نظامی و در کنترل داشتن افغانستان، اجازه نمی دهند داعشی ظهور کند، الی اینکه، این بار با تغییر پرچم، تلاش صورت گیرد تا چشم های تیزبین به سوی افغانستان، فریب بخورند و تمرکز از موضوع اصلی منحرف شود. موضوع اصلی، جریانی است که تلاش می کند تا آسیای میانه را ببعده و کار آن را یکسره کند.

حال رسانه ها، با یک برنامه خاص در بستر جنگ روانی تلاش دارند تا منطقه و دنیا را از داعش خراسان نگران سازند و زمینه را برای تطهیر و سفید نمایی گروه تروریستی طالبان مساعد سازند. برنامه طوری تنظیم شده است که نشان داده شود، مشکل داعش علی رغم تلاش ها و جدیت طالبان برای مبارزه بر ضد آنها (گزاره گمراه کننده) یک معضل جدی است و حل آن مستلزم جدی گرفتن طالبان منحنیث یک واقعیت است. با این کار می خواهند تروریسم قومی را که در خدمت منافع قدرت های بزرگ است، مشروعیت بدهند و برنامه های بعدی را به دنبال آن تعقیب کنند.

دلایل زیادی وجود دارد که نشان می دهد که داعش خراسان وجود فزینی ندارد.

اول: داعشی در افغانستان وجود ندارد و آنچه هست، زیر نام داعش بهره برداری از منابع اطلاعاتی، پولی و سیاسی است که هم نظام پیشین و هم رژیم طالبان از آن استفاده تبلیغاتی کرده و آن را به عنوان یک هیولای بزرگ نشان می دهند. داعش در اصل خود طالب است. وجه اشتراک فکری و ایدیولوژیک میان طالب و داعش بسیار، ولی تمایز عملکردی اندک است؛

دوم: اکثر عملیات های طالبان زیر نام مبارزه بر ضد داعش، در مناطق شمال کابل اتفاق می افتد. طالبان با تشخیص و شناسایی مناطق عمدتاً تاجیک نشین و با تفکر ضد طالبانی، این مناطق را هدف گرفته و آن را سرکوب می کنند و بعداً اعلام میکنند که داعش را سرکوب کرده اند؛

سوم: برای هر جریان سیاسی و نظامی، وجوه اقتصادی و بنیادهای مالی، امری اساسی است. پس با این حساب، داعش چگونه توانست این توان مالی را پیدا کند و به عملیات های تروریستی و تخریبی ادامه دهد. در حالیکه منابع مالی طالبان به صورت فراوان و هفته وار به مراتب بیشتر از در آمد داعش خیالی است؟

اگر مجموع این دلایل را پهلوی هم قرار دهیم، نتیجه و برآمد آن، نشان از یک بازی استخباراتی خونبار و به هدف انتقام از دشمنان طالب دارد که با داشتن ریشه های تاریخی تفکر ضد طالبانی، همواره در صدد انتقام از طالبان بوده اند و طالب این را به خوبی درک می کند و براساس آن، به بزرگ نمایی تهدید داعش می پردازد تا زیر نام آن، دشمنان و حریفان خود را سرکوب کند. طالب با ایجاد فرصت های امنیتی ناشی از تهدیدهای ساخته شده امنیتی، تلاش می کند وضعیتی را به وجود بیاورد تا هم در سطح داخلی به سرکوب هرگونه صدای مخالف پردازد و هم در سطح بیرونی برای دنیا نشان دهد که طالب دیگر تهدیدی نیست و تهدید واقعی را داعش به وجود آورده است و دنیا باید به کمک طالبان شتافته و داعش را سرکوب کند.

جنگ داعش و طالبان؛ اصل قضیه از چه قرار است؟

به تازگی داعش در مجله صدای خراسان، طالبان را تهدید کرده و گفته است که این گروه (طالبان) روز های سختی را در پیش خواهند داشت. اگر چه مخاصمت میان ایدیولوژی طالبانی و داعش اصلی، چیزی تازه نیست، اما از اینکه داعش خراسان که نام جالبی نیز است که بالای داعش خودساخته در افغانستان گذاشته اند، صورت قضیه را متفاوت نشان داده و حاکی از فاز جدیدی از بازی های استخباراتی است. تصور عام بر این است که داعش، بیرون آمده از بطن طالبان بخصوص شبکه حقانی است. طالبان بخصوص شبکه حقانی، بانی اصلی داعش در افغانستان است. شبکه حقانی با کمک مستقیم تسلیحاتی و مشوره های جنگی، یک بخش فعال ریزرفی را در اختیار داعش قرار داده است. این کار ناشی از ماموریت اصلی این شبکه در فعال سازی و گسترش داعش و هم در جهت رقابت های درونی با سایر گروه های طالبان است. اما اصل قضیه گونه دیگری است که به دور تازه ی از جنگ لفظی که زمینه ساز سناریو های جدید در جغرافیای افغانستان است رقم زده است. به اساس اطلاعات موجود، این حمله و متعاقب آن، هشدار های داعش در واقع واکنشی از جانب داعش خودساخته خراسان در برابر حملات طالبان است که منجر به کشته شدن مولوی خیر خراسانی و حاجی وکیل خالص مسئول قضایی داعش شده و این حمله در روستا های دانگام و نورگل نورستان در اصل مقرر فرماندهی داعش صورت گرفته است. قبلا اطلاعاتی منتشر شده که گویا شهاب المهاجر رهبر داعش در افغانستان کشته شده است که صحت ندارد و وی قبل از ختم جلسه ساحه را ترک کرده بود بنا کشته شدن وی، واقعیت ندارد. حملات انجام شده بالای مواضع داعش در اصل به اساس توافق قبلی میان طالبان و ارتش پاکستان، توسط هواپیماهای پاکستانی در همکاری نزدیک با اداره استخبارات

طالبان صورت گرفته است. که در نتیجه آن ۶ نفر از اعضای داعش کشته شده است، اما کشته شدن رهبر داعش خود خوانده در این حمله، در اصل تبلیغات طالبان است تا قضیه داعش را ختم شده نشان دهند. همچنان اطلاعات می رساند که داعش خودخوانده که از حمایت شبکه حقانی برخوردار است و قدرت عملیاتی را دوباره یافته است با تغییر تاکتیک جنگی، در تلاش به چالش کشیدن سایر گروه های رقیب شبکه حقانی است. داعش با تحریک طالبان پاکستان و جنبش اسلامی ترکستان شرقی ارتباط نزدیک تامین کرده است. حتی رهبر ایغور ها که اکه عبدالرحمن نام دارد، با داعش ارتباط نزدیک دارد و از آنها حمایت می کند. افراد ایغوری در خدمت اهداف داعش خود خوانده قرار گرفته است و از تجارب آنها در جنگ علیه بخشی از طالبان و بلدیات با اراضی، استفاده اعظمی صورت می گیرد. همچنان تجهیزات دست داشته آنها، در خدمت اعضای داعش جدید قرار گرفته است. شبکه حقانی از تمام ماجرا با خبر است و زمینه را برای قدرت یابی داعش مساعد می سازد تا داعش خودخوانده خراسان، سایر رقبای این شبکه را به چالش بکشد. اخیرا نیز یک مدرسه دینی بنام مدرسه علوم دینی شیخ امان الله پیشاوری، تمام طلبه های خود را به افغانستان فرستاده است تا در خدمت داعش باشند و در جبهات آن تنظیم گردند. این گسیل هزاران طلبه جوان، آماده انتحاری، زنگ خطر برای آینده امنیت منطقه است. قرار اطلاعات، داعش تصمیم گرفته است تا بعد از این به اهداف ملکی حمله نکرده و سران طالبان را که مخالف حقانی هستند و مخالف پروژه داعش قلمداد می شوند، هدف قرار دهد. این نشان میدهد که داعش آمادگی حمله بالای بخشی از طالبان مخالف شبکه حقانی و برنامه داعش سازی شمال افغانستان را در سال پیش رو به گونه کامل گرفته و قبلا تمام نیاز های آن توسط شبکه حقانی، تامین شده است. داعش اخیرا با انتشار اخبار، مجلات، رسانه های تصویری و چاپی در یک جنگ روانی منظم با طالبان قرار گرفته

است. اصل پایگاه اصلی و مقرر فرماندهی داعش معلوم نیست، ولی قرار ظاهر داعش به نقطه خاصی جهت اجرای عملیات رسانده می شود. هسته های انتحاری شبکه حقانی مانند قوت های ریزرف در خدمت داعش قرار دارند و برای اهداف مشترک شبکه حقانی و داعش، کار مشترک صورت می گیرد. نتایج ۱- هنوز صورت واقعی داعش، مشخص نیست. آیا داعشی وجود دارد؟ و اگر دارد از کجا آمده دوباره سازماندهی شده و چطور در هر نقطه افغانستان، عملیات انجام میدهد. در تحت نظام دیکتاتوری مذهبی طالبان که هیچکس را مجال نفس کشیدن نیست، چگونه داعش قادر به اجرای حملات تروریستی است و آن را موفقانه انجام می دهد؟ بنا هنوز در مورد داعش قضاوت کردن، امکان پذیر نیست و ولی آنچه مسلم است حمایت پنهان از داعش است که قادر شده دوباره خود را سازماندهی کند و قدرت عملیاتی اش را دوباره یابد؛ ۲- به این اساس داعش برخاسته از رقابت های داخلی طالبان است و اهداف فرامرزی طالبان را جدا از طالبان دنبال می کند. گروه های تروریستی خارجی باید چتری پیدا کنند و برای انجام فاز جدیدی از تروریسم منطقه ای، سازماندهی مجدد گردند. این کار را طالبان بنا بر وضعیت موجود نمی توانند انجام دهند. بنا داعش نام خوبی برای انجام این مرحله از بازی است. داعش توان آن را خواهد داشت تا تمام گروه های تروریستی را در یک سازماندهی مجدد، بسیج کرده و تحرکات تروریستی را در سطح افغانستان و منطقه، از سر گیرد؛ ۳- حتی نام داعش خراسان، خیلی جالب است. چون منشا داعش گروه های عرب باید باشد که با نام خراسان و فارس ها مشکل تاریخی دارند. اما داعش خراسان ظهور می کند و در منطقه قدرت نمایی میکند، خیلی ها عجیب است. داعش فعلا در خاورمیانه مضمحل شده است و توانایی اکمال شاخه های خود در افغانستان را ندارد. بنا آنچه که از نام داعش صورت می گیرد، با استفاده از ظرفیت طالبان است با تغییر رنگ بیرق سفید به سیاه. اما بلاخره، داعش روی

صحنه خواهد آمد؛ -۴ شش ماه آینده، ماه های خشونت بار برای قدرت نمایی داعش پیش بینی می شود. قرار قراین، داعش خراسان باید بدیلی برای طالبان در منطقه باشد، تا بازی موش و پشک به صورت دقیق پیش برده شود. از اینکه داعش اعلان کرده است که روز های بدی در انتظار طالبان است، معنایش عملیاتی ساختن این فاز از قدرت یابی داعش در زیر زنج طالبان است. این کار باعث می شود تا گروه های تروریستی خارجی، زیر چتر داعش، ظرفیت بزرگ تروریستی را در منطقه شکل دهند و امنیت آسیای مرکزی و مناطق مرزی با چین و هم مرز غربی افغانستان با ایران را مورد تهدید جدی امنیتی قرار دهد.

ایران و طالبان در بازی پیچیده زیر عنوان مسئله حقایق

معلوم است که این بار جنجال بر سر آب، به اساس پیش بینی های سیاسی سنجیده شده است. به عبارتی قاعده بازی برای اهداف راهبردی بزرگ تر طراحی شده است تا تمام منطقه را در بحران غرق کند. قبل از پرداختن به اصل تحلیل، خاطر نشان می سازم که هم ایران و هم طالبان، به گونه هوشمندانه تر تا دقیقه نود این بازی را پیش خواهند برد. هیچ طرف حاضر نیست، حرکت اشتباهی انجام دهد که منجر به بروز یک جنگ تمام عیار و یا حداقل قطع روابط سیاسی شود. این نکته ما را به یک واقعیت متوجه می سازد که بازی روی مسئله آب، تنها مصرف سیاسی دارد و با ابزاری مانند جنگ لفظی و دیپلماتیک پیش برده می شود. از این رو گفته می توانیم که طالبان و جمهوری اسلامی ایران، با موضوع آب بازی سیاسی انجام میدهند. شکی نیست که هر دو طرف دچار بحران گسترده ی نظیر میزان پائین یا نبود مشروعیت داخلی و بین المللی، معضل اقتصادی، بحران مشروعیت دینی، مخالفت گسترده از جانب مردم، فشار جامعه بین الملل ... مواجه هستند. طالبان با این بازی به اشاره دستگاه های استخباراتی بیگانه در صدد تحمیل نزاع در مرز شرقی ایران و به چالش کشیدن این کشور است. تا حال چندین مرتبه میان مرزبانان ایرانی و طالبان، درگیری های مستقیم رخ داده است. طالبان اگر چه از سالیان دراز با جمهوری اسلامی ایران روابط گرم دارند و در جریان جنگ برعلیه دولت جمهوری و نیروهای خارجی، اسلحه، کمک های نقدی و مالی، آموزش های فنی برای بمب گذاری، ترور و عملیات های چریکی را از جانب شاخه نظامی سپاه قدس ایران دریافت می کردند، مشاوران ایرانی، با تحویل دهی انواع اسلحه، هم میدان جنگ را برضد امریکایی گرم می ساختند که طالبان چوب سوخت آن بودند و هم با این گروه برای مقابله با داعش خود ساخته، ایجاد شبکه ها برای قاچاق

مواد مخدر، ایجاد شبکه های نفوذی، ایجاد شبکه های قاچاق انسان، اسلحه و مواد معدنی قیمتی در یک تبانی نزدیک کار می کردند. بعد از به قدرت رسیدن طالبان در اگست ۲۰۲۱، ایران کماکان توانسته با گرمی روابط، سفارت خود در کابل را باز نگهدارد، سفارت افغانستان در تهران را در اختیار گروه طالبان قرار دهد، نماینده ی جدیدی برای تامین روابط گرم تر با طالبان، تعیین کند، اما این دوران پر از ماجراها و چالش های بوده که مبین اختلاف نظر جدی میان جمهوری اسلامی و رژیم طالبان است. به نظر می رسد مسایلی همچو ماهیت اصلی طالبان به عنوان جریان تندرو افراطی سنی، نفوذ امریکا در میان طالبان، روابط خوب طالبان با عربستان سعودی، ایران را نسبت به طالبان دچار سوظن ساخته است. در کنار آن، مسئله حقایق ایران، سیل مهاجرت از افغانستان به دنبال به قدرت رسیدن طالبان، و پی بردن به اصل ماهیت قضیه به قدرت رساندن طالبان برای ایجاد چالش های جدی امنیتی در مرز های شرقی ایران، امکان هرنوع تفاهم ایدیولوژیک و راهبردی را میان طالبان، عملاً ناممکن ساخته است. اما همانطوریکه گفتیم هردو طرف برای منافع خود، در یک تعامل تاکتیکی به سر می برند. در این گرماگرم تعامل تاکتیکی، مقام های ایرانی اما بارها اعتراض کرده و خواستار حقایق ایران از دریای هلمند شده اند. رییس جمهور این کشور به تازگی هشدار داده که طالبان باید مطالبات تهران را جدی بگیرند و در غیر این صورت، پیامدهای ناگواری در انتظارشان خواهد بود. طالبان در پاسخ، ایران را به کاربرد «الفاظ مناسب» فرا خوانده اند. تحلیل گران سیاسی هشدار ایران به طالبان را برای فروکش ساختن اعتراض های داخلی این کشور عنوان می کنند؛ اما برخی از این تحلیل گران معتقدند که ایران به نمایندگی از منطقه طالبان را تهدید می کند تا «مانع معامله ژئوپلیتیکی طالبان» از طریق قطر و پاکستان با غرب شود. اما به نظر می رسد هردو طرف در معامله آب در صدد استفاده ابزاری از موضوع برای اهداف سیاسی اند. زیرا کمبود آب در افغانستان و

ایران از معضلات دیرینه است. چطور شده که ایران به یکبارگی، خواستار حقایق شده و تا مرز اخطارهای سیاسی و نظامی پیش رفته است؟ باور عموم این است که ایران تنها از این اخطار را برای زیر فشار قرار دادن طالبان استفاده می کند. همانطوریکه در مرحله کنونی درگیری مستقیم و یا اقدام عملی نظامی ایران علیه طالبان، محال است. به گفته رحمت الله نبیل رییس پیشین امنیت ملی: "جمهوری اسلامی در این مرحله با طالبان وارد جنگ نمی شود، زیرا فعال شدن حاجی بشر و حاجی جمعه خان در منطقه سیستان و بلوچستان برای به چالش کشیدن جمهوری اسلامی کفایت". این جا معلوم می شود که چرا طالبان به قدرت رسیدند و چرا حاجی بشر و جمعه خان و نظیر آن ها از زندان رها شدند. چون امریکا از نقاط ضعف ایران در شرایط کنونی میدانند و منطقه سیستان و بلوچستان هم دچار بی نظمی اند، بنا رها سازی این دست شبکه ها برای به چالش کشیدن ایران از لحاظ امنیتی است. در ضمن، مهره های نظیر حاجی بشر که از قوم نورزی و از قاچاقبران مهم مواد مخدر است که سالها در گوانتانامو زندانی بود و سال گذشته با یک شهروند ربوده شده امریکایی تبادل و آزاد شد، می توانند معادله را به نفع امریکا تغییر دهند. طالبان با سو استفاده از موقعیت کنونی ایران و با توجه به میزان ناآرامی ها در این کشور، تلاش می کنند، ایران را عصبانی کنند و وادار به واکنشی بسازند. شکی نیست که ایران به اصل قضیه پی برده و تلاش دارند از این موضوع بهره برداری سیاسی کند و هم در ایجاد فضای سرپوش، برای مهار چالش های داخلی استفاده ببرد. ایران می خواهد از روش تهدید و زیر فشار قرار دادن طالبان، فضای عمومی را در جهت یک سقف ملی گرایی و منافع ملی، سوق دهد. با این حال، مقام های جمهوری اسلامی بدشان نمی آید که با برجسته کردن یک موضوع ملی (حقابه) و سر دادن شعارهای تند و داغ، به دنبال تحریک حس ملی گرایی و تقویت صف حامیان این رژیم باشد. به این لحاظ، در شرایطی که ایران با چالش های جدی اقتصادی و تورم گسترده دست به

گریبان است و اعتراضات سراسری اکنون از مسئله حجاب اجباری فراتر رفته و کل نظام را به چالش کشیده است، بعید به نظر می رسد جمهوری اسلامی متحمل هزینه بیشتری شود. به این حساب ایران می خواهد هم موضوع جنجالی ایالت های بوچستان و سیستان را با این طرح جنجالی آب، مهار سازد و توجه همگانی را به سمتی از گرایش های ملی گرایانه و حقوق و منافع ملی ایران سوق دهد و هم می خواهد با اتمام حجت از طالبان، به این گروه هشدار دهد که متحدی غیر از ایران بخصوص در میان اعراب و غرب، هزینه های دارد که ممکن است طالبان را با چالش های جدی امنیتی و سیاسی مواجه سازد. این چالش ها می توانند شامل قطع کمک های مالی تهران به کابل، حمایت از گروه مخالف طالبان در میدان های جنگ بر ضد این گروه، فعال سازی لشکر فاطمیون در برابر طالبان و استفاده از نفوذ فرهنگی برای به چالش کشیدن این گروه در درون افغانستان باشند. از سوی دیگر، طالبان هم با مدنظر داشت این بازی تهران تلاش می کنند تا از یک طرف به تهران پیام دهند که بدیلی برای حمایت از کشور های دیگر نظیر دولت های عربی، غرب دارند و هم هرزمانی بخواهند با به چالش کشیدن ایران در موضوع کمبود آب، توانمندی لازم را دارند. چه نتیجه بدست می آید؟ اول- بازی ژئوپولیتیک با توسل با مسئله هیدروپولیتیک، محور گرم تمام قاعده های بازی در سطح منطقه فرض می شود. مسئله سیستان و بلوچستان، یک محور جدید برای این دست بازی های ژئوپولیتیک است، که ایران اول تر از همه متوجه این مسئله شده است. زیرا در گذشته هم طرح جدایی و تشکیل یک کشور مستقل متشکل از سیستان و بلوچستان در نزد رقبای ایران موجود بوده است. بنا به نظر تهران بازی باید با روش ضد حمله، جواب داده شود که مسئله ای موثر تر از حقابه نمی تواند در این خصوص مطرح شود؛ دوم- طالبان سرمایه اصلی تهران در بازی های ژئوپولیتیک با کشور های عربی در منطقه است. هم این گروه می تواند در آینده بازی امنیتی و سیاسی، در

خدمت منافع ایران قرار گیرد. اما این مهم زمانی میسر است که طالبان از کنترل کشور های عربی و غربی به دور بمانند. ایران با این فرض، تلاش می کند تا با توسل به روش تعامل تاکتیکی که شامل کمک های مالی و نقدی، حمایت سیاسی، عدم حمایت آشکار از جبهات مقاومت ضد طالبان، کمک برای رهبر طالبان جهت ایجاد ارتش همانند سپاه، تحویل دهی وسایط نظامی دوره جمهوریت که به ایران برده شده بود، این سرمایه در اختیار داشته باشد؛ سوم -ایران می خواهد از موقعیت فعلی و نا به سامان رژیم طالبان که زیر فشار قرار دارند برای کسب بیشتر منافع هیدروپولیتیک خود استفاده ببرد. استفاده از این ابزار می تواند در حد اقل تحلیل های برخاسته از آن، این گروه را وادار قبول امتیازات بیشتر به ایران کند؛ چهارم -طالبان هنوز هم از کارت داعش برای بهره گیری استفاده می برند. این هرم در نزد طالبان، باعث شده تا اکثریت های منطقه و جهان به این گروه باج بدهند و تصویر سفیدی از آن ارائه دارند. داعش اگرچه وجود حقیقی ندارد و خود طالبان داعش است، اما نحوه بهره گیری این گروه از نام داعش، توانسته باعث برهم زنی خصوصیت نامتقارن بازی و تعامل کشور های منطقه با این گروه شود. ایران با توجه به خطر احتمالی بزرگ شدن داعش در آینده، با طالبان تعامل تاکتیکی دارد و می خواهد با حمایت از این گروه، مانعی در برابر گسترش داعش در مرز های شرقی اش شود؛ پنجم -طالبان تلاش می کنند تا با اعمال فشار بر ایران و کشور های نظیر آن از ابزاری چون اب، داعش، تروریسم بین المللی بر نفع خود استفاده برند. بنا داغ شدن موضوعات نظیر آب و تروریسم، بیشتر استفاده ابزاری برای منافع و مقاصد سیاسی از جانب این گروه است تا واقعیت های قابل لمس در میدان عمل .

طالبان و چین در این مخمصه اطلاعاتی

حضور گروه های تروریستی خارجی در میان گروه طالبان یک امر ثابت شده، قطعی و با شواهد کافی است. حتی این گروه قبل از حضور امریکا، گروه های تروریستی خارجی از کشور های آسیای مرکزی، چین، بنگلادیش، چین، پاکستان و کشورهای عربی به عنوان مهمان میزبانی می کردند. در جریان بیست سال جنگ بر ضد نیروهای امریکایی و دولت جمهوری نیز طالبان به مدد این گروه ها عمدتاً در مناطق شمال، شمال شرق و جنوب شرق کشور، جبهات فعالی داشتند. حالا بعد از معامله دوحه و تحویل دهی افغانستان به تروریسم طالبانی، بحث حضور این گروه ها میان طالبان و کشورهای منطقه بخصوص چین در جریان است. چین از مدت مدیدی می شود که با میانه خوب با طالبان، در تلاش است تا منافع راهبردی و امنیتی خود را حفاظت و از کارت طالبان منحیث به صرفه ترین ابزار در جهت مبارزه بر ضد شورشیان ایغور استفاده نماید. به همین منظور تاحال، سطح داد و ستد و تعامل تاکتیکی میان طالبان و چین بسیار قابل لمس است. سفارت چین در کابل باز است و چینیایی ها با علاقمندی خاص در تلاش هستند تا در پهلوی تحصیل منافع امنیتی، بهره برداری های از معادن افغانستان و موقعیت آن داشته باشند. اما در این میان چیزی که بیشتر چینیایی ها را نگران ساخته، موجودیت واحد های نظامی جنبش ترکستان شرقی است که عملاً مناطقی از افغانستان را وضع الجیش خود ساخته اند. علی الرغم تعهد های سپرده شده به مقامات چینیایی، طالبان تا اکنون کدام اقدام عملی در برابر ایغور های مسلح در افغانستان نداشته اند و این باعث شده تا چین خواستار تحویل دهی تعهد کتبی از جانب طالبان جهت راستی آزمایی و صداقت این گروه در مبارزه بر ضد ایغور ها باشد. این در حالی است که به تازگی وزارت خارجه چین گفته است که گروه طالبان برای اولین بار متعهد شده اند تا به

گروه شبه نظامی مربوط به اویغورها اجازه فعالیت در خاک افغانستان ندهد. به گفته وانگ ونبین سخنگوی این وزارتخانه، طالبان برای اولین بار به صورت مکتوب متعهد شده است که فعالیت های «گروه های تروریستی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی» را در خاک افغانستان تحمل نخواهد کرد. این گفته ها بعد از نشست سه جانبه وزیران خارجه افغانستان، چین و پاکستان، بیان شده و به اساس گزارش ها، امیرخان متقی وزیر خارجه طالبان متعهد شده اجازه فعالیت جنبش اسلامی ترکستان شرقی را در خاک افغانستان ندهد. چین امیدوار است رژیم طالبان با اقدامات ملموس اعتماد بین المللی را کسب کند، امری که باعث شده رژیم طالبان هرروز در انزوای بین المللی فرو رود و به اجندای بعنوان تهدیدی به امنیت منطقه و جهان مبدل شود. اگرچه طالبان در گذشته وجود گروه های تروریستی خارجی هم پیمان خود را تکذیب می کردند، اما حالا وزیر خارجه این گروه، رسماً و به گونه کتبی تعهد کرده که از تروریسم لانه گرفته در خاک افغانستان، استفاده نخواهد شد. در واقع، این اولین تعهد مکتوب طالبان در مورد عدم تحمل اقدامات تروریستی و فعالیت گروه های تروریستی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی است که برای توسعه روابط چین و افغانستان و همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم در منطقه از اهمیت زیادی برخوردار است. این گروه که در یک تبانی نزدیک با سایر گروه های تروریستی قرار دارد، شک است که بتواند در قبال تعهداتش به کشورهای منطقه، صادق بماند. دلیل این عدم صداقت میتواند موارد زیاد باشد که ذیلاً به آن پرداخته می شود: اول- جنبش اسلامی ترکستان شرقی، یکی از بدنه های اصلی جنگی گروه طالبان را در گذشته و حال می سازد. حضور نظامی و عملیاتی این گروه در شمال شرق افغانستان، باعث دستاورد های زیادی به گروه طالبان شده است. در این میان از شاخه های متعددی که در درون این گروه برای کسب و گسترش قدرت خود تلاش می کنند، یکی هم گروه حقانی است که بسیاری ها آن را به اساس قدرت عملیاتی،

سازماندهی تروریستی و دست بالای که در کشتن افراد و خلق خشونت دارد، بنام شبکه حقانی می شناسند. شبکه حقانی در واقع مخوف ترین شاخه عملیاتی طالبان در بیست سال گذشته بوده است. این شبکه در حال حاضر این قدرت عملیاتی خود را حفظ کرده و در یک تبانی نزدیک با سایر گروه های تروریستی خارجی در افغانستان قرار دارد. برعلاوه، شبکه حقانی با این گروه در یک تبانی مشترک عملیاتی و اجرای حملات تروریستی، تفاهم ایدیولوژیک و همگرایی و توافق فکری قرار دارد. در ضمن آن، مساعی مشترک به وجود آمده میان شبکه حقانی و گروه های تروریستی مستقر در شمال و شمال شرق افغانستان، باعث شده تا از همه بیشتر این شبکه بر این گروه ها اشراف کامل داشته باشد و موجب وابستگی آن ها به این شبکه شود. در صورت اقدام طالبان علیه گروه های تروریستی خارجی به خصوص ایغور های چین، انشعاب در درون طالبان، حتمی است. به این اساس که نظر تمام طالبان در مورد گروه های تروریستی، یکسان نیست و این عدم همسانی در نحوه برخورد با گروه های تروریستی، جانمایه اختلافات و انشعاب در میان این گروه خواهد شد؛ دوم- طالبان صاحبی دارند که بدون اجازه آن، توانایی تصمیم گیری مستقل را ندارند. هرگونه کنش و واکنش این گروه، مبتنی بر اجازه نامه ای است که از جانب صاحب شان، صادر می گردد. پاکستان مدیر اجرایی این گروه و امریکا صاحب اصلی شان است که این گروه را در راه تحصیل اهداف راهبردی، هدایت می کند. اگر طالبان تعهد کتبی ای هم به چین بدهند که دیگر به گروه های افراطی اجازه فعالیت از خاک افغانستان را نمی دهند، صلاحیت چنین تصمیم گیری مستقل را ندارند. در سطح منطقه ای پاکستان از این تروریسم در شمال افغانستان، مانند گاو شیری استفاده می کند. هم از جهان در بیست سال گذشته و هم از چین بابت تحت کنترل داشتن گروه های تروریستی، مبلغی را دریافت می کند. در سطح کلان، یکی از اهداف راهبردی روی کار آوردن طالبان، آماده سازی چتر مطمئنی

برای تروریسم منطقه ای است که امارت طالبانی، تنها صلاحیت ارائه خدمات لوژیستیکی به آن را دارد و بس. پس طالبان در عمل تنها یک عامل بدون اثر و یک مجری یک بخشی از این روند هستند و هیچ واکنشی در برابر گروه های تروریستی در خاک افغانستان، نمی توانند داشته باشند؛ سوم- در بیست سال گذشته و حتی قبل از آن، اکثریت گروه های تروریستی خارجی از آسیای مرکزی، چین، بنگلادیش، پاکستان، کشورهای عربی، چین در مناطق شمال افغانستان لانه کرده اند. خانواده های شان را با خود دارند و از لحاظ بافت اجتماعی با این مناطق پیوند خونی پیدا کرده اند. این پیوند خونی باعث شده تا ریشه های این تروریسم بین المللی در شمال و شمال شرق افغانستان، مستحکم باشد و نوعی از تروریسم بومی را شکل دهد. بنا بیرون راندن، اجازه ندادن به انجام عملیات ها و سرکوب و واکنش در برابر این گروه ها، نه از توان طالبان است و نه هم کدام نظام مستقر سیاسی دیگر، توانایی آن را دارد تا در برابر این گروه های خفته و استحکام یافته در شمال افغانستان، تحرکی نشان دهد؛ چهارم- به اساس دلیل بالا، به علت پیوند خونی این گروه های تروریستی که برای سالیان متمادی در شمال و شمال افغانستان لانه ساخته اند و با جامعه افغانستان، خلط شده اند، گزینه بیرون ساختن آن ها از این مناطق، کار ساده ی نخواهد بود و در صورت درگیری طالبان با این گروه ها، جنگ خونینی در سراسر منطقه شعله ور خواهد شد. این شعله ور باعث خواهد شد تا جغرافیای وسیعی از کنترل طالبان بیرون شود؛ پنجم- گروه های تروریستی مخصوصا ایغور ها در شمال و شمال شرق افغانستان با سایر گروه های تروریستی در این مناطق، پیوند مستحکم ایدیولوژیکی دارند. این زنجیره ی از پیوند های فکری، باعث شده تا این گروه ها در بسیاری موارد بصورت هماهنگ و برنامه ریزی شده، حرکت کنند. تمام آنها یک خط مشترک دارند و آن هم استقلال مناطق تحت نظر شان و یا جدایی طلبی در کشورهای متبوع. مجموع این گروه ها مانند زنجیر، در

برابر هرگونه تحرک بیرونی واکنش نشان می دهند. هرگونه حرکت ممکن مناطق شمال، شمال شرق و جنوب غرب کشور را که این گروه ها در آن مستقر هستند، به حرکت بیاورد. تحرک این گروه ها، آن هم از جانب طالبان، باعث می شود تا چتر مطمئنی برای داعش ایجاد شود. زیرا در صورت واکنش این گروه در برابر سایر گروه های تروریستی خارجی، ممکن این گروه ها با داعش که ایدیولوژی فرامرزی دارد و خلافت را راه اساسی می داند، پیوندی پیدا کنند. این تکانه در واقع، موجی از بی نظمی در برابر رژیم طالبان در شمال و شمال شرق افغانستان خواهد بود. در چنین شرایطی که رژیم طالبان با چالش های بالقوه سیاسی (عدم مشروعیت سیاسی داخلی و خارجی)، امنیتی و جنگی (جبهات فعال مقاومت) و اقتصادی (اقتصاد وابسته به هفته چهار میلیون دالر که از جانب ایالات متحده امریکا) برای این گروه ارسال می شود، این گروه را در قعر یک بحران فراگیر فرو خواهد برد. در این صورت این گروه توان مقابله با این همه چالش های بالقوه نظامی و امنیتی را ندارند و سران و دست اندرکاران این گروه از این موضوع به خوبی آگاهی دارند. آنها همچنان به خوبی واقف هستند که هرگونه بی مهری در برابر گروه های تروریستی خارجی مانند ایغور های چین، زمینه برای سرباز گیری داعش از میان صفوف این گروه ها به خوبی، مساعد و فراهم خواهد شد؛ ششم- بحث معادن افغانستان، قاچاق مواد معدنی از آن، قاچاق مواد مخدر، تبانی با تروریسم بین المللی که ریشه آن در منطقه به طالبان بر می گردد، به توان مستقیم این گروه ها به نسبت آشنایی شان با منطقه، بستگی دارد. طالبان هرگز برای تعهدات، منافع امنیتی، سیاسی، اقتصادی و منابع در آمد خود را قربانی نمی دهد. این کار بر علاوه، تضعیف بنیاد های مالی و منابع در آمد طالبان، بازوهای نظامی این گروه را قطع خواهد کرد و به یکی از ضعف های این گروه در عرصه عملیاتی در شمال افغانستان که منصفه حضور داعش ساختگی و گروه های مقاومت است، مبدل خواهد شد؛ هفتم- در صورت مشاهده

تحرک و واکنش طالبان در برابر ایغور ها، سایر گروه های تروریستی، اقدام از قبل را در برابر طالبان اجرایی خواهند ساخت. گروه طالبان، از این امر به خوبی واقف است که مقابل شدن با تروریسم منطقه ای که پشت دیوار شانگهای ایستاده است تا با قوت و توان بخصوص خودش، دیوار را سرنگون کرده و به لشکر پیاده نظام ناتو و امریکا در برابر چین و روسیه مبدل گردد، چه تبعاتی برای حاکمیت این گروه دارد؟ به این اساس ایغور ها که نفوذ قابل ملاحظه ای در ولایت های تخار و بدخشان هم مرز با چین و آسیای مرکزی دارند، می توانند به یک زنجیری از شورش، طغیان و طوفان برعلیه حاکمیت طالبان باشند. شورش ایغور ها حتی مقدمه ای برای داعش در این مناطق است. حال آنکه به اساس گزارش های متعدد در حدود ۶۰ الی ۸۰ جنگجوی ایغوری، از صف طالبان و سایر گروه های نظیر آن، جدا شده و به صفوف داعش پیوسته اند. این کار به علت ناخشنودی این گروه ها از بی میلی طالبان در محقق ساختن وعده های گروه طالبان به این گروه در گذشته بوده است. طالبان حال با دو سنگ آسیاب گیر کرده اند. نمی توانند به ایغور ها و سایر گروه های تروریستی خارجی و هم پیمان خود، پشت کنند و نه هم می توانند در کنار آنها ایستاده شوند و در برابر منطقه وبخصوص جمهوری خلق چین قرار گیرند.

طالبان و پاکستان در این مخمصه اطلاعاتی

طالب ابزاری برای اهداف استراتژیک پاکستان است. مرز جدایی میان آنها، معنایی ندارد. جدا کردن طالبان از پاکستان، به معنایی ناکامی و شکست پاکستان در اجندهای منطقه ای آن خواهد بود. تیتراژی های رسانه در این خصوص تنها یک بخشی از جنگ روانی و فریب اذهان عامه است که موفقیت به عمل رساندن این استراتژی را تضمین خواهد کرد.

حامد میر در مقاله ی تحلیلی در واشنگتن پست نوشته که دوستی پاکستان با طالبان در معرض فروپاشی قرار گرفته است. این حرف را هیچ عقل سلیمی نمی تواند بپذیرد. زیرا ماهیت طالبان، تنها برای محقق ساختن عمق استراتژیک پاکستان در منطقه است که به واسطه آن، این کشور دو دوجبهه می جنگد. جبهه اولی افغانستان است که پاکستان تا حدودی در بر آورده سازی این عمق استراتژیک، موفق عمل کرده است. اما در جبهه دوم علیه هند، هنوز هم با چالش هایی مواجه است. هند بازیگر قدرتمندی است که توانایی مانور به موقع را در برابر هر نوع تحرک پاکستان در محور راهبرد منطقه ای، دارد.

به این ملحوظ است که می گوئیم که هیچ منطقی منبی بر جدایی میان طالبان و پاکستان وجود ندارد و امکان ندارد تا پاکستان به این زودی ها، دست از سر طالبان بردارد.

آنچه به عنوان مشت نمونه ی خروار به عنوان چالش در روابط امارت طالبانی و پاکستان گفته می شود، تنها یک سناریوسازی است تا ذهنیت ها را به سمت دیگری، سوق دهند. زیرا در حال حاضر، تنها و تنها مسئله تقویت تروریسم در شمال افغانستان مطرح است که می تواند من حیث یک گاو شیری، در اختیار پاکستان قرار گیرد.

حتی قرضه وعده داده شده از سوی عربستان سعودی که بالغ بر چهار میلیارد دلار می شود نیز در راستای تطبیق پروژه تروریست پروری تفکر وهابیسیم در افغانستان است که پاکستان مدیریت آن را به عهده گرفته است. منطق این بحث این است که دنیا و ذهنیت ها، نباید متوجه شوند که در شمال افغانستان، سنگرسازی می شود و پایه های تروریسم بین المللی، برای سالیان دراز و اجندهای درازمدت، اعمار می شوند .

در عوض باید، دنیا مصروف تیر خبری مبنی بر درگیری میان مرزبانان پاکستانی و افراد طالبان شود. و یا هم ممکن است این عمل سازماندهی شده از جانب پاکستان باشد تا مسئله دیورند را یک طرفه کند. زیرا موقعی ای بهتری از حال حاضر در اختیار پاکستان قرار نخواهد داشت .

پاکستان به خوبی درک می کند که چرخش موضع غرب و کشور های منطقه برای پذیرش طالبان در قدرت سیاسی در افغانستان، یک راهبرد مقطعی و از روی ناچاری است. با اندک تفاوت عمل در دیدگاه ها نسبت به منطقه و به طور اخص در مورد افغانستان، ممکن است این فرصت طلایی از دست پاکستان برود .

بنا به گفته نویسنده این مقاله در واشنگتن پست، زمان آن رسیده که پاکستان بپذیرد سیاست هایش در قبال افغانستان شکست خورده است. در حالیکه پاکستان در سیاست هایش در قبال افغانستان، موفق عمل کرده و حقیقتا، قبول این اشتباه استراتژیک برای خیلی از پاکستانی ها دشوار است و امکان ندارد، نظامیان پاکستانی، این شکست را بپذیرند. زیرا نظامیان و دولت پاکستان از بدو ایجاد گروه طالبان در دهه نود میلادی، بر این باور بودند که با پرورش نیروهای طرفدار این کشور در افغانستان "عمق استراتژیک" ایجاد می کنند، اما اکنون همان گروه ها برای پاکستان به یک تهدید جدید تبدیل شده اند .

این مقاله را می توان یک تحرک عملیات روانی در جهت ایجاد انحراف در سمت گیری یک اندیشه سالم در برابر سیاست های پاکستان دانست. حکومت، ارتش، رسانه های پاکستانی و تحلیلگران آن، همواره بر این هدف متمرکز بوده اند تا در این جنگ روانی علیه مردم افغانستان، علاوه بر استفاده ابزاری از طالبان من حیث یک نیروی وابسته و نیابتی برای پیروزی در مقاصد استراتژیک شان، نیز پیروز عمل کنند .

مثلا در جایی این نویسنده، می نویسد که چند روز پس از تسلط طالبان، حاکمان جدید کابل اعضای زندانی تحریک طالبان پاکستان که سالها در مقابل اسلام آباد جنگیده بودند را رها کردند و بعد از به قدرت رسیدن طالبان نیز حملات تروریستی در پاکستان ۵۱ درصد افزایش یافته است. حال اگر به گونه واقعی بر ماهیت و مضمون اصلی این بحث تمرکز کنیم درمی یابیم که تحریک طالبان پاکستانی همانند طالبان امارت افغانستان، یک اندیشه، یک فکر و یک روش عملکردی در قبال منطقه دارند. هر دوی این نیروهای تندرو و افراطی، در تلاشند تا اجندهای منطقه ای پاکستان، تطبیق شود. فرقی نمی کند کی در کجا زندانی است. اما آنچه مهم است این است که چطور پاکستان از این دو وسیله برای ناامنی سازی منطقه برای رسیدن به عمق استراتژیک خود در برابر دو همسایه دشمن که همواره در جدال با آن قرار داشته، استفاده می کند .

تحریک طالبان پاکستان با ایدئولوژی مذهبی ارتش و حکومت ملکی پاکستان، مبنی بر فرهنگ استراتژیک آن، همخوانی فکری دارد. پاکستان همواره از جهادیسلم و افراط گرایی مذهبی در منطقه استفاده برده است. پاکستان در این عرصه، بسیار موفق عمل کرده و در دوران جنگ سرد، این نیروهای افراطی بودند که آبشخور فکری شان پاکستان و مردمان و مهاجران مناطق صوبه سرحد و مناطق همجوار آن، جبهات جنگی ضد ارتش سرخ را به لحاظ نفرت جنگی، تقویت می کردند. این گزینه راهبردی برای دولت و ارتش پاکستان، نتیجه ی خوبی داد .

ارتش پاکستان از لحاظ تجهیزات نظامی، امکانات فناوری پیشرفته، ایجاد ارتباط با امریکا و انگلیس، مبدل شدن به یک شریک استراتژیک در برنامه های این دو کشور در آسیا و به طور خاص در برابر اتحاد شوروی مبتنی بر راهبرد سد نفوذ در برابر کمونیسم، یک ظهور قابل ملاحظه داشت. اقتصادش همه ساله تقویت می شد و دیگ جوشان افراط گرایی در آن به حد اعلی رسیده بود تا بتواند در آینده منطقه نقش بارزی بازی کند .

پاشینه آشیل در روابط افغانستان و پاکستان، مرزی بود از لحاظ فکری، انگلیسی که برای سالیان دراز خون چکان شده بود. پاکستان به این مفکوره بود تا بواسطه گروه های نیابتی خود، مسئله دیورند را مختومه اعلان کند. این کار را تا حدودی با موفقیت هم پیش برد. اما در ظاهر طالبان، حاضر نیستند بار چنین مسئولیت تاریخی را بر دوش بکشند. چون ایدئولوژی اصلی طالبان، تفکر قومی پشتون محور است و قوت این ایدئولوژی در اتحاد پشتون هابی است که توسط خط دیورند از هم جدا شده اند. یک نوع همبستگی میان تفکر پشتون خواهی طالبان و پشتون های آن طرف مرز وجود دارد و پاکستان در این عرصه دقیق عمل نکرده است. طالبان، بارها از پذیرش خط دیورند به حیث مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان خودداری کرده است. این تنش در روابط طالبان و پاکستان، همواره وجود داشته است .

تا اینجای مسئله با این استدلال موافق اندکی هستیم اما این که این گروه در تلاش است تا با جلب نظر هندی ها، اسلام آباد را تحت فشار قرار دهد، نمی تواند منطق داشته باشد. چون دهلی نو هیچگاه به طالبان، اعتماد نخواهد کرد. زیرا پیشینه تاریخی و ماهیت اصلی طالبان، تبلور یک تفکر پان پاکستانیسمی است که تنها برای اهداف پاکستانیزه سازی مردمان منطقه و فرهنگ استراتژیک آن کارایی دارد .

به علاوه حامد میر در این مقاله آورده است که طالبان فکر می کنند که ایالات متحده را شکست دادند و حالا می توانند پاکستان را نیز شکست دهند. اما حقیقت طور دیگری است، برخلاف چیزی که این نویسنده پاکستانی، تلاش دارد در خور ذهنیت ها بدهد. چون طالبان با تمام ناهمی و جهالت نهادینه ای خود، این درک را دارند تا بدانند که امریکا را شکست نداده اند و پاکستان را من حیث یک قدرت اتمی، شکست دادن منطق ندارد.

طالب دستوربگیر ارتش پاکستان است و بیرون برآمده از تفکر و فرهنگ استراتژیک پاکستان. همچنان، به گفته نویسنده این مقاله، بر اساس داده های بانک جهانی، افغانستان اکنون یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و طالبان باید فقر را شکست دهد، نه پاکستان. پس بر این اساس، دو فقیر به جان هم افتاده اند و این تنش، جنگ فقر با فقر خواهد بود. در حالی که پاکستان، می تواند بر فقر فایق آید و استعداد آن را دارد تا با ایجاد و ساخت سناریوهای جدید و مدیریت برنامه های کلان در سطح منطقه، راه در آمدی برای اقتصاد ورشکسته ی خود بیابد، اما طالبان فقیر بدون چهل میلیون دلار صدقه امریکا در ماه، با کدام توانایی اقتصادی و مالی، می توانند پاکستان را شکست بدهند؟ به علاوه، طالبان را امریکا و انگلیس اجازه نمی دهند تا بر پاکستان خم ابرو کنند، چه رسد به دشمنی و تلاش برای شکست نظامی پاکستان.

این مقاله پر از گزافه گویی ها و چرندیاتی است که می تواند یک ذهنیت ضعیف، فاقد قدرت تحلیل و یک فکر کاملا وابسته را فریب دهد، نه فهم بالایی مردمانی را که در کوهی از تجربیات تلخ تاریخی، پخته شده اند و شناخت خوبی از جوانب این بازی دارند.

طالب ابزار استراتژیک در دست پاکستان است و این ابزار برای فعلا در خدمت تفکر "عمق استراتژیک" پاکستان قرار داشته و کارایی خوبی داشته است. جدایی از آن را نمی توان پذیرفت.

مخمصه نشست دوحه و بازی با طالبان

قرار است نشست دوحه به اشتراک بیست و پنج کشور، برگزار شود. هدف ظاهراً تسهیل روند تعامل با طالبان بعد از تصمیم های توصیه شده برای این گروه بوده است. بازی خیلی پیچیده است و علت آن این است که بسیار دقیق پیش برده شده و مرحله به مرحله اجرایی می گردد. قضیه افغانستان در اصل، یک بعد امنیتی خیلی قوی دارد و خاصیت آن، به شکل هیبریدی یا ترکیبی است. به همین علت است که تمام ابزار چانه زنی اعم از دیپلماتیک، سیاسی، جنگ روانی، جنگ نیابتی، جنگ فرهنگی و عنصر سازنده تماس های استخباراتی در آن، شامل اند.

این یک حقیقت مبرهن است که قضیه افغانستان بازی گرانی متعددی دارد. همسایه ها، منطقه و دنیا در این بازی سهیم اند و قاعده و راس آن را می سازند. در داخل نیز چندین بازی چه من حیث ابزار، قواعد بازی را محتاطانه مراعت کرده و آن را پیش می برند. طالبان یکی از این بازیچه ها است. منطقی نخواهد بود اگر تصور شود که طالبان هیچ تصمیمی را برخلاف مشوره قدرت های بزرگ بخصوص امریکا و متحدانش بگیرند. از سوی دیگر، این گروه ظاهراً می خواهد بازی را با اندک تعامل با منطقه پیش ببرد، در حالیکه تلاش اصلی برای راه یابی در باشگاه قدرت امریکا، در دستور کار این گروه است. این مسئله در توافق نامه دوحه قبل از سقوط جمهوریت، تسجیل شده و تضمین های از طالبان و امریکا، میان طرفین مبادله شده است. پس این که می گویند این نشست روند تعامل با طالبان را تسهیل می کنند، عوامی فریبی ای بیش نیست و یک بخشی از رقابت های فرسایشی قدرت های دخیل در قضیه افغانستان تحت حاکمیت طالبان است که تا اکنون سیمای امنیتی و دیپلماتیک آن روشن شده است.

از سوی دیگر، ماهیت شک بر انگیز این نشست زمانی هویدا می شود که برخلاف نشست های قبلی در مورد افغانستان، این نشست در پشت در های بسته برگزار می شود و از چشم رسانه ها بدور می ماند. آنچه فیصله شد و توافق صورت گرفت، بدون معطلی شامل اجندای بازی می شود. جالب است که این نشست در حالی برگزار می شود که نماینده طالبان در آن دعوت نشده است و نه هم کسی از جانب حوزه مقاومت و فعالان ضد طالبان در این نشست حضور دارند. این نشست را عمدا تنها با رنگ و بوی دیپلماتیک بر رخ اذهان عامه می کشند؛ در حالیکه شعاع تصمیم گیری آن، تاثیر مستقیمی بر وضعیت زندگی مردم افغانستان خواهد داشت. مردمی که در هیچ معادله، توافق، نشست و تعامل منطقه با دنیا، سهمی ندارد و تنها سهم آن ها قربانی دادن است و بس.

هدف اصلی این نشست، سفید نمایی طالبان است که مرحله به مرحله اجرایی می شود. برای این کار در اختیار طالبان ابزار های قرار داده اند. مثلا بستن مکاتب به روی دختران، ممنوعیت کار زنان، وضع محدودیت، فشار های عجیب و غریب و تحمیل ارزش های امارت طالبانی که در هیچ جای تعاملات متعارف دنیای امروزی و روند حکومت داری، جای ندارند، همه به هدف بهره برداری از وضعیت افغانستان، در موقعیت های مختلف بوده است. حال طالبان، با در اختیار داشتن ابزار برای امتیاز گیری، دست باز دارند و می توانند با استفاده از آنها، به رسمیت شناخته شوند و به سرکوب عام مردم پردازند. در ضمن، تلاش امریکا و محور متحدان آن که طالبان را دوباره حاکم میدان در افغانستان ساخته اند، این است تا فشار را بر طالبان کم کنند و آهسته آهسته این پدیده غیر ملموس از لحاظ سیاسی را منحنی یک شریک دنیا مبدل سازند. نشست دوحه در واقع پخته کاری قاعده های بازی میان کشور های همسایه، منطقه و جهان بخصوص امریکا است. یعنی رویارویی قدرت های آسیایی با رقبای

فرمانطقه ای آن. در اصل بازی برخلاف میل منطقه و امریکا پیش می رود، چون طالبان یک پدیده هردست است و کنترل و انحصار آن دیگر، کار سهلی نیست. خواست های که منحنی بهانه در این نشست روی آن تمرکز می شود، بر آورده ساختن آنها برای طالبان، به مثابه اضمحلال قطعی در صحنه سیاسی است. در واقع هم کشور های منطقه و امریکا و متحدانش در این نشست اهدافی را دنبال می کنند. امریکا نظر به توصیه پاکستان در صدد کنترل و نجات نسخه طالبانی در افغانستان است. در حالیکه، منطقه روز به روز متوجه ماهیت اصلی طالبان شده و واکنش نشان میدهد. در اصل نشست دوحه باز کردن راه گنجشکک برای نجات طالبان است تا منافع امنیتی و سیاسی امریکا در منطقه حفظ شود. به همین علت است که صدور قطعنامه های متعدد در خصوص محکومیت عمل کرد طالبان، خاصیت واکنشی دارد و زمینه های عملکردی آن محدود است. لذا طالب، به هیچ وجه کوتاه آمدنی نیست و چون جز بازی است، به تبعات این چنین قطعنامه ها از جانب ملل متحد و دنیا، وقعی نمی گذارد.

این نشست، می تواند ماهیت تعامل با طالبان را تغییر دهد نه اصل قضیه را. چون هدفی که در این نشست روی آن تاکید شده، تسهیل روند تعامل با طالبان عنوان شده است، در حالیکه تعامل با طالبان به گونه دی فاکتو و در قالب ارائه کمک های نقدی چهل میلیون دالری هر هفته که اکنون بالغ بر ۲ میلیارد دالر شده، عملا طالبان را در مسیر تعامل فعال با دنیا قرار داده و این گروه را از مالی کمر راست نگهداشته است. طالبان در حال حاضر، از لحاظ عملیاتی، سیاسی و اقتصادی، از حمایت قوی دنیا برخوردار استند تا اجندا های از قبل تعیین نسخه بی ثباتی منطقه را پیش ببرند. اما چون بازی درست و مطابق میل امریکا و متحدانش پیش نمی رود، با تغییر صورت بازی، می خواهند ملل متحد در نقش مدیر این بازی، وارد صحنه شود. این موضوع

باعث شده تا طالبان بی خیال از خطر سقوط و مخالفت با دنیا، با خاطر آسوده در تشتت تعامل با دنیا و حامیان شان، یک جا شیرجه زنند. اینکه می گویند ابتکار نشست دوحه در نزد ملل متحد است، بازی است. چون اصل قضیه طوری است که ملل در انجام ماموریت هایش ناکام و منحیث یک سمبول بوده و استفاده ابزاری می شود. ملل متحد در واقع منحیث ابزاری برای سرپوش نگهداشتن اجندا های منطقه ای و بین الملل امریکا در دنیا عمل می کند. اگر چنین نیست، پس نقش ملل متحد در اجرای مرحله اولین دوحه که منجر به سقوط جمهوریت و تسلط طالبان بر افغانستان شد، چه بود؟ حال که بازی مطابق اجندا پیش نمی رود، ملل متحد منحیث سمبول نقش بازی می کند تا بازی را مطابق منافع امریکا تغییر دهد.

به باور نگارنده، در واکنش های رسانه ای ملل متحد که گفته است این نشست به منظور رفع سردرگمی منطقه و جهان در چگونگی تعامل با طالبان برگزار می شود، یک بازی است. زیرا عملکرد طالبان از زمان تسلط شان در افغانستان، متناقض بوده و کشور های پیرامونی و حامیان شان را در موقعیت دشواری قرار داده است. هم دنیا به رهبری امریکا از عملکرد طالبان مبنی بر بی ثبات سازی منطقه راضی نیست و هم منطقه از ماهیت طالبان که صورت دوگانه دارند و در قول و قرار شان صادق نیستند، مایوس شده اند. به این لحاظ در اصل این نشست باید میزگردی میان قدرت های آسیایی با امریکا و متحدان شان باشد. اگرچه در ابتدا قرار نبود منطقه وارد بازی با کارت طالبان شود، اما همانطوریکه گفته شد هم ماهیت نا معلوم طالبان و بازی های عجیب این گروه و هم بن بست در بازی گری امریکا به اساس محاسبات یک جانبه گرای، قضیه را طوری ساخته تا قاعده بازی تحولی از یک جانبه گرای محض به رهبری امریکا را به سمت چند جانبه گرای که منطقه در آن عنصر مهمی حساب می شود، به

تجربه بگیرد. در این صورت فورمول متعارف در بازی میان قدرت های بزرگ که همان تقسیم حوزه های منافع در میان آنها است، قاعده حاکم بر بازی خواهد بود.

در حوزه بررسی این بازی با کارت طالبان، در بعد داخلی بسیار موفق عمل کرده است. سرکوب، خشونت و آشکار ساختن صورت یک نظام مستبد که با قرائت خلاف دستورات دینی در صدد تحمیل خواست های قبیله ای است، خیلی ها موثر بوده است. اما در بعد خارجی قضیه، این پروژه عملا با شکست مواجه شده است، چون واکنش منطقه و قدرت های آسیایی در نحوه تقابل با اجندا های فرامرزی امریکا که باید تحت چتر حمایتی امارت طالبانی، اجرایی می شد، بسیار شدید بوده است. شدت این واکنش خلاف انتظار بوده و عملا برنامه را با اصطکاک مواجه ساخته است. این مسئله شاید به اساس محاسبه اشتباه قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای بوده است. چون طالبان ماهیت عجیب پیدا کرده اند و ترکیب نا متجانس شان، عامل انحصار و کنترل را بر این گروه منتفی ساخته است. با این گروه بعد از سال ۲۰۰۶ که مرحله احیای قدرت طالبانی بود، بازی های عجیب و غریبی صورت گرفته است. چندین دست با این عامل مهم در عرصه سیاست و جنگ در افغانستان بازی می کنند و این باعث شده تا وضعیت بسیار پیچیده و دشوار شود. به این اساس منطقه با حفظ حداقلی منافع اش، رویکرد تعامل تاکتیکی را با این گروه در پیش گرفته که عملا با شکست مواجه شده است. چنانچه روسیه، ایران، چین و سایر کشورها از به رسمیت شناختن این گروه، خود داری کرده اند، در حالیکه به اساس فورمول تعامل تاکتیکی، سفارت خانه های افغانستان را در اختیار آنها قرار داده و سفارت خانه خود را در کابل باز نگهداشته اند. سطح تماس های تاکتیکی میان کشور های منطقه و طالبان، یک عامل مهم بی اعتمادی کشور های منطقه نسبت به طالبان است، که این مسئله برای طالبان حاشیه های امنیتی را نیز ایجاد کرده است. از سوی دیگر، امریکا با ایجاد روابط

استخباراتی و مخفی با این گروه، عملاً وارد تعامل امنیتی شده است. در این تعامل امنیتی که داعش خیالی نقش اصلی را بازی می کند، باعث شده تا امریکا کماکان به حضور استخباراتی و عملیاتی خود در افغانستان ادامه دهد، اما از اینکه این سطح تماس ها نتوانسته نتایجی را منبى بر نا امن ساختن منطقه به وجود بیاورد، نگرانی های امریکا را برانگیخته است. به هر تقدیر، آنچه از ماهیت مبهم این نشست معلوم می شود، نه تنها که تأثیری بر بهبود وضعیت افغانستان ندارد و مشکلی را حل نمی کند، بل اگر منجر به کدام توافق برای به رسمیت شناسی و یا حداقل شناسایی غیر رسمی (دی فاکتو) طالبان شود، وضعیت را به نفع طالبان و به ضرر مردم افغانستان و امنیت منطقه، سوق خواهد داد. در این صورت میدان افغانستان برای سالیان دراز عرصه رقابت های خونین متفقین آسیایی و متحدین فرا آسیایی خواهد بود. به هر صورت این بازی ناکام خواهد بود چون عصر یک جانبه گرایی امریکا، تمام شده و بدیل های برای این عصر از نسخه های چینی و روسی، پدید آمده است.

طالبان و مخمصه رقابت میان متفقین منطقه ای و متحدین فرا منطقه

طالبان فعلا در افغانستان مستقر هستند. ظاهرا نشان میدهند که با داعش خراسان در جدال اند و تلاش اعظمی قرار دارند تا در پهنای آن مخالفان مسلح خود را سرکوب کنند و امتیازی از منطقه و دنیا بگیرند. از طرف دیگر در میدان دیپلماسی و سیاست، تلاش های دوساله این گروه ناکام بوده است. حتی نمایندگان این گروه در نشست های منطقه ای که در ارتباط افغانستان دایر می گردند یا دعوت نمی شوند و یا هم حضور کم رنگ و بی معنی دارند.

این موضوع چه پیامی برای آینده افغانستان تحت تسلط طالبان دارند؟

طالبان برای فعلاً که دنیا و قدرت های بزرگ در نقاط دیگر مصروف تنش و تقابل اند، فرصت خوب حکمرانی یافته اند، اما این فرصت پایدار نیست و به زودی می تواند وضعیت را تغییر بدهد. این گروه با درک این مسئله تا توان دارند در سرکوب مخالفان، محدود ساختن آزادی ها، اعمال سیاست های سرکوب گرانه تباری و حمایت از تروریسم منطقه ای، با دست باز و بدون نگرانی کار می کنند.

اما انکشاف اخیر اوضاع نشان میدهد که اگر یک لغزشی در برنامه موجود بوجود بیاید، کار طالبان یکسره خواهد شد. چون میزان انزجار و نفرت مردم از طالبان به حدی بلند است که کوچک ترین جرقه موجب خیزش مردمی در برابر این گروه می شود، مخصوصاً مردم شمال و عمدتاً تاجیک که قربانی اصلی سیاست های سرکوب گرانه طالبان اند.

در ضمن، انقلاب گرسنگان را نباید از یاد برد که میتواند آشوبی را برپا سازد که میله تفنگ و قدرت سرکوب دولت در مهار آن ناکام خواهد بود.

اما در بعد بیرونی تحولات امروزی دنیا باعث شده تا افغانستان با وجود اهمیت بیست ساله اش در اجندای های منطقه ای و جهانی از نظر ها بیافتد و جایگاه چندانی در آن نداشته باشد. بحران اکراین، بحران تایوان، سیاست های توسعه طلبانه بریکس و شانگهای به رهبری روس ها و چینی ها، سیاست نفوذ و گسترش چین در خاورمیانه، تلاش برای اتحاد ایران و عربستان سعودی توسط چین، تلاش برای اتحاد مجدد اعراب، بحران اسرائیل، بحران سودان، بحران اقتصادی دنیا و کمزنگی اروپا در تحولات اقتصادی و سیاسی، بی میلی اروپا به تعقیب سیاست های واشنگتن، بحران پاکستان و تحولات ترکیه نشان از این دارند که افغانستان در هیچ کجای این تحولات نقش پررنگ ندارد و یا اینکه ارزش آن کم است. اما همانطوریکه قبلا اشاره شد، چند مساله عمده در ماه های آینده میتوانند تغییر وضعیت افغانستان تحت کنترل طالبان را متاثر بسازد:

۱. ناکامی طالبان در تعامل با دنیا و عدم مشروعیت شان که هرروز با سیاست های سرکوب مردم، امکان آن بعید به نظر میرسد؛

۲. اختلافات میان طالبان و امکان وقوع یک کودتا در میان این گروه؛

۳. تشدید بحران تروریسم منطقه ای مانند معضل طالبان پاکستان و فراهم سازی حمایت به آنها از جانب طالبان افغانستان که موجب خشم مقامات پاکستانی شده است؛

۴. افزایش میزان کشت و قچاق مواد مخدر بواسطه شبکه های وسیع قاچاقبران که جز افراد گروه طالبان اند و طالبان در تنظیم آن به سمت اروپا سهم فعال دارند؛

۵. تشدید حملات جبهات مقاومت ضد طالبان و امکان گسترده سازی دامنه های فعالیت آنها بر ضد طالبان که ممکن با اجندهای منطقه ای سازگار شود؛

۶. تمایل چین برای بدست آوردن لیتیم و مواد معدنی افغانستان که مطمئناً باعث حساسیت کشور های دیگر خواهد شد. این کار در حقیقت تشدید بحران در سطح جهانی، قلمداد می شود؛

۷. ارتباط نزدیک طالبان با ایران و دوری پاکستان از کنترل افغانستان بنا بر مثلث بحران در این کشور (سیاسی، اقتصادی و نظامی)؛

۸. فعال شدن میکانیزم های امنیتی منطقه در برابر رشد سریع تروریسم، قوت گیری داعش و عدم توانایی طالبان برای انجام دادن تعهدات قبل از توافق دوحه؛

۹. واکنش شدید کشور های آسیای مرکزی و روسیه در هماهنگی نزدیک چین و ایران. اگر طالبان نتوانند با ایران روی یک راهکار منظم توافق کنند، امکان استفاده از نیروهای نیابتی فاطمیون از جانب ایران به صورت بالقوه وجود دارد. در عین زمان گزارش ها از استقرار نیروهای واگنر روسی در افغانستان برای مهار وضعیت احتمالی پیش آمده، نیز وجود دارد. چین نیز در صورت ضرورت از پوتانسیل ایران در مهار وضعیت، کمک خواهد خواست.

اما با وجود این همه، طالبان فرصت یافته اند و چانس آورده اند که در زمانی قدرت را تحویل گرفتند که دنیای امروز و نظام بین الملل، یک شرایط گذار و دگرگونی تاریخی را در نظم جدید به تجربه می گیرد. حداقل این موضوع در حمله روسیه به اوکراین، تهدید جزیره تایوان از طرف چین، تلاش چین برای نفوذ در خاور میانه و تلاش برای کشاندن کشور های ثروتمند عربی به سوی بریکس، مشهود است. اما این فرصت دیر باقی نمی

مانند چون ماهیت طالبان و نبض رفتاری آنها امکان هرگونه اتحاد و جور آمد با قدرت های تاثیر گذار منطقه مانند چین، روسیه، ایران و هند را برای دراز مدت منتفی می سازد. فرض کنیم که طالبان را فعلا این کشور ها به رسمیت بشناسند، در درازمدت ایدیولوژی طالبانی در تناقض جدی با ایدیولوژی های منطقه ای قرار خواهد گرفت.

چین کمونیست، روسیه با ارزش های ارتودوکسی و اقتدار گرایی نوین، ایران شیعه و هند سیکولار، هر کدام جهت مخالف طالبان اند. طالبان آن قدر زیرک و هوشمند نیستند که بتوانند با نرمش و کرنش در سیاست های فکری شان، تغییر بیاورند و هماهنگ با آهنگ سیاست های منطقه ای حرکت کنند. برعلاوه، طالبان از خود صاحب دارند و ریموت کنترل این گروه هنوز هم در نزد صاحبان شان قرار دارد. هر نوع انحراف از اجندای از قبل تعیین شده توسط صاحبان طالبان از طرف این گروه، در حکم خود کشی خواهد بود.

رشد سریع گروه های تروریستی، قاچاق مواد مخدر و حمایت از گروه های جدایی طلب توسط طالبان، سه معضل عمده آسیای مرکزی، چین و روسیه، همه این کشور ها را در طرف مقابل طالبان قرار خواهد داد. طالبان با یک ترکیب نامتجانس و دخالت سازمان های استخباراتی، امکان بسیج را از دست میدهند و وجه افتراق میان اعضای این گروه هرروز برجسته تر می شود.

در سوی دیگر، زمینه های عینی بسیج مردمی و جبهات مقاومت برضد این گروه، هرروز بیشتر شده و میدان بیشتری برای مخالفان این گروه می دهد. داغ شدن سیاست های تباری و بسیج گروه های قومی در محور های مقاومت، بیشتر باعث می شود تا کشور های که از سیاست های طالبان و فراهم آوری زمینه ها برای دسترسی چین به معادن افغانستان از جانب این گروه دل خوش ندارند، به جنگ های نیابتی متوسل

شوند و گروه های مورد حمایت خود که در میدان جنگ و سیاست افغانستان کارایی داشته باشند را بیابند. امکان دارد کشور های مختلف از روسیه گرفته تا امریکا اروپا - تا هند - تا استرالیا - و حتی اجندای حمایت از شورش گری بر علیه طالبان را روی دست بگیرند.

به نظر می رسد دسترسی چین به معادن افغانستان مخصوصا لیتیم که منبع اصلی باطری ها برای هواپیما های بدون سرنشین، راکت های دور برد، تکنالوژی وزمین نظامی، رقابت های اقتصادی است، باعث شود تا چین از لحاظ کمبود این ماده معدنی کمیاب اما مهم، تاثیر به سزای در رقابت های کلان میان قدرت های بزرگ داشته باشد. پس به هیچ صورت افغانستان تحت کنترل طالبان، نباید منبعی برای قدرت یابی چین در منطقه و دنیا شود .

برعلاوه، گذشت بیش از دو سال از حضور طالبان در قدرت، نشان داد این گروه در بر آورده ساختن خواست های کشور های منطقه، ناکام است و نتوانسته راهی جدا از تروریسم موجود در منطقه که امنیت ملی کشور های قدرتمند و منطقه را تهدید می کند، باز کند.

همه گروه های تروریستی شامل داعش (ISIS)، القاعده، جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIM)، تحریک طالبان پاکستان (TTP)، ارتش آزادی بخش بلوچستان (BLA)، جیش العدل و... مستقر در افغانستان، تهدیدی جدی برای امنیت منطقه ای و جهانی هستند. در ضمن، تمام این گروه ها ابزار استراتژیک در اختیار رقبای متفقین آسیایی اند و به هیچ صورت این قدرت ها تحمل آن را ندارد تا در افغانستان تحت کنترل طالبان (متحد فرضی شان) ابزار استراتژیک امریکا و سایر رقبای آنها، گروه های تروریستی با

چنین قوتی پایگاه داشته باشند. این مسئله هم میتواند برای حکمرانی طالبان، خطر جدی ای در آینده باشند.

در ادامه، شدت درگیری ها در پاکستان، پاکستان را از حمایت طالبان کم دور می سازد. طالبان پاکستانی، گروه های جدایی طلب بلوچ همه به زعم دستگاه امنیتی پاکستان در افغانستان وضع الجیش دارند. این مسئله برای امنیت ملی پاکستان خیلی ها خطر ناک است. به هیچ وجه، افغانستان تحت کنترل طالبان، نباید محل مطمئن و مصئون برای این گروه ها باشد که امنیت پاکستان را با تهدید مواجه می کند. دلسردی و مایوسی مقامات پاکستانی از طالبان و عدم کفایت نفوذ این گروه بر طالبان پاکستان، باعث شده تا پاکستان خود دست بکار شود و اعلام عملیات گسترده نظامی را که کمر اقتصاد ورشکسته این کشور را شکسته و باعث بی نظمی و هرج و مرج در آن بیشتر شود، در سرخط کار دولت پاکستان و دستگاه استخبارات آن، قرار دهد. نگرانی های نیز از قدرت مندی دوباره هند در برابر پاکستان به اساس محاسبات اشتباه این کشور در خصوص طالبان، وجود دارد. برای این کار، جدایی طلبان بلوچ و طالبان پاکستان، گزینه های احتمالی در خدمت هند خواهند بود.

نتیجه چه می شود؟

در گرو دار رقابت های شدید و سنگین میان قدرت های متفقین آسیایی و متحدین فرا آسیا، طالبان گیرخواهند ماند. به هیچ وجه ایدیولوژی طالبانی با توجه به پیشینه و ماهیت کارکردی آن، برای قدرت های منطقه ای به شمول پاکستان که تازه در شر صدور تفکر جهادی طالبان گیرمانده، قابل قبول نیست. دیر یا زود، باید منطقه پاسخ بدهد و تصمیم بگیرد. طالبان هم در نتیجه یک تصمیم از قبل اتخاذ شده، باید زود ذوب شوند، چون قدرت ندارند تا در این بازی بزرگ نقش بازی کنند و یا سهمی

بردارند. می گویند آن که نتواند سهمی در یک بازی بردارد، باید نابود شود. دقیقا طالبان در چنین وضعیتی استند.

در بعد داخلی این گروه با اصطکاک بی سابقه در روند حکومت داری مواجه است. یک طرف قاطبه ملت در برابر شان قرار دارد و از سوی دیگر، اختلافات، عدم موجودیت نیروهای مسلکی برای حکومت داری، فساد و مداخله کشور های بیرونی، هر لحظه روند حکومت داری را برای این گروه دشوار می سازد. تعقیب سیاست های تباری، سرکوب عام مردم، عدم به رسمیت شناسی این گروه از سوی دنیا، نفوذ سازمان های استخباراتی در میان آن ها، تشدید جبهات مقاومت و شکل گیری جریان های سیاسی بدیل در خارج از جغرافیای افغانستان، چالش های روز افزونی استند که در برابر طالبان قرار می گیرند.

با این اوصاف، برای طالبان که جز جنگیدن و کشتن، هنری ندارند، بسیار دشوار است که بتوانند از آزمون های سخت تاریخی که محکوم آن نیز استند، عبور کنند و موفق به حکمروایی بی درد سر شوند. دیریا زود باید تحولی در شرف وقوع باشد. تحولی از جنس دگرگونی عمیق سیاسی که بتواند جوابی برای مسائل مبهم و پیچیده داشته باشد.

قطر ضلع دیگر مخمصه بازی اطلاعاتی امریکا بالای طالبان

تا حالا قطر میزبان چندین دور نشست های سریالی برای تعیین و تعمیم اهداف ژئوپولیتیکی امریکا در افغانستان و منطقه بوده است. نقش این کشور شیخ نشین، نقش یک زمینه ساز تروریسم دولتی است که در جهت منافع امریکا، در حرکت است. قرار است به زودی مرحله های جدیدی از بازی اطلاعاتی امریکا به میزبانی قطر شروع شود. نشست قطر در اصل مرحله جدیدی از ارتباط و تعامل میان امریکا و طالبان است که به صورت سریالی در جهت تطبیق اجندا های امریکا و متحدانش در منطقه پیش میرود. امریکا در حال حاضر، تلاش می کند تا با روش نرم و تلطیف شده ای دیپلماتیک، وجهه خشن طالبان را تطهیر کند و به آن برچسپ نظام مشروع بدهد که در داخل افغانستان توانسته امنیت را تامین کند و به جنگ خاتمه داده است (آنچه که در واقعیت ها جریان دارد، نشان از یک حکومت سرکوب گر است که بواسطه سرکوب و کشتار توانسته، صدای اکثریت را خاموش کند و جنگی را که خود عامل اصلی آن بود، خاتمه دهد)، زمینه تعامل بین المللی را با آن فراهم آورد.

رسانه ها اعلام کرده اند که امیرخان تقی، سرپرست وزارت خارجه گروه طالبان در پایان ماه جولای در رأس هیئتی برای گفت و گو با مقام های مریکایی به دوحه سفر خواهد کرد. طالبان گفته است، که در این سفر مذاکراتی درباره "لغو تحریم ها و لیست سیاه، آزادسازی دارایی های افغانستان و نقض حریم هوایی این کشور" انجام خواهد شد. از سوی هم، وزارت خارجه ایالات متحده هم اعلام کرد، که مقامات ایالات متحده با مقام های گروه طالبان و "کارشناسان فن سالار" از وزارتخانه های کلیدی این گروه در دوحه این هفته دیدار خواهند کرد.

از اینکه طالبان از بدو ظهور ابزار موثر استراتژیک در خدمت اهداف امریکایی بوده اند، بنا زمینه سازی در جهت تدویر چنین نشست ها، گفتگو ها و مسایل عام دیپلماتیک که در قالب بسیار رسمی آن، در خور ذهنیت عام مردم از طریق رسانه ها داده می شود، یک بازی تبلیغاتی است که در انتها برای چند هدفی در خدمت منافع امریکا و طالبان طراحی شده است:

اول- این دوری از گفتگو ها، زمینه را برای تطهیر طالبان من حیث یک گروه تروریستی و ناقض حقوق بشر، فراهم می سازد. هدف از این تطهیر و سفید نمایی طالبان، فراهم آوری های بستر های مناسب برای رسمیت دهی رژیم طالبان تروریستی است. زیرا رژیم طالبان تنها چیزیکه را نیاز دارد، رسمیت است؛ بقیه تمام نیاز های امارت طالبانی توسط امریکایی ها در جهت و استقامت های خاصی، تامین می شود. پرداخت رسمی حدود چهل میلیون دالر در هفته و مقادیر هنگفت پول که به گونه غیر رسمی در رسانه ها انعکاس داده نمی شود، به طالبان قدرت و توانایی بیشتر داده تا من حیث یک نظام کار کنند و به خفقان فضای افغانستان و سرکوب سایر قومیت ها پردازند. در ضمن، بواسطه این کمک ها است که طالبان از خدمت مستشاری خارجی نیز بهره می برند، امکانات مشاوره پی و خرید تجهیزات برای قوام رژیم طالبان بواسطه پول های داده شده توسط امریکا است؛

دوم- برای طالبان گفته شده است تا موارد چون لغو تحریم ها و لیست سیاه، آزادسازی دارایی های افغانستان و نقض حریم هوایی این کشور را به گونه رسمی در این نشست مطرح سازند تا محدودیت ها از سوی جامعه جهانی بر گروه برداشته شود. اگر در این دور نشست روی این موضوعات توافق صورت نگیرد و نتیجه ای بدست نیاید، حد اقل برای دور بعدی این نشست ها، مقدمات آن فراهم خواهد شد. طالبان

حساسیت زمان و موقعیت را درک کرده و در تلاش اند تا با استفاده از فضای فراهم شده ظاهری که به لطف امریکا و متحدانش برایشان فراهم شده، بهره اعظمی را ببرند. طالبان در جهت پیاده سازی دکترین بازموازنه امریکا، ایجاد کانون های دهشت افگنی در شمال افغانستان، رادیکال سازی محیط افغانستان و ایجاد فضای مملو از کینه و نفرت که برای تمام منطقه پر از خطر است، نیاز به رسمیت بخشی رسمی دارند تا در تحت شعاع آن به ادامه اجندا های تهیه شده از جانب امریکا پردازد. بنا دست یابی حد اقل طالبان به یکی از سه مورد، یک قفلی از درب های بسته به روی طالبان را خواهند گشود. یعنی به عبارتی، طالبان حد اقل زمینه استمرار و بقای بیشتر را در فضای سیاسی و امنیتی افغانستان، بدست خواهند آورد؛

سوم- طالبان و امریکا به اساس موافقتنامه دوحه، برای یک افغانستان طالبانیزه شده که محور داغ سنگر های تروریستی در منطقه باشند، توافق کرده بودند. به همین منظور حضور گسترده مستشاری و نظارتی امریکایی ها در افغانستان است که زمینه را برای تطبیق گام به گام این برنامه که هدف آن مختل سازی امنیت در منطقه است، مساعد ساخته و گونه رسمی به آن می دهد تا در قالب نشست ها و گفتگو های این چنینی، صورت مسئله را رسمی شده و مورد توافق نشان دهند؛

چهارم- اگر توافقی در این دور میان طالبان و امریکایی ها به گونه ظاهری صورت بگیرد، ممکن طالبان یک سلسله محدودیت های گذاشته شده را که برای این هدف مدنظر گرفته بودند، از میان بردارند. مثلا ممکن در قسمت کار و تحصیل زنان، انعطاف پذیری بیشتری نشان دهند و تلاش کنند تا این عملکرد ها و اقدامات را در واقع در رابطه به تعامل مثبت جهان با این گروه، وانمود سازند.

بنا آنچه که در قطر جریان دارد در اصل رسمی سازی پروژه تروریسم دولتی است که طالبان بانیان هستند. طالبان در عمل از قواعد رسمی به رسمیت شناسی، متابعت نمی کنند و با مجرد به رسمیت شناخته شدن، زمینه را برای درگیری های خونین در سطح منطقه فراهم خواهد آورد. تعامل تاکتیکی کشور های همسایه با طالبان، الی این رسمیت شناسی، دوام خواهد کرد. در مرحله بعد از به رسمیت شناسی، ما شاهد یک رژیم سرکوب گر در داخل و یک دولت بانی تروریسم منطقه ای خواهیم بود. یعنی آنچه را که طالبان مطالبه دارند، در اصل در جهت منافع گروه طالبان است نه منفعت عام مردم افغانستان که عامل کلیدی باید در چنین تصمیم گیری ها باشند. در ضمن، از اینکه در دو سال گذشته که طالبان قدرت را در دست دارند، هیچ جریان معنی دار سیاسی منحیث بدیل در برابر این گروه ظهور نکرده و اکثریت مخالفان طالبان که در خارج هستند با یاس و نا امیدي از حمایت امریکا و کشور های دنیا و منطقه محروم بوده اند، بنا امریکا تلاش می کند تا طالبان را یک واقعیت نشان داده و به آن به گونه رسمی وارد فازی از همکاری های نظامی، سیاسی و اقتصادی شود و از این تعامل در جهت تامین منافع ژئوپولتیکی و ژئواستراتژیکی خود با رقبای جهانی و منطقه ای خود سود برد.

“تروریسم نوین”: مخمصه حضور امریکا در افغانستان

هم اکنون افغانستان به مرکز تروریسم، مواد مخدر، قاچاق اسلحه، کانون پرورش گروه های افراطی و تروریستی مذهبی، مرکز بی ثباتی و بی قانونی، نقطه مرکزی جدایی طلبی و ایجاد تنش های قومی در منطقه مبدل شده است.

بیست سال حضور امریکا در افغانستان، تحت نظریه ژئوپولیتیکی نظم نوین جهانی، افغانستان را به کانون داغ سیاست و جنگ در منطقه مبدل ساخت. حضور یک شبه و با اندک مقدمه مبنی بر حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و خروج یک بارگی آن امریکا از افغانستان در ۲۰۲۱، برهم زننده ی یک نظم امنیتی و ژئوپولیتیکی بود که امریکا قایم مقام آن شمرده می شد. قدرت های امنیتی پیرامون افغانستان مانند جنوب، شمال، غرب و شرق آسیا هرکدام با دید خاص امنیتی و نظم مجزای سیاسی و ژئوپولیتیکی، با یک نظم فروافتاده از آسمان غرب به میدان افغانستان، به مخالفت برخاستند. امریکا بیست سال تمام به کشت و بذر تخم افراط گرایی و بی قانونی در جغرافیای افغانستان دامن زد و بعد از خروجش، این کشور آسیب پذیر، فقیر و بی نظم سیاسی را در اوج رقابت قدرت های پیرامونی، به یک گروه تروریست سپرد تا منحیث لشکر نیابتی آن در منطقه عمل کند.

دکتورین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در راس راهبرد امنیتی امریکا برای یک دهه تلویحا سرکوب و ریشه کن کردن تروریسمی بود که خود اساس آن را گذاشته بود. برای یک دهه بعدی، این سیاست به عقب نشینی تاکتیکی از میدان افغانستان برای مجال دادن به تروریسمی بود که قرار بود جایگزین امریکا در منطقه باشد و نظم های موجود امنیتی و سیاسی را تحت الشعاع قرار دهد. حالا امریکا در افغانستان ظاهرا حضور ندارد و طالبان حاکم مطلق افغانستان شده اند. پیامد این حاکمیت مطلق برای طالبان که در

نتیجه یک عقب نشینی تاکتیکی از جانب امریکا صورت گرفته، مبدل ساختن افغانستان به کانون بی ثباتی برای منطقه و ترویج تروریسم نوین است. هم اکنون این کشور به مرکز تروریسم، مواد مخدر، قاچاق اسلحه، کانون پرورش گروه های افراطی و تروریستی مذهبی، مرکز بی ثباتی و بی قانونی، نقطه مرکزی جدایی طلبی و ایجاد تنش های قومی در منطقه مبدل شده است.

اول- کانون گرم رقابت های قدرت های بزرگ و منطقه، گروه های نیابتی: با حضور امریکا در سال ۲۰۰۱، کشور های منطقه و همسایه های افغانستان که به این حضور همکاری و زمینه سازی کرده بودند و همزمان با آن با درک نیت و اهداف استراتژیک امریکا برای حضور در این جغرافیا، به سرباز گیری از میدان افغانستان شروع نمودند. ایران، پاکستان، چین، روسیه، کشور های آسیای مرکزی، ترکیه، عربستان، هند، قطر، امارات متحده عربی و اتحادیه اروپا در مجموع در یک مجموعه، بانیان گروه های نیابتی در میدان افغانستان بودند. این گروه های نیابتی که هم در ساختار سیاسی و امنیتی افغانستان شریک بودند، قدرت داشتند و به ثروت هنگفتی یافته بودند، و هم آن عده از گروه های که در بیرون از حکومت تحت امریکا عملاً در برابر آن می جنگیدند، به بازیگران قدرتمند، زمینه ساز و نقش آفرینی مبدل شدند. از سوی دیگر، قدرت های بزرگ، منطقه و همسایه با استفاده از اهرم های فشار و داشتن این گروه های نیابتی، به رقابت خونبار و خشونت آفرین خود ادامه میدادند. بیست سال تمام، هزاران افغانستانی، کشته، معلول و یا هم بی خانمان شدند. زیر ساخت های که در جریان جنگ های سال های گذشته ویران شده بودند، مجال بازسازی نیافتند، اقتصاد کشور وابسته به کمک های خارجی، قاچاق مواد و تجارت آن رونق بیشتر یافت، افراد و گروه های بیشتری قدرتمند تر از قانون و نظام سیاسی افغانستان ظهور کردند.

در این گرما گرم رقابت خونین میان قدرت های بزرگ و منطقه در میدان افغانستان، ایالت متحده امریکا نیز به یارگیری، تقویت و تجهیز گروه های افراطی در سراسر منطقه پرداختند. به عبارتی، در عین زمانی که قدرت های منطقه درگیر رقابت با هم دیگر بودند، امریکا نیز از قافله عقب نماند و تخم افراط گرایی را در زمین افغانستان برای سالیان طولانی کاشت. تا مجالیکه از افغانستان بیرون شود، تمام درگیر بحران حاد امنیتی و افراط گرایی باشد و تروریسم منحنی یک ضلع این رقابت باقی بماند. تروریسمی که در زیر سایه امریکا در افغانستان از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ رشد کرد و بزرگ شد، در زمان غیابت آن، چنان پر شاخ و برگ نشده بود. پس مجموع زمینه سازی ها، نشان میدهد که حضور امریکا به افراط گرایی و تروریسم، موهبتی بزرگی بوده است؛

دوم- قاچاق مواد مخدر: افغانستان برای چندین سال متوالی، عنوان بزرگ ترین منبع تولید، قاچاق مواد مخدر و منبع اصلی کشت آن را از آن خود کرده است. تروریسم منحنی بازوی اصلی رونق بخشی تجارت مواد مخدر، زمینه ساز ترافیک آن از افغانستان به ایران، ترکیه و اروپا و هم از مسیر آسیای مرکزی به فدراسیون روسیه، اروپا را مساعدده ساخته بود. میزان درآمد از درک این تجارت پرسود برای گروه های افراطی و مسلح در افغانستان، امریکا، کشور های منطقه، نشان دهنده یک حجم سر سام آوری را نشان میدهد. این پول را بازی گران داخلی برای شعله ور نگهداشتن جنگ در میدان افغانستان، امریکا برای تجارت پرسود و پرداخت هزینه حضورش در افغانستان و کشور های همسایه برای پیشبرد سیاست های امنیتی و جنگ های نیابتی خود مورد استفاده قرار میدادند. به هر صورت امریکا، زمینه ساز این وحشت و دهشت در افغانستان بود و دیگران را به مبادرت به آن تشویق می کرد؛

سوم- قاچاق اسلحه: پس از فروپاشی دولت پیشین افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت در ۱۵ اگست ۲۰۲۱، طالبان به ذخایر بزرگ اسلحه به جامانده از دولت افغانستان و نیروهای آمریکایی دست یافتند. حجم اسلحه به جا گذاشته شده برای رژیم طالبان، بالغ بر هفت میلیارد دالر است که توانمندی جنگی و خلق ترور و وحشت این گروه را که در تباری با سایر گروه های تروریستی جهانی قرار دارد، چند مرتبه بیشتر ساخته است. سلاح های رها شده آمریکایی در افغانستان را در بازارهای مناطق ناامن خرید و فروش می کنند و تجارت اسلحه نیز مانند تروریسم در حال رونق گرفتن در این منطقه است. این تجارت بر علاوه تکمیل برنامه امریکایی ها مبنی بر راهبرد منطقه ای بی ثباتی و نا امن سازی، به منبع خوبی در آمد مالی نیز مبدل شده است.

سلاح های آمریکایی که در بازارهای غیرقانونی اسلحه در افغانستان، پاکستان و برخی کشورهای دیگر معامله می شوند، عبارت اند از عینک دید در شب، اسلحه تک تیراندازی، سلاح های تهاجمی اتوماتیک و مهمات مربوط به این سلاح ها. از این درک، طالبان هم پول هنگفت به دست می آورند و هم بستری برای همگانی شدن اندیشه طالبانی در سطح منطقه هموار می شود. تمام منطقه با آتش با آتش خشونت تروریستی بر افروخته خواهد شد؛

چهارم- کانون گرم افراط گرایی و ترویج تروریسم: اکنون به نظر می رسد که بعد از به قدرت رسیدن طالبان، این گروه منبع الهام برای تمام شبکه های تروریستی ای شده اند که طالبان برای الهام بخش کردن پیروزی خود اسلحه های کوچک را به سمت افراط گرایان همفکرشان می فرستند؛ به ویژه به همسایگان خود یعنی تحریک طالبان پاکستانی در مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان و جدایی طلبان در بلوچستان نا آرام که به منظور تشدید جنگ با دولت پاکستان، از سلاح های ساخت آمریکا برای کشتن

نیروهای پلیس و سربازان استفاده می کنند. حضور دست کم بیست گروه تروریستی در افغانستان، نشان دهنده عمق بحران در این منطقه است. طالبان خود افغانستان را به کانون گرم افراط گرایی و تروریسم مبدل ساخته اند. اصلاً حضور طالبان در قدرت، به همین منظور صورت گرفته است. طالبان از لحاظ ایدیولوژیک از این گروه های تروریستی تغذیه میکنند و به لحاظ جنگی در بیست سال گذشته امکانات وسیعی را از این گروه ها مانند تاکتیک های جنگی، مشوره های عملیاتی دریافته کرده اند. در ضمن، در بیست سال گذشته، این گروه ها شانه به شانه در کنار طالبان در برابر نیروهای خارجی و افغانستانی جنگیدند و به یک قوت مهم دارای تجربه عظیم جنگی و عملیاتی شده اند؛

پنجم- کانون عمده ترویج ناسیونالیسم قومی و گروه های جدایی طلب: چند ماه پس از سلطه طالبان بر افغانستان، سلاح های آمریکایی در بخش های مختلف پاکستان و هند در دست شبه نظامیانی که علیه دولت های این دو کشور می جنگند، دیده شدند. عکس هایی که از جنگجویان تحریک طالبان پاکستان، ارتش آزادی بخش بلوچستان و شبه نظامیان فعال در کشمیر منتشر شد هم نشان می دهد که آنان نیز به سلاح های آمریکایی رها شده در افغانستان دست یافته اند. برعلاوه، ظهور دوباره طالبان در قدرت، منبع الهام سایر گروه های جدایی طلب شده اند که امروز در پناه طالبان و بوسیله ابزار های نظامی و خشونت آمیز، خواستار تشکیل سرزمین های جداگانه هستند. ایغور ها، بلوچ ها و سایر گروه های جدایی طلب، پیروزی طالبان را یک نتیجه امید بخش برای تداوم مبارزه و جنگ شان میدانند.

امیر شبح: مخمصه هیبت الله نام نهاد

اینکه هیبت الله نامری رهبر طالبان چرا رسانه بی نمی شود سؤال خیلی ها مهم و در بسیاری موارد بحثی قابل مکث است، چون معمولا مهره های استخباراتی را همه نمی شناسند و نباید هم بشناسند. هیبت الله خیالی بر بیش از سی میلیون انسان حکم می راند، ولی کسی وی را ندیده است. جالب است که در قرن بیست و یک و انفجار اطلاعات و امکانات تکنولوژیکی، چگونه چنین ترفند استخباراتی ملتی را غافل ساخته است؟ آنچه که باید بگویم که هیبت الله خیالی به گمان اغلب وجود ندارد. درست است که شخصی بنام هیبت الله در گذشته بوده و در میان طالبان حضور داشته، اما وی قبلا با دو نظریه متفاوت و همسان در ماهیت قضیه که هردو عدم موجودیت وی را تایید می کنند، دیگر زنده نیست.

نظریه اول می گوید وی در نتیجه انفجار در کوئته پاکستان همراه با برادر، مولوی مطیع الله مسئول استخبارات طالبان و حافظ مجید مسئول مالی طالبان در سال ۲۰۱۹ کشته شده است. نظریه دوم می گوید وی در اثر ابتلا به کرونا در بیمارستانی در پاکستان درگذشته است. طالبان هردو مورد را رد می کنند و پافشاری به زنده بودن وی دارند. حقیقت موضوع چندان به درستی معلوم نیست. هر چه است، نامی زیر عنوان هیبت الله فرمان صادر می کند، حکومت می کند و احدی را مجال و جرات عدم اطاعت در برابر وی نیست. چهره خیالی و جنجالی که نمی تواند لحظه ی از سرخط خبرها حاشیه بماند و کماکان در ذهنیت ها و میدان عمل حاکمیت دارد.

دلایل عدم موجودیت هیبت الله نام خیالی

- جهالت طالبان از زمان ظهورشان به گونه مشهود ثابت بوده است. اینکه رهبری بدون چهره، تنها با صدا و روی یک قیاس حکم می راند و تمام طالبان بدون سرکشی، از این صدا اطاعت می کنند، جای تعجب دارد. یعنی این پروژه به گونه ی دقیق طرح ریزی شده است که بدون کم و کاست، پیش می رود. پس اینکه چه کسی پس پرده است، شک و ابهام های زیادی را در ذهن هریک ما ایجاد می کند؛
- گروه طالبان بسیاری از ارزش های دینی، هنجارهای اخلاقی و اجتماعی را عملاً غیر قابل قبول اعلان کرده اند. چطور امکان دارد که یک ذهنیت قیاسی را که نه کسی آن را دیده و نه هم ملاقات کرده، بدون قید و شرط اطاعت کنند؟ در این صورت تنها چیزی که از وی مشهود است، پیام های صوتی است و تنها چیزی که میتواند ادعای ضعیف موجودیت هیبت الله را ثابت بسازد، اخبار دیدار های خیالی و سریالی وی با سران طالبان و حلقات سیاسی و استخباراتی بیرونی است؛
- شاید برای بسیاری ها سؤال خلق شود که چرا دیگر اعضای طالبان در وقت واگذاری کابل به این گروه، با شور و شغف داخل کابل شدند، اما هیبت الله خیالی تا هنوز به کابل نیامده است؟ معلوم است که کاسه ی زیر نیم کاسه است. به این لحاظ برای اینکه هویت اصلی این رمز استخباراتی، افشا نشود، کسی نه وی را دیده است و نه هم دسترسی به آن، اسان است؛
- چرا در موارد نادری، حتی عناصر داخلی و طالبان، خبر های دیدار و ملاقات هیبت الله را انتشار نمی دهند. تنها در بعضی ملاقات ها، خارجی ها مانند نخست وزیر قطر، نماینده های سی آی ای و سایر سازمان های استخباراتی

پرنفوذ در مسئله افغانستان و ایجاد گروه طالبان، تبلیغات می کنند که با هیبت الله خیالی، ملاقات کرده اند و دیداری داشته اند.

ویژگی های این مهره استخباراتی

- هیبت الله خیالی شدیداً در تلاش ایجاد یک اداره متمرکز است که مرکز فرماندهی آن باید تنها قندهار باشد و تحت فرمان مستقیم خودش باشد. این کار وی را مجزا از سایر رهبران طالبان می سازد و نشان میدهد که چهره ی در پس پرده وجود دارد که بیشتر از چهره سیاسی و مذهبی، یک عنصر استخباراتی و نظامی است و می داند چگونه یک گروه جنگ طلب و افراطی را تحت یک فرمان مشخص بیاورد؛
- هیبت الله خیالی در تلاش است تا جایگاه طبقه روحانی را که عنصر اصلی بسیج و اتحاد گروه های تندرو دینی است، در نظام طالبان تقویت کند. زیرا با این کار قوام پایه های قدرت خودش تضمین شده و روحانیون و ملاها که تاثیر عمیقی بر عملکرد طالبان دارند، می توانند من حیث یک ابزار در خدمت اهداف وی و سازمان استخباراتی مربوط وی قرار گیرند؛
- وی همواره برخلاف آنچه که باید یک رهبری مذهبی کند و به استناد موارد ارشادی، برای تطبیق امور دینی پردازد و توجیح دینی برای عملکرد های گروه طالبان ارائه کند، مصروف تصفیه کاری در صفوف طالبان مخصوصاً بخش های نظامی و امنیتی این گروه است. این کار نشان میدهد که تا چه میزان هیبت الله خیالی که با چهره مذهبی مرموز، اما ماهیت استخباراتی در این نقش ظاهر شده، از امنیت خود و احتمال کودتا برضدش، نگران است

چرا تاکید بر چهره ی استخباراتی بودن هیبت الله خیالی می شود؟

- هیبت الله نام از ابتدای حضور در مسند امیر المومنین طالبان، بر علاوه رهبری مذهبی این گروه، در امور سیاسی، نظامی و استخباراتی و امنیتی بیشتر مداخله کرده است. این نشان میدهد که هیبت الله خیالی، عنصری از استخبارات است که می داند چگونه قدرت سیاسی را به واسطه مداخله در امور نظامی و امنیتی، قوام بخشد؛
- چطور امکان دارد که رهبری یک گروه جنگ طلب را که از بدو تاسیس با کشتن و جنگیدن، خو گرفته است، فرد ملکی و یک ملا به عهده گیرد؟ هیبت الله نام قبلی ظاهرا یک فرد ملکی بوده است و قرار سوابق این نام در گروه طالبان، وی بیشتر مصروف صدور فتوا و تدریس امور دینی بوده است. در حالیکه، هیبت الله خیالی فعلی، یک فرد نظامی و استخباراتی است و باید فردی این گروه را رهبری کند که جنگ دیده باشد و تجربه لازم نظامی و سیاسی داشته باشد. اما اینکه این گروه چطور حاضر شده تا با وجود خاصیت جنگی و نظامی اش، فرمان بردار یک فرد ملکی و مذهبی باشد، جای سؤال است؛
- دلیل دیگری که مبین این حقیقت است که هیبت الله نام، یک رمز استخباراتی است، این است که وی تا اکنون در خفا بوده و کسی وی را ندیده است. معمولا مهره های استخباراتی، در خفا زندگی کرده و زندگی مرموزی دارند. از کجا معلوم که فردا اعلان کنند که هیبت الله نام که یک کود خیالی است، در گذشته است و درگذشت وی به علت مریضی بوده است؛
- ارائه اطلاعات ضد و نقیض در مورد هیبت الله نام، جا های بسیاری از شک و ابهام را باقی گذاشته است. هرکی با مشاهده این اطلاعات ضد و نقیض، دچار شک و تردید می شود که بلاخره هیبت الله است یا خیر؟ این مسئله باعث می

شود که هم مخاطبان و هم تحلیل گران در مورد موجودیت هیبت الله نام رهبر طالبان که بیشتر امکان دارد، وجود فزینی نداشته باشد، دچار شک و تردید شوند؛

- هیبت الله نام که یک نام خیالی است، رفتار متفاوت، کردار جدا و عملکرد مجزا از دیگر ملا های افغانستان دارد. حتی با دیگر سران طالبان، شباهت ندارد. نحوه سخنرانی، صدور فرامین و تلاش برای جابجایی چهره ها در رژیم طالبان، مخصوصا بخش های امنیتی و نظامی، وی را یک عنصر کاملا جدا نشان میدهد.

چرا همسایه ها و دیگران در مورد هیبت الله خاموش اند؟

- همسایه ها، منطقه و جهان از نام هیبت الله خیالی استفاده تاکتیکی و عملیاتی می کنند. بازی با این نام که وجود فزینی ندارد، برای فعلا به نفع همه است. زیرا با افشا شدن این که این فرد وجود فزینی ندارد، افغانستانی که به مرکز گرم فعالیت های هراس افگنی و تروریستی مبدل شده است و بیش از بیست گروه تروریستی در آن حضور نظامی و فزینی دارند، با واقف شدن از واقعیت عدم موجودیت هیبت الله خیالی، دچار تشتت و پراگندگی شوند و نتوانند مطابق برنامه از قبل تعیین شده در جهت مختل سازی امنیت منطقه پیش روند. از سوی دیگر، افشا شدن عدم موجودیت هیبت الله خیالی، گروه طالبان را با بحران رهبری مواجه می سازد و این بحران رهبری برای گروهی که عمیقا دچار اختلافات است و هر لحظه امکان انشعاب در درون آن وجود دارد، بابحران مشروعیت در میان صفوف عادی طالبان مواجه سازد.

احتمال کودتا در میان گروه طالبان برضد هیبت الله خیالی

عناصری که می توانند منجر به بروز اختلاف شدید و انشعاب در میان طالبان شوند، قرار ذیل اند:

- محدودیت منابع برای اکثریت اعضای طالبان که بیست سال در برابر نظام جمهوری و خارجی ها جنگیدند و ارزو دارند از امکانات و منابع قدرت دولتی، بهره مند شوند. این محدودیت منابع و انحصار آن در اختیار چند طیف محدود قرار دارد، باعث شود تا اکثریت اعضای طالبان، دست به شورش و اعتراض بزنند و در برابر حاکمیت هیبت الله خیالی قیام کنند؛
- فشار بیرونی برای پارچه پارچه ساختن طالبان مخصوصا از جانب همسایه ها، باعث می شود تا حاکمیت یک پارچه هیبت الله دچار چند دستگی شود و وجه خالص رهبری بدون قید و شرط آن، شدیداً زیر سؤال برود؛
- برهم خوردن توازن قوا در درون نیروهای طالبان مانند شبکه حقانی، شبکه ملایعقوب، گروه قطر و گروه قندهاری ها، منجر به غلبه یک بخش بر بخش های دیگر شود. این تشتت و پراگندگی می تواند ساختار به ظاهرا یک پارچه طالبان را چند پارچه بسازد؛
- رقابت مستمر داخلی میان گروه های که قبلا از آن ها نام برده شد، باعث خواهد شد تا امکان کودتا و قیام های داخلی برای کسب قدرت و ثروت بیشتر و امتیازات وافرتر مالی و سیاسی، در برابر حاکمیت هیبت الله خیالی، بیشتر شود. در حال حاضر، گروه هیبت الله، شبکه حقانی، گروه ملایعقوب و گروه قطر، چند گروه متخصص و دارای ظرفیت بالقوه برای تغییر در نظم کنونی طالبانی اند. هرکدام با تغییر توازن و ایجاد شکاف های بیشتر، توانایی برهم زدن معادله یک پارچه طالبانی را دارند

شکاف های موجود در میان طالبان

شکاف امنیتی و تشدید جبهات مقاومت برضد طالبان در میدان سیاست و جنگ، فشار فضای مجازی و جنگ روانی سازمان یافته در برابر این گروه، شکاف مشروعیت که فشار مضاعف را بر این گروه تحمیل می کند، شکاف ظرفیت که باعث خواهد شد تا نظام طالبانی، به مرور زمان توانایی حکومت داری را از دست بدهد، از جمله مهم ترین عوامل و شکاف ها در برابر رژیم این گروه قرار دارد. به این اساس، به وضاحت معلوم می شود که این گروه از مرحله شکنندگی عبور نکرده است و هر لحظه امکان انفجار داخلی در آن، وجود داشته باشد.

مخمصه تروریسم و بازی امریکا با طالبان

در تازه ترین گزارش خودساخته، ظاهراً سازمان ملل گزارش داده است که القاعده با حمایت مقامات بلندپایه طالبان در نهادهای دولتی این گروه نفوذ کرده است. نظامی را که امریکا در تلاش است تا منحیث سرباز نیابتی خود در منطقه حمایت کند و به آن وجهه رسمی ببخشد، امروز میزبان القاعده است. تا این جای کار مسئله عجیب و غریب به نظر می رسد که چطور پارادوکس موجودیت القاعده منحیث دشمن ساخته شده امریکا و طالبان منحیث دوست آینده آن ها که سالیان متمادی از حمایت آن برخوردار بوده، در یک ظرف می گنجند؟ مگر طالبان برای امریکا تعهد قطع رابطه با القاعده را نداده بود تا زمینه برگشت آن ها به قدرت میسر شود؟ حالا گزارش شده است که القاعده در افغانستان وجود دارد اما فعالیت مخفی میکند. یعنی روشن شده است که رژیم طالبان از القاعده میزبانی می کند، اما سزاوار حمایت و به رسمیت شناسی است، چون دارد رفیق راه امریکا می شود تا برنامه های بزرگ امریکا در منطقه، اجرایی شود. آنچه واضح است ارتباط نزدیک، ایدیولوژیکی، همبستگی عملیاتی و تعهد رفیقانه میان طالبان و القاعده با سایر گروه های تروریستی است که همه ی شان روایت خشونت و انزجار را سرلوحه کار و فعالیت شان قرار داده اند. تروریسم موجود در افغانستان ریشه در درازای چهاردهه دارد. درست از زمانیکه شوروی ها به افغانستان لشکرکشی کردند و زمینه را برای استفاده از ابزار افراط گرایی دینی و مذهبی در اختیار امریکا و انگلیس قرار دادند. از آن زمان تا حال، پاکستان از گاو شیری افغانستان، به واسطه ابزاری چون تروریسم نوین و عقاید تندروانه گروه های افراطی جنگ طلب که در خدمت منافع انگلیس و امریکا قرار دارند و ماهیت شان در واقع، مبنای حفاظت از منافع راهبردی این دوکشور در منطقه بوده است، استفاده و بهره فراوان برده است.

انگلیس و امریکا از سالیان متمادی و از بدو ظهور پاکستان، این کشور را مخصوصا در مناطق شمالی آن، محل مناسب ترویج عقاید افراط گرایی انتخاب کرده اند. تروریسم جان گرفته در منطقه به لطف نظام سیاسی و بخصوص امنیتی آن، بنا شده است. بنا سر کشیدن مطالب این چینی که ذهنیت های عامه را به بیراهه می کشاند یک مخمصه اطلاعاتی است. به هرصورت بر می گردیم به اصل موضوع که همانا گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد است. گزارش افزوده که در بیشتر موارد، القاعده برای ترویج این روایت طالبان که از خاک افغانستان برای اهداف تروریستی استفاده نمی شود، به صورت مخفیانه در این کشور فعالیت می کند. اطلاعات موثقی وجود دارد که القاعده از کمپ های تربیتی تروریستان در کمر و نورستان که قبلا در خدمت جنبش اسلامی ترکستان شرقی بود، برای کمک و سازماندهی هسته های جدید خود و سایر گروه های تروریستی استفاده می کند. این کار باعث شده تا از یک طرف روند رو به رشد افراط گرایی دور از انظار عامه ادامه داشته باشد و از طرف دیگر، از هدف گیری های احتمالی، مصئون بماند. القاعده با استفاده از تجربه چندین دهه حضور در میدان های درگیری از این روش کار می گیرد تا به سرعت و آرامش خاطر از هدف گیری و واکنش کشور های همسایه و منطقه مصئون بماند. در این میان نقش حمایتی طالبان را نباید از یاد برد. اعضای القاعده با حمایت مقامات بلندپایه طالبان با هدف تضمین امنیت هسته های خود در سراسر کشور نفوذ کرده اند. این نفوذ به هدف قوام پایه های تروریسم دولتی است که تمام منطقه را زیر هدف دارد و احتمال انتشار موج های آن به سراسر قاره آسیا، بخصوص جنوب و آسیای مرکزی، وجود دارد. برای این منظور، القاعده با یک هدف استراتژیک در تلاش نهادینه کردن پایگاه های خود در افغانستان تحت کنترل طالبان است تا بتواند اهداف فرا افغانستانی خود را تحصیل نماید. طالبان نیز از کمک متسشاری رهبران هسته های اصلی القاعده استفاده کرده و از مشور

های آن ها، بهره می برند و برای نظارت بیشتر این کار، تعدادی از اعضای شبکه القاعده به عنوان مدیران کلیدی در اداره طالبان کار می کنند. از جمله اعضای مهم القاعده که در عین زمان، اعضای گروه طالبان نیز هستند، میتوان از معاون اداره استخبارات طالبان، مدیر آموزشی وزارت دفاع، والی کاپیسا و نورستان در اداره طالبان نام برد. این اعضای طالبان و القاعده در خدمت تکثیر اندیشه های تروریستی این سازمان قرار داشته و از موقعیت های رسمی خود به نفع اهداف سازمانی این گروه استفاده می کنند. پس منکر این حقیقت نمی توان شد که القاعده از افغانستان به عنوان یک مرکز ایدئولوژیک و لجستیکی برای بسیج و استخدام جنگجویان جدید استفاده می کند. یعنی برنامه جدید القاعده در منطقه، مبدل کردن افغانستان به عنوان مرکز سوق الجیشی برای ترویج تروریسم است که در آینده برنامه های راهبردی را تعقیب می کنند. همچنان در گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد آمده است که القاعده در حال حاضر در مرحله سازماندهی مجدد و ایجاد مراکز آموزشی جدید در کنر و نورستان است که در حال حاضر، از توانایی کافی برای انجام حملات تروریستی در مقیاس بزرگ برخوردار نیست اما این موضوع به عنوان هدف سازمانی این شبکه حفظ شده است. حفظ قابلیت عملیاتی این شبکه، زنگ خطر برای تمام منطقه است و اینکه این شبکه افغانستان را مرکز سوق الجیشی خود انتخاب کرده است، این پیام را می رساند که برای آینده جنوب و مرکز آسیا، برنامه تنظیم شده است. به این اساس گمان می رود که القاعده احتمالاً در کوتاه مدت غیرفعال خواهد ماند و در عین حال توانایی عملیاتی خود را توسعه می دهد. از همین رو، القاعده تلاش کرده تا با گروه های ستیزه جو در کشورهای آسیای میانه چون جنبش اسلامی اوزبیکستان و جماعت انصارالله تعامل داشته باشد. در این راستا، تخمین زده می شود که بین ۳۰۰ تا ۱۲۰۰ جنگجوی جنبش اسلامی ترکستان شرقی در افغانستان حضور دارند. این جنبش با امکانات انسانی فراوان

به یکی از هسته های قابل اتکا به شبکه القاعده مبدل خواهد شد. زیرا مناسبات میان طالبان و اعضای این جنبش بعد از تعهد کتبی طالبان به مقامات چینی منبى بر وضع محدودیت بر اعضای این جنبش، به تیرگی گرایده است. بنا القاعده می تواند به یک ساختار حمایتی در خدمت منافع راهبردی این گروه و برای چالش کشیدن امنیت منطقه، نقش اساسی و کلیدی بازی کند. از سوی دیگر، القاعده تلاش دارد تا به مرحله فراهم آوری ساختار های استراتژیک و ایجاد یک مرکز فرماندهی واحد در سراسر منطقه از افغانستان نایل شود. امکان دسترسی به سلاح های مورد نیاز در افغانستان، این امکان را به این سازمان می دهد که با سرمایه گذاری هنگفت مالی که از منابع مختلف تمویل میشود، گام های اساسی را بردارد. همچنان، القاعده توانسته به طور فعال دامنه عملیات خود را در افغانستان گسترش داده و پایگاه های عملیاتی و جنگ افزارها را در ولایت بغلان مستقر کرده است. در جنب تلاش القاعده برای همگرایی و اتحاد ایدیولوژیک با جنبش اسلامی ترکستان شرقی، تلاش این شبکه برای ایجاد پل های ارتباطی میان تحریک طالبان پاکستان، نیز حایز اهمیت است. طبق اسناد و شواهد به اساس گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد، اعضای القاعده با تحریک طالبان پاکستان برای انجام حملات بیشتر در داخل پاکستان همکاری می کند. القاعده از کمپ های آموزشی جنبش اسلامی ترکستان شرقی در ولایت کنر برای آموزش جنگجویان تحریک طالبان پاکستان استفاده می شود.

به اساس بر آورد های موجود، القاعده با هدف گسترش فعالیت خود در شبه قاره هند می خواهد تا عملیات خود را در کشورهای همسایه بنگلادیش، جامو و کشمیر تحت کنترل هند و میانمار گسترش دهد. یعنی هدف راهبردی القاعده نه تنها متمرکز بر افغانستان منحیث مرکز سوق الجیشی آن است که این شبکه می خواهد با ایجاد گسترده های وسیعی از ساحات عملیاتی، نفوذ و حضور خود را به اثبات برساند. گزارش

سازمان ملل تخمین زده که ۳۰۰ جنگجوی القاعده با خانواده‌هایشان که تعداد آن به دو هزار نفر می‌رسد در افغانستان فعالیت می‌کنند.

شورای امنیت در خصوص فعالیت داعش در افغانستان نوشته که این گروه در حملات خود علیه طالبان و اهداف بین‌المللی، افراد بلند پایه طالبان را هدف گرفته است. طبق این ارزیابی، حملات علیه مقامات بلند پایه طالبان در ولایات بلخ، بدخشان و بغلان روحیه داعش را افزایش داده و سبب جذب نیروی بیشتر از سوی این گروه شده است.

به این حساب، مخمصه پیچیده ی اطلاعاتی نه تنها طالبان، بل سایر گروه های تروریستی را در بر می گیرد. طالبان منحیث یک بستر ساز این بازی نقش کلیدی را در این برنامه بازی می کنند. به همین منظور، امریکا به حمایت مالی، مستشاری و تسلیحاتی و فناوری به این گروه ادامه می دهد تا کماکان در اریکه قدرت باقی بماند و زمینه ساز گسترش سازمان های وسیع تروریستی در منطقه باشند. سازمان های تروریستی دیگر، تحت چتر داعش و القاعده که وجود مشترک فکری دارند، در تلاش اند تا این بستر را برای استفاده اعظمی برای گسترش حوزه های عملیاتی، بهره ببرند و برای سالیان متمادی ریشه های تندرویی و افراط گرایی در زمینه های تاریخی و فرهنگی آن، فراهم سازند.

مخمصه طالبان و باج گیری امریکا از چین، روسیه و ایران

با تاکید بر نقش محوری افغانستان در این بازی، نبرد در دو جبهه برای توازن نظم بین الملل، وجه بارز رقابت میان قدرت های متخاصم و بزرگ جهانی شمرده می شود. به نظر می رسد تحول ناشی از این نبرد در درازمدت، به تغییر ماهیت نظام بین الملل منجر شود. روسیه طرف اصلی و چین سمت جانبی آن را در یک جبهه واحد برضد ارزش های غربی و ناتو دارند. ایران در این گپرو دار جانب روسیه و چین و کشورهای دیگر در یک حالت بی تفاوتی قرار دارند. سوال عمده در این خصوص این است که کشاکش قدرت های جهانی در آستانه تحول پارادایمی در نظام بین الملل که بسیاری از آن به نام عصر تحول از یک دنیای یک قطبی به یک دنیا چند قطبی با مراکز قدرت به شکل پراکنده یاد می کنند، در چه جغرافیای اجرایی می شود؟

اگر چه پرداختن به این سؤال به گونه دقیق مشکل است اما بررسی وضعیت کنونی دو جغرافیا را به صورت عملی و یک جغرافیای دیگر را به صورت احتمالی، زمینه ساز این تغییر و تحول می دانند .

اوکراین در جبهه غربی و افغانستان در جبهه جنوبی برای روسیه در راس و چین و ایران و سایر قدرت های متخاصم نظم امریکایی نشان می دهند .

در حالی که کشمکش های چین با تایوان و امکان اوکراین شدن تایوان در آینده وجود دارد، اما چین برخلاف روسیه از درگیری رویاروی با غرب کنار می کشد .

بن بست به وجود آمده در اوکراین برای روسیه جنگ جهانی دوم شده و باید نتیجه ای در انتهای امر داشته باشد. غرب با تمام قوت در برابر روسیه ایستاده و اجازه نمی دهد میدان اوکراین به سمت اروپای غربی عوض شود .

روسیه و چین در یک هماهنگی نزدیک نه تنها که در جبهه اوکراین ضد غرب می رزمند تا ماهیت این نظم بین الملل را متحول کنند، بلکه مواظب هستند تا جبهه جنوبی که تازه مکان امنی برای تروریسم بین المللی شده از کنترل و مدیریت آنها بیرون نشود .

افغانستان پس از تسلط طالبان به کانون نگرانی های امنیتی منطقه و جهان مبدل شده است. قدرت های بزرگ و کشورهای منطقه بارها از بدل شدن این کشور به بهشت تروریستان هشدار داده اند. سازمان پیمان امنیت جمعی که اکثریت اعضای آن با طالبان تعامل نزدیک دارند، بارها از حضور گروه های تروریستی در خاک افغانستان ابراز نگرانی کرده است. این سازمان بر این نظر است که بیش از ۲۰ سازمان تروریستی با داشتن ده هزار جنگجو در خاک افغانستان فعال هستند که تنها بیش از ۴ هزار جنگجو در مرزهای جنوبی افغانستان جابه جا شده اند. این وضع نشان می دهد که جبهه دومی در جنوب نیز برای چین و روسیه در حال باز شدن است. اگر چه رویکرد روسیه و چین در برابر تحولات افغانستان، تا اکنون رویکرد تعامل و داد و ستد استخباراتی بوده است، اما سیر کلی وضعیت نشان می دهد که این وضعیت در صورت تداوم نمی تواند دیر دوام کند .

گفته می شود تروریست ها از خاورمیانه به افغانستان انتقال می شوند و این موضوع کشورهای محور افغانستان از شمال و غرب را واداشته تا در جهت دفع وضعیت موجود که واکنشی است به ممانعت در ماهیت توزیع قدرت و پرستیژ بین المللی امریکا در عرصه تعاملات بین المللی، تمهیداتی را مد نظر بگیرند .

بسیاری بر این نظرند که خروج امریکا از افغانستان بر اساس راهبرد بازموازنه در واقع توجه اصلی را به شرق آسیا و اروپا در عوض خاورمیانه معطوف کرده است. پس ترک افغانستان از جانب آمریکا به اساس راهبرد بازموازنه که یک بحث جداست، صورت

گرفته است که به اساس دکترین فکری این راهبرد، باید منابع بسیج شده و به مناطق حیاتی گسیل شوند. در این سیاست شرق آسیا و اروپا به اساس هژمونیک گرایی فعال چین و گسترش گرایی روسیه، به عنوان منبع اصلی رقابت و خطر برای آمریکا یاد می شود.

در شرق ایران نیز طالبان همچنان در افغانستان وظیفه دارند تا وضعیت را طوری آماده کنند تا مناطق شرقی ایران با پتانسیل خودش آستن تحولات شود. بر اساس این دکترین که آمریکا با خروجش از افغانستان آن را در دستور کار قرار داده، افغانستان تحت کنترل طالبان از ابتدای کار کانون بی ثباتی، صدور تروریسم بین المللی و منبع تنش های جدید ژئوپولیتیک در منطقه مدنظر گرفته شده است. به همین منظور است که منطقه و دنیا طالبان را یک واقعیت تعریف می کنند اما این واقعیت طوری واقع شده است تا منطقه دچار تحول به گونه ای کند تا دکترین هژمونی طلبی آمریکا چیره شده و از ظهور چین و روسیه جلوگیری کند.

حال روسیه، ایران در یک آهنگ هماهنگ در برابر این واقعیت قرار گرفته اند. نگرانی اصلی روسیه، رشد قاچاق مواد مخدر، ایران مسئله حقا به و تعاملات متعاقب آن است که ممکن برای امنیت ملی کشورهای متحد و پیرامون، چالش زا باشد.

در این میان چین با تعقیب سیاست آرامش راهبردی، درصدد تعقیب منابع اقتصادی اش است. نه تنها منافع اقتصادی، بلکه موضوعات امنیتی از قبیل مبارزه با گروه های مخالف دولت چین نیز در دستور کار چین در قبال افغانستان در تحت کنترل طالبان قرار دارد.

در این میان هند نیز باید نقشی در این تحولات می داشت. اما این کشور از سقوط ناگهانی دولت افغانستان شوکه شده و راهبرد گزینشی را در برابر افغانستان انتخاب

کرده است. هند هنوز تصمیم رسمی در قبال افغانستان نگرفته و به نظر می رسد که در حال مطالعه وضعیت کنونی است تا تصمیم لازم را بگیرد .

کشورهای آسیای مرکزی به استثنای تاجیکستان، هم تلاش دارند تا یک نوع تعامل با طالبان داشته باشند. با این وصف، در حالی که منطقه با رویکرد متضاد در قبال افغانستان، در یک میدان بازی می کنند، میدان افغانستان برای امنیت منطقه و جهانی خطرناک تلقی می شود .

این جابه جایی قدرت ژئوپولیتیک در نتیجه تغییر در بازیگری، بر هم خوردن موازنه قدرت و نقش آفرینی هژمون های جدیدی است که شاهدش هستیم .

منطقه با مدنظرداشت این تغییر ماهیت ژئوپولیتیکی در تلاش است تا راهی جز تعامل با طالبان بیابد که هنوز نیافته است. یا باید با طالبان تعامل کند و یا اینکه در برابر آن قرار بگیرد. به یقین که هر دو انتخاب برای منطقه در شرایط بحرانی کنونی، دشوار و هزینه بر خواهد بود .

تاکید روسیه و ایران بر تشکیل دولت فراگیر در افغانستان، جلوگیری از سقوط افغانستان در دامن امریکاست. همان طوری که در بیست سال گذشته تحت شعاع امنیتی و سیاسی امریکا قرار داشت. زیرا حاکمیت مطلق طالبان در افغانستان، بستر زایش تهدیدهای امنیتی جدی برای ایران، روسیه و حتی چین خواهد بود. به همین لحاظ است که وزیران دفاع سازمان پیمان امنیت جمعی از تهدیدات تروریستی از خاک افغانستان ابراز نگرانی کرده اند و از حضور و تجمع «آشکار گروه های افراطی و تروریستی» از جمله داعش، جنبش اسلامی ازبکستان، جماعت انصارالله تاجیکستان و القاعده در مرزهای کشورهای آسیای میانه هشدار داده اند. اعضای این سازمان در پنجاهویکمین نشست مسوولان ارشد امنیتی و استخباراتی کشورهای مستقل

مشترک‌المنافع، تهدیدات داعش، القاعده و سایر گروه‌های تروریستی از خاک افغانستان را بی‌پیشینه خواندند. پس به نظر می‌رسد که در جبهه دومی جنگ، متفقین آسیایی و متحدانش غربی در جغرافیای افغانستان شاخ به شاخ شده‌اند. این شاخ به شاخ شدن‌های قدرت‌های بزرگ در افغانستان، نتیجه‌ای جز یک تحول ژئوپلیتیک و یک گذار به سوی نظام چند قطبی نخواهد بود. زیرا اعلام آمادگی کشورهای حوزه شانگهای، تلاش برای حصارکشی آه‌ن‌ن‌ن در جنوب به سوی امریکا و تلاش برای زمین گیر کردن آن در میدان افغانستان، از فاز جدیدی از یک فصل رقابت خون‌بار میان قدرت‌ها نشان دارد. زیرا طالبان در افغانستان در حال تبدیل شدن به یک خطر جدی برای امنیت کشورهای شانگهای است. این رژیم که یک آبشخور ذهنی افراطی و یک قرائت تنگ‌نظرانه دارد، بستر خوبی برای رشد افراط‌گرایی در منطقه است.

امریکا با درک این موضوع، تلاش می‌کند از این کارت ژئوپولیتیک و از یک دولت حامی تروریسم که خودش نیز ماهیت تروریستی دارد، برای تغییر معادله قدرت و نزاع برای تحول در نظم بین‌المللی استفاده برد. ابزاری را نیز در این بازی در اختیار دارد؛ تروریسم و شاخ و برگ‌هایش برای سالیان متمادی در منطقه ریشه دوانده است و این تروریسم ریشه دار، یک وظیفه دارد: ایجاد چالش‌های امنیتی و برهم زنی نظم موجود که نتیجه یک روند پویا و سرمایه‌گذاری روسیه و چین در منطقه بوده است.

زود باید منطقه در قبال افغانستان تحت کنترل طالبان تصمیم بگیرد؛ تعامل یا تقابل؟ هر دو هزینه‌هایی خواهد داشت و هر دو بسترساز تحول عمیق در بازی‌های گرم و ژئوپولیتیک در منطقه هستند.

مخمصه تروریسم دولتی طالبانی در کنترل حلقه های اطلاعاتی

دنیا تروریسم دولتی به رهبری طالبان را با رویکرد تعامل، تحمل می کند. از منطقه تا جهان همه در تلاش اند تا از کارت طالبان، بهره برده و وضعیت معلق افغانستان را کماکان حفظ کنند. تروریسمی که طالبان در شکل نوین آن، به آن یادی می شوند، با ابعاد گوناگونی از پیچیدگی ها پا به عرصه وجود گذاشته است. این تروریسم با امکانات و دم دستگاه یک نظام سیاسی، در تلاش است تا مشروعیت بین المللی کسب کند و به واسطه زور و اجبار به اقتدار داخلی برسد. به همین لحاظ، تا می تواند سرکوب می کند و انسان می کشد.

تروریسم دولتی طالبانی، اصطلاحی است مشعر به توسل به ابزار گوناگون و نوین تروریسم توسط طالبان که بعد از معامله ننگین دوحه از تروریسم فردی نیز بهره می برد. امارت طالبانی که به منظور ایجاد رعب و وحشت، به وسیله اجرا یا مشارکت در عملیات تروریستی یا حمایت از عملیات نظامی برای زوال، شکنند ساختن و تضعیف امنیت کشور های منطقه استقرار یافته است، مبین این حقیقت است که دنیا و منطقه، این تروریسم دولتی را به علت خصلت کاربردی بودن آن، تحمل می کنند. هر طرف در تلاش بهره کشی اطلاعاتی از کارت طالبان است. حتی این کارت تروریستی؛ فورمولی شده برای حل معادلات پیچیده جهانی و ابزاری در خدمت برهم زدن توازن در آن. اما خاموشی مطلق، روحیه سازش کارانه و عدم تماس به خصلت اصلی این رژیم تروریستی، کاریست عمدی و بر اساس سنجش های منفعت طلبانه.

شاید سؤال کنید که چرا امارت طالبانی را، تروریسم دولتی می نامیم؟ چون این امارت از بدو دوباره نشستن در مسند قدرت، در اگست ۲۰۱۲ نه تنها که متوسل به ابزار های فردی و گروهی تروریستی در داخل کشور شده اند، بل کمک های مادی (مانند کمک های

نظامی) و معنوی (مثل حمایت سیاسی) برای گروه‌های تروریستی خارجی را برای مشارکت در عملیاتی چون بمب‌گذاری و ترور مقام‌های عالی مملکتی، فراهم کرده است که نمونه‌هایی از تروریسم دولتی است که این امارت متصف به آن است.

تروریسم دولتی طالبان تحت عنوان امارت طالبانی، با اهداف اصلی جهت مرعوب ساختن و خنثی کردن مخالفان "افرادی که به جبهه مخالف پیوسته‌اند" است، توجه خاصی داشته است. فعالیت‌های تروریستی شبکه حقانی که فیصدی بلند قدرت را در دست دارد، در خدمت آماده‌سازی برای فعالیت‌های تروریستی دولتی، از جمله آدم‌ربایی یا حتی کشتن فرد مورد هدف است که می‌تواند وجه بارز این رژیم تروریستی محسوب می‌شود. تروریسم طالبانی در تحت حمایت کشور های منطقه، جهان و سازمان های اطلاعاتی و به لطف کمک مستشاری این حلقه ها، توانسته ماشین ترور و اختناق را در داخل کشور فعال نگهدارد. تروریسم دولتی طالبانی، چند هدف را نشانه گرفته است:

اول- هدف هر کنش تروریستی این دولت که طالبان آن را رهبری می‌کنند، غیر نظامیانی است که تداخلی در سیاست و فعالیت های ضد طالبانی ندارند؛ اما نشانه اصلی آن ایجاد گستردگی سطح اعمال خشونت در برابر عام مردم، دانسته می‌شود تا فضای اختناق و ترس ایجاد کند؛

دوم- طالبان و دولت تروریستی شان که فاقد مشروعیت داخلی و بیرونی است و بواسطه قتل و قتال و ایجاد فضای اختناق، بر گرده های مردم سوار است، در هدف دارد تا این سطح بلند اختناق و ترور را برای تاثیر گذاری گسترده روی مخاطبان وسیع، حفظ کند. با هدف قرار دادن یک کتله مردم، این دولت تروریستی در تلاش است سایه وهم و ترس را بر همگان عمومی سازد؛

سوم- هدف عمده این تروریسم دولتی، با حجم گسترده و وسعت پوشش آن که تمام جغرافیای افغانستان را در بر می گیرد، در نهایت امر به مرام سیاسی منجر می شود. تروریسم طالبانی با دولت تروریستی که در تحت کنترل شان است، تلاش می کنند تا بواسطه فضای تنگ و فشار، اهداف سیاسی مانند زدودن هرنوع مخالفت، ایستادگی و قیام در برابر این امارت را بر آورده سازند.

آنچه در افغانستان امروز جریان دارد، نشان میدهد که ماشین کشتار طالبان، همانند دو دهه قبل همچنان فعال است. سرکوب سازماندهی شده و ساختاری و استفاده از ابزار های دولتی با سازوبرگ های نامحدود، فرصتی خوبی را در اختیار این گروه قرار داده است. به همین علت شبکه حقانی، ریاست استخبارات طالبان و سایر گروه های همپیمان شان، به کشتار های فجیعی دست می زنند. اختراع شکنجه های نوین بواسطه ریاست استخبارات طالبان، لرزه بر اندام انسان می اندازد. در تازه ترین مورد، ریاست استخبارات کابل در روزهای عاشورا به تعداد ۸۰ تن را از مناطق مختلف کابل دستگیر نموده اند که فعلا در ریاست تحقیق استخبارات تحت بررسی قرار دارند و تعداد زیادی از ایشان از ملیت هزاره می باشند و تحت بازجویی جدی استخبارات با شکنجه قرار گرفته اند. همچنان، دولت تروریستی این گروه، با روی دست گیری پروژه جمع آوری معلومات در مورد وزرا، وکلا، سارنوالان، قاضی ها و نظامیان و غیره افراد و اشخاص حکومت اسبق که در افغانستان مخفی اند و برنامه فرار از کشور را دارند، در تلاش ترور وسیع سازماندهی شده هستند. همچنان کسانی که در جستجوی برآمدن از کشور توسط خارجی ها هستند، توسط استخبارات شناسایی و دستگیر می شوند. طالبان با این پروژه، برنامه حق گیری از خارجی ها را دارند هر شخصی که از طرف هر کشوری دعوت شده، باید بخاطر رهایی شخص مورد نظر، کشور میزبان پول بدهد تا شخص رها شود و به خارج برود.

این تروریسم دولتی در تلاش است تا از راه های گوناگون مردم را سرکوب کند. سرکوب مردم تنها در مواردی مشهود و رسانه پی می شود که اطلاعات درز کند. در بسیاری موارد، اعمال غیر انسانی تروریسم دولتی طالبانی، تلاش می کند تا این اطلاعات به بیرون درز نکند و عام مردم از آن خبر نشوند. این تنها وجه داخلی این تروریسم دولتی است. در سطح خارجی، آنچه که موجب شناسایی این دولت تروریستی می شود، انتقال و تجهیز نیروهای تروریستی خارجی است که زمینه را برای مختل شدن امنیت منطقه باید مساعد کنند. طالبان با دلگرمی خاصی در تلاش اند تا با ایجاد یک دستگاه جهنمی شکنجه، ترور و اختناق، سلطه جابرانه و غیر مشروع شان را بر مردم درد دیده ی ما بقبولانند. در سطح بیرونی آن چه که برای این گروه وظیفه داده شده است، باید انجام پذیرد. طرح رسمی سازی تروریسم منطقه ای که رژیم همانند طالبان در حمایت از آن قرار دارند.

هم پیمانی طالبان گروه های تروریستی خارجی، بارزترین وجه این تروریسم دولتی است. القاعده با استفاده از تجربه چندین دهه حضور در میدان های درگیری از این روش کار می گیرد تا به سرعت و آرامش خاطر از هدف گیری و واکنش کشور های همسایه و منطقه مصئون بماند. در این میان نقش حمایتی طالبان را نباید از یاد برد. اعضای القاعده با حمایت مقامات بلندپایه طالبان با هدف تضمین امنیت هسته های خود در سراسر کشور نفوذ کرده اند. این نفوذ به هدف قوام پایه های تروریسم دولتی است که تمام منطقه را زیر هدف دارد و احتمال انتشار موج های آن به سراسر قاره آسیا، بخصوص جنوب و آسیای مرکزی، وجود دارد. برای این منظور، القاعده با یک هدف استراتژیک در تلاش نهادینه کردن پایگاه های خود در افغانستان تحت کنترل طالبان است تا بتواند اهداف فرا افغانستانی خود را تحصیل نماید. طالبان نیز از کمک متسشاری رهبران هسته های اصلی القاعده استفاده کرده و از مشور های آن ها، بهره

می برند و برای نظارت بیشتر این کار، تعدادی از اعضای شبکه القاعده به عنوان مدیران کلیدی در اداره طالبان کار می کنند.

از جمله اعضای مهم القاعده که در عین زمان، اعضای گروه طالبان نیز هستند، میتوان از معاون اداره استخبارات طالبان، مدیر آموزشی وزارت دفاع، والی کاپیسا و نورستان در اداره طالبان نام برد. این اعضای طالبان و القاعده در خدمت تکثیر اندیشه های تروریستی این سازمان قرار داشته و از موقعیت های رسمی خود به نفع اهداف سازمانی این گروه استفاده می کنند. پس منکر این حقیقت نمی توان شد که القاعده از افغانستان به عنوان یک مرکز ایدئولوژیک و لجستیکی برای بسیج و استخدام جنگجویان جدید استفاده می کند. یعنی برنامه جدید القاعده در منطقه، مبدل کردن افغانستان به عنوان مرکز سوق الجیشی برای ترویج تروریسم است که در آینده برنامه های راهبردی را تعقیب می کنند.

مخمصه بازی های استخباراتی بالای افغانستان

طالبان در نشست استخباراتی دوحه برای امریکا تعهد داده اند که تنها دشمنان امریکا، هدف گروه های تروریستی مستقر در افغانستان خواهد بود. دیدار های تنظیم شده میان طالبان و امریکا بی ها و هم زمینه های تفاهم میان سایر متحدان امریکا با طالبان، از اهداف این نشست پنداشته می شود. امریکا با بازی پخته شده از قبل با طالبان، ادامه میدهد. این وضعیت، کشور های منطقه را نگران ساخته است. روس ها از وضعیت به شدت نگران هستند و حلقه های اطلاعاتی روس ها، گزارش های را مبنی بر نوسان در وضعیت رکود در افغانستان به دست آورده اند. ایرانی ها تصور می کنند که با توافق روی چند مورد سیاسی مثل حقایق، خود را از گزند تروریسم دولتی در افغانستان، بیمه کرده اند. اما رویهمرفته، مسئله محرم و بازداشت های گسترده از مناطق غرب کابل و مخصوصا هزاره ها، وضعیت را پیچیده ساخته است. چینیایی ها را با مصروف سازی روی پروژه های اقتصادی و نفتی شمال، فریفته اند. در حالیکه، جنبش اسلامی ترکستان شرقی، در شرق افغانستان، دست و پنجه تازه پیدا می کنند. طرح انتقال تروریستان برای میدان شمال، به خوبی پیش می رود. پاکستان که از ابتدا برنده بازی بود. حال اکثر اعضای تی تی پی در آستانه انتقال به شمال افغانستان هستند تا پاکستان فرصت کافی برای ادامه بازی پیدا کند. انگلیس خاطرش جمع است که منافعی را پاکستان و امریکا تامین می کنند. کشور های آسیای مرکزی به امید روسیه دل بسته اند و برای یک وضعیت فوق العاده آماده می شوند. طالبان در میدان یکه تاز هستند و مخالفان شان، متواری، سردرگم، بی حمایت سیاسی و نظامی، مصروف تهمت زنی و در یک بی برنامه گی به سر می برند. در نشست دوحه توافق شده است تا تعامل و

ارسال پول به طالبان برای حفظ وضعیت موجود (آرامش قبل از طوفان) ادامه یابد. مردم هرروز سرکوب می شوند و چاره ای برای بیرون شدن از وضعیت موجود ندارند.

در سه سطح بین المللی، منطقه ای و داخلی، سه بازی موازی پیش برده می شود. کارت طالبان، کارایی فوق العاده پیدا کرده است و امید های مردم افغانستان، برپاده می رود. تروریسم دولتی طالبان، گزینه مساعدی را در اختیار منطقه و جهان قرار داده است تا بواسطه آن، معادلات بزرگ تر تنظیم شوند. طالبان سه مرحله ای از کسب، تحکیم و استقرار قدرت را از طرف امریکا، تضمین گرفته اند. کسب قدرت، برای طالبان در نتیجه یک تحول و نوسان غیر قابل انتظار در معادله بازی قدرت های بزرگ، رخ داد. تحکیم قدرت طالبانی، بواسطه شلاق استبداد، اختناق بی پیشنه و ستم تاریخی، زمینه ساز شده است. استقرار این نظام، نیازمند تعامل منطقه ای و جهانی است که طالبان به آن علاقه نشان میدهند. این گروه، تلاش دارد تا واقعیت های افغانستان را در خلال برداشت های ایدیولوژیک خود، پنهان کند. مسئله امنیت دروغین، ثبات اقتصادی قلابی و رضایت عمومی مردم را که در نتیجه فشار مضاعف این رژیم استبدادی به وجود آمده است، منحنی مفروضات اصلی تعامل و شریک شدن در روند های منطقه ای و جهانی میدانند. شاید طرفداران طالبان که پله تعصب قومی و ایدیولوژیک بر آن ها سنگینی می کند، این حرف ها را چندان دوست نداشته باشند. اما واقعیت ها است که ما را در روشنایی درک موارد مهم زندگی قرار میدهد. ما نمی توانیم در زیر سایه تعصب، خود بزرگ بینی و عقده های تاریخی، واقعیت ها را انکار کنیم. بسیاری سؤال می کنند که چرا از رژیم طالبان ناراضی هستیم؟ آیا بازهم طرفدار برگشت مقامات فاسد جمهوری و برگشت به عصر فسادسالاری هستیم؟ ما هیچ کدام را ایده آل نمی دانیم. اعتراض ما به وضعیت روبه وخامت امروز است که بدتر از دیروز است. مطمئن باشید که در تحت رژیم طالبان، هیچ امیدی برای پیشرفت و ترقی وجود نخواهد داشت.

آنچه نشان داده می شود، ظاهری سازی دماغوژیک است که تلاش می کنند در تحت شعاع آن، ملتی را فریب دهند.

در سطح منطقه ای، روسیه، چین و ایران عاملی اساسی در قدرت گیری دوباره طالبان بودند. هردو برگشت طالبان و خروج امریکا را از اهداف راهبردی خود تصور می کردند. به همین لحاظ بر تعامل تاکتیکی با طالبان تاکید دارند و انتظار دارند، چیزی از طالبان مست در قدرت در افغانستان، نصیب شان شود. امریکا و متحدانش با وجود بیست سال حضور در افغانستان و شعار دروغین مبارزه با تروریسم، خواستار تعامل با این رژیم سرکوب گر و ترویج کننده تروریسم و افراط گرایی هستند.

مردم با تماشای وضعیت موجود در دوراهی انتخاب میان وحشت طالبانی از روی ترس یا ناچاری و یا فرار از مخمصه کنونی قرار گرفته اند. معلوم نیست که برای چند سال پروژه طالبانی، در افغانستان اجرایی خواهد شد. از کجا معلوم نسخه بدتر طالبان را از درون آن بیرون آورند. شاید فروبردن افغانستان در کام افراط گرایی، در تحت حاکمیت رژیم طالبانی، گزینه به صرفه به قدرت های بزرگ باشد و برای این منظور، طالبان را در افغانستان حاکم ساخته اند.

مخمصه تقابل طالبان با سایر گروه های تروریستی

سال ها پیش، رابرت دریفوس در کتاب "بازی شیطان" که آن را فریدون گیلانی ترجمه کرده است، در مورد ایجاد گروه های تندرو به اصطلاح اسلامی و نقش آمریکا، اسرائیل و انگلیس در آن یاد کرده بود که کمتر کسی آن را جدی می گرفت. اما گذشت زمان، مخصوصاً قضیه افغانستان و استفاده سوء از نام جهاد و مبارزه برای حاکمیت لیبرالیستی و مخالف با سیاست های اقتصاد دولتی، بنیاد این مسائل را روشن ساخت. تا اکنون این کشورها از شر پس مانده فکری و دارای افکار پوچ جدا از تفکر ناب اسلامی، وحشتی را در جهان آفریدند که نظیرش کمتر سراغ می شود.

کتاب «بازی شیطانی» نوشته «رابرت دریفوس» یکی از مهم ترین پژوهش ها در پیرامون ظهور و گسترش بنیادگرایی اسلامی در جهان معاصر است که در سال ۲۰۰۶ برای نخستین بار منتشر شد. به اعتبار آنچه در کتاب آمده است، این کتاب را می توان شصت سال حمایت ایالات متحده از بنیادگرایی اسلامی خواند. اهمیت و ارزش چنین پژوهش هایی، این روزها و در شرایطی که خاورمیانه در آتش و خون و خشونت گرفتار آمده است بیش از هر زمان خود را نشان می دهد.

من با مطالعه آن، اهمیت آن را بیشتر یافته ام و مطالعه آن را به دیگران نیز توصیه می کنم. اما بر گردیم بر این موضوع که ظهور گروه های مسلح در خاورمیانه، جنگ افغانستان زیر نام مبارزه ضد کمونیسم، ظهور گروه های تندرو در پاکستان، طالبان افغانستان، کشورهای آسیای میانه، گروه های افراطی که بعد از بهار عربی ظهور کردند، همه و همه تحت برنامه منظم امریکا برای اهداف هژمونی خواهانه و پلان های استخباراتی اش، طراحی شده بودند.

حال بعد از به قدرت رساندن طالبان، گروه های هم فکر طالبان مانند حزب تحریر، جمعیت اصلاح و نهاد نجم و سایر سازمان های مزد بگیر و افراطی که در تباری با طالبان، سرکوب و ضربه زدن مخالفان آنها را به عهده داشتند، شامل قهر و غضب طالبان شده اند .

به تازگی طالبان در یک دستور تازه، فعالیت حزب تحریر، جمعیت اصلاح و نهاد نجم را ممنوع کرده اند. در مکتوب اداره استخبارات طالبان که روز دوشنبه، ۳۰ عقرب، نشر شده و به تازگی در اختیار رسانه ها قرار گرفته، این اداره دستور ممنوعیت فعالیت این دو حزب و یک نهاد را داده است. در مکتوب آمده است: "طبق هدایت رهبری اداره عمومی استخبارات، هر گونه فعالیت های سیاسی احزاب تحریر، جمعیت اصلاح و نهاد النجم و گروه های تکفیری ممنوع است". طبق نسخه مکتوبی که در دسترس است، این مکتوب ظاهرا به یکی از ولایات کشور که نام آن در مکتوب سیاه شده، صادر شده است. در مکتوب آمده است که در حال حاضر «نظام شرعی» زیر «قیادت» علما در افغانستان موجود است و نیازی به فعالیت هیچ جماعت و حزب دیگر نیست؛ زیرا وجود احزاب سیاسی، به ضرر مردم است .

جمعیت اصلاح و حزب تحریر که دیدگاه ها سیاسی - اسلامی خاص خود را دارند، در اوایل تسلط طالبان با این گروه در برخی از ولایات «بیعت» کردند. حالا با روشن شدن وضعیت و استحکام پایه های حاکمیت طالبان، کم کم وجه اصلی طالبان و اختلافات عمیق فکری میان این گروه تروریستی و سایر گروه های تندرو و تروریستی که جز ابزاری به دست بیگانگان نیستند، روشن می شود. بیگانگان با استفاده ابزاری و تحت برنامه های منظم، تلاش می کنند تا ابتدا این گروه ها را به وجود بیاورند و از آنها برای مقاصد متفاوت استفاده کنند. در مرحله بعدی با تاریخ انقضای آنها، یکی را بوسیله دیگری، سرکوب و منکوب می کنند .

طالبان نشان می دهند که جز خود به هیچ تفاهم، توافق و همفکری با سایر سازمان های اسلامی، پایبند نیستند و در نظام دگم اندیش خودشان که محصول قرائت ملا نصرالدینی و جدا از حقایق دین مبین اسلام است، هیچ فکری جز فکر طالبانی، مجال بقا ندارد .

این آغاز کار است و ممکن است در آینده حزب اسلامی حکمتیار، دوست و هم‌رزم سابق طالبان که اکثریت اعضای گروه طالبان را نیز اعضای سابق این حزب می سازند، در تیررس است. حکمتیار با اکت های اصلاح گونه ای خود، هنوز هم برای طالبان و رژیم شان، نسخه ارائه می کند و تلاش می کند تا آخرین لحظه از فرصت ها برای به قدرت رسیدن و اعلام حکومت موقت که خود در آن جای داشته باشد، انصراف ندهد. اما دیری نخواهد پایید تا طالبان، با حکمتیار نیز تصفیه حساب کنند و مانند سایر احزاب و جریان های تندرو به اصطلاح اسلامی، گلیم فعالیت هایش را بر چینند. به همین سان، سایر ملاحای سلفی، طریقه ای، پیروان پیرها که آمدن طالبان را از خدا می خواستند، در قدم های بعدی در تیررس خواهند بود. هیچ استثنایی وجود نخواهد داشت و این روند الی تارومار سایر گروه های تندرو و مذهبی، ادامه خواهد داشت .

طالبان تحریری ها را که برای حاکمیت طالبان، گلو پاره می کردند، زیر فشار قرار داده اند و این جریان به شدت ایدئولوژیک را که به گونه ی منحصر به فرد، فعالیت دارد و طریقه خاصی از تبلیغ و سریازی گیری را در پیش می گیرد، اجازه نخواهند داد تا چالشی در برابر حاکمیت این گروه شوند. به همین منوال، جمعیت اصلاح که مزدبگیر کشورهای دیگر است و به اساس اخبار منتشر شده، تنها در جریان انتخابات ۲۰۱۹ پنج میلیون دلار را از ارگ گرفته بود تا علیه رولا غنی، مبنی بر مسیحی بودن وی، لب ننگشاید .

حال طالبان نمی خواهند تا مانند ارگ زمان جمهوریت، به این گروه ها که تهدید بالقوه، برای آینده حاکمیت طالبان هستند، باج بدهند. در عوض، با سرکوب و فشار، تلاش دارند تا گلیم شان را جمع کنند. قرائت طالبان از حاکمیت سیاسی این است که هیچ گروه، دسته و یا حرکت سیاسی که حتی با نام اسلام و اسلامی بودن، گره خورده باشد، جایی در نظام طالبانی ندارند. این کار می تواند زمینه را برای سریازی گیری داعش از میان گروه های تندروی اسلامی و گروه های که اخیراً در لیست سیاه طالبان قرار گرفته اند، مساعد سازد.

طالبان و مخمصه گوش به فرمان بودن به پاکستان

هوشمندی طالبان در هدایت ظریفانه سیاست و جنگ در افغانستان، نشان می دهد که هدایت طالبان از انحصار کلی پاکستان تا حدودی بیرون شده و بازیگران منطقه ای و فرا منطقه ای بیشتری در درون طالبان، نفوذ پیدا کرده اند. در این نوشته به هیچ عنوان قصد ندارم عنوان کنم که طالبان از کنترل پاکستان کاملاً بیرون شده اند، اما نحوه عملکرد طالبان در میدان جنگ و سیاست، از تغییرات جدی در برخوردشان با پاکستان نشان دارد. یعنی عمق دیدگاه طالبان نسبت به بیست سال گذشته، کاملاً هوشمندانه تر، زیرکانه تر و خالی از یک تفکر جزم اندیشانه ای است که اساس تفکر طالبان با آن چسپیده بود.

معمولاً از طالبان به عنوان ابزار استراتژیک پاکستان برای تحقق عمق استراتژیک این کشور در افغانستان، نام برده می شود. وقتی طالبان برای دومین بار در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ به قدرت رسیدند، بسیاری بدین باور بودند که پاکستان به «عمق استراتژیک» در افغانستان دست یافته است.

طالبان از بدو پیدایش، به عنوان نیروی نیابتی پاکستان مطرح بوده است. طالبان در این یک سال و اندی، مداوم با تعقیب سیاست های عمل گرایانه تر، تلاش کرده اند تا حدودی خود را از انحصار پاکستان بیرون بکشند. البته این دیدگاه در مورد همه اعضای این گروه عمومیت ندارد. هستند بعضی از اعضای رهبری و صفوف این گروه که هنوز هم پاکستان را پدر خود می دانند. اما هدایت زیرکانه سیاست و جنگ و چرخش در نصب العین تفکر طالبانی، نشان می دهد که تغییراتی جدی در نحوه عملکرد این گروه و دید آن نسبت به پاکستان، به وجود آمده است. این امر ناشی از خود

ارادیت طالبان بوده که از حمایت مستقیم کشورهای بزرگ و منطقه از تعامل با این گروه، منشا می گیرد .

طالبان در بیشتر از پانزده ماه گذشته، متواتر به ایجاد تعامل با کشورهای منطقه، امریکا و اتحادیه اروپا برخلاف دور اول حاکمیت شان که تنها روابط شان منحصر به پاکستان، کشورهای حوزه خلیج فارس و عربستان بود، علاقمندی نشان داده و تلاش دارند خود را از اجندهای پاکستانی به اجندهای امریکا و فرا منطقه ای بکشانند. حتی مقاومت گروه قندهاری ها در برابر حقانی ها و ایجاد کانال های ارتباطی با کشورهای بیرونی، تعقیب سیاست های تخریب کارانه ای امنیتی و ایجاد سد در برابر هژمونی مطلق پاکستان از طریق هند و امریکا بواسطه طالبان، نشان می دهد که این گروه علی رغم شکاف در پیکر این جنبش، با دیدگاه های مختلف، متداوم در میدان سیاست و جنگ عمل می کنند. به نظر نگارنده، این هوشمندی طالبان در هدایت سکان قدرت سیاسی و ابتکار در میدان عمل ناشی از چند دلیل است :

اول – طالبان این بار بادرک واقعیت های سیاست و الزام به همخوانی با اجندهای کلان قدرت منطقه و جهانی، کوشش می کنند، پیوند عمیق و استراتژیک را با این قدرت ها ایجاد کنند. زیرا این گروه به خوبی درک کرده است که این همخوانی استراتژیک، بقای استراتژیک را برای این گروه در قدرت سیاسی، به وجود خواهد آورد. از همین رو، با استفاده موثر از فرصت پیش آمده، تعامل با امریکا و قدرت های بزرگ را بر تعامل با پاکستان و انحصار در ایجاد و تامین روابط با پاکستان، ترجیح می دهند .

دوم – برخورد دوگانه طالبان در رابطه با هند و پاکستان، نشان می دهد که طالبان درک کرده اند که تنها با اتکا به پاکستان و چسپیدن به اجندهای استراتژیک این کشور، نمی توان از باقی ماندن در قدرت سیاسی در افغانستان، تضمین حاصل کرد. این گروه با

مدنظرداشتن تجربه سقوط رژیم شان در سال ۲۰۰۱ و چرخش موقف پاکستان نسبت به این گروه، تلاش می کند، همزمان با حفظ روابط با پاکستان، از مبدل شدن به متحد وابسته به این کشور، دوری کنند. به این ملحوظ است که زمانی که هند دوباره سفارتش در کابل را بازگشایی کرد، طالبان تامین صد درصدی امنیت آن را به عهده گرفتند، اما پس از حمله به سفارت پاکستان در کابل، این گروه درخواست صدور ویزا برای چهل تن از کارمندان امنیتی پاکستان برای تامین امنیت سفارت این کشور در کابل را رد کرده اند. حتی امید طالبان از هند این است که همانند نظام جمهوریت، این کشور در یک همکاری استراتژیک با امارت طالبانی، قرار گیرد. این مسئله به آن معنی نیست که اگر پاکستان برای وارد کردن نفرات امنیتی خود، به اجازه طالبان نیاز داشته باشد، بل نفس قضیه، ایجاد سرپوش برای بغاوت طالبانی در برابر طراح شان هستند .

سوم - اکثراً برخوردهای طالبان با نظامیان پاکستانی در مرز اسپین بولدک و تورخم، از جریان قاچاق مواد مخدر و اسلحه از جانب طالبان و شبکه های مربوط به آن ناشی است که پاکستان آن را به خاک خود به مثابه یک تهدید علیه امنیت ملی خود، قلمداد می کند. در ضمن، حمایت و ارتباط فکری میان طالبان پاکستانی و طالبان افغانستانی، به نگرانی بیشتر پاکستان در خصوص آینده این تعامل فکری، دامن می زند. به همین لحاظ بود که یک تعداد سران طالبان که عمدتاً مربوط شاخه قندهاری ها و هلمندی ها می شوند، از دیدار با حنا ربانی کهر، معاون وزیر امور خارجه پاکستان امتناع کردند و این خود سرکشی از جانب بخشی از طالبان در برابر سیاست های پاکستان است .

چهارم - از زمان به قدرت رسیدن طالبان، امریکا تحت نام کمک های بشردوستانه، حدود دو میلیارد دلار را برای این گروه فرستاده است. این حجم بلند کمک های نقدی امریکا، طالبان را بی نیاز به پاکستان می سازد و از اطاعت بیشتر طالبان از پاکستان، می کاهد. به نظر می رسد که هند و امریکا در یک خط با شبکه قندهارها و هلمندی ها و

چین و پاکستان در یک خط جداگانه با شبکه حقانی، دو اجندای متفاوت را با چندین سناریو تعقیب می کنند. حتی انتقال تروریست ها به شمال افغانستان، انفجار تونل سالنگ که یک تحرک استخباراتی و واکنشی حساب می شود، حملات بر تاسیسات دیپلماتیک کشورهای متفقین و ایجاد شکاف عمیق میان سران شبکه قندهاری - هلمندی و شبکه حقانی، موجودیت شایعات مبنی بر حضور مشاوران امریکایی در میدان هوایی قندهار، حضور گسترده پاکستانی ها و چینی ها که عمدتاً کارشناسان استخباراتی و اطلاعاتی هستند، نشان می دهد که چندین دست در میدان افغانستان، با کارت طالبان بازی می کند که این چند دستگی و وجود منابع متعدد تامین مایحتاج مالی، بی نیازی طالبان به پاکستان را تضمین می کند .

پنجم - به نظر می رسد که سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان، تنها در مورد شبکه حقانی صادق است و این گروه کماکان به یکی از کلیدی ترین متحدان پاکستان در میان طالبان، باقی مانده است. اما شبکه قندهاری ها و هلمندی ها بیشتر در تحت کنترل امریکایی ها هستند و بازی متفاوت از استراتژی های پاکستان را پیش می برند. این گروه در گذشته نیز روابط مستحکمی با روسیه، هند و ایران داشته اند .

ششم - واقعیت این است که روابط طالبان با پاکستان پس از برکناری عمران خان از نخست وزیری پاکستان دچار تنش و بدگمانی شده است. عمران خان در پیروزی طالبان نقش داشت. او و شاه محمود قریشی، وزیر امور خارجه اش از هیچ فرصتی برای لابی به طالبان و اقناع جامعه جهانی برای به رسمیت شناسی این گروه دریغ نکردند. اما با تغییر حکومت در پاکستان روابط گرم دو طرف با سوءظن و تنش دیپلماتیک همراه بوده است. برکناری عمران خان برای طالبان یک کابوس بود. آنها یک حامی تمام عیار را در سطح منطقه از دست دادند. حکومت جدید پاکستان با واقع گرایی با طالبان برخورد کرده است. این واقع گرایی ناشی از خطر روز افزون اتحاد استراتژیک میان طالبان

پاکستان و افغانستان است. نتیجه چه می شود؟ در کل دو سیاست متفاوت، دو اجندای متضاد، دو بازیگر داخلی (شبکه حقانی و شبکه قندهاری - هلمندی) و چندین بازیگر قدرتمند منطقه ای و فرا منطقه ای (هند، پاکستان، روسیه، ایران، چین، امریکا و انگلیس) در قضیه افغانستان تحت حاکمیت طالبان، شامل هستند. به همین لحاظ است که نوعی از بی اعتنایی از جانب طالبان نسبت به پاکستان، رونما شده است.

در جنب آن، مسائلی همچو بی اعتنایی طالبان به روابط با پاکستان، حملات پی هم مرزی، حمایت از تی تی پی و گرایش طالبان برای عادی سازی روابط با دهلی جدید، بحث تغییر سیاست «عمق استراتژیک» در افغانستان را با چالش مواجه کرده و ادامه بازی پاکستان با طالبان را پیچیده ساخته است.

طالبان در این دور باطلی از بازی های اطلاعاتی، دو راه بیشتر در پیش ندارند: اول - یا اینکه اجندهای منطقه ای موفق می شود و همسایگان افغانستان مانند پاکستان و چین موفق به دفع حمله متقابل در برابر طرح مشترک هند و امریکا می شوند و یا اینکه صورت عکس آن. دوم - اجندهای فرا منطقه ای از طرف هند و امریکا به کاهش نفوذ قابل ملاحظه پاکستان در افغانستان منجر و اوضاع متحول می شود. طالبان هم که با شکاف درونی مواجه شده اند، یا خود را با اجندهای منطقه ای هماهنگ می کنند و در برابر دنیا قرار می گیرند و یا اینکه با امریکا همراه می شوند و در برابر منطقه قرار می گیرند. هر دو مرگ طالبان است و صفحه نابودی شان را ورق خواهد زد.

داعش ضلع دیگر مخمصه در نقشه بر آسیای میانه

به وحشت انداختن مردم از حضور و استقرار گروهک های تروریستی خارجی مثل داعش شاخه خراسان، چیزی تازه ای نیست که تبلیغات به نفع آن صورت می گیرد. افغانستان کشوری که حداقل چهار دهه است درگیر این چنین نیرنگ بازی ها است، وحشتی از احتمال براه اندازی چنین شویده بازی ها ندارد .

همه چیز بعد از سقوط ناگهانی سقوط جمهوریت و دسیسه سردسته های جمهوری سه نفره، نابود شده است. ترسی برای از دست دادن چیزی یا جای وجود ندارد. می گویند: "آن که ندارد چیزی، نهراس از از دست دادن آن". اما نگرانی معقول در این خصوص، این بار این است که این برنامه ی بزرگ نمایی شده ای استقرار و بزرگ سازی پروژه داعش، می تواند در درازای زمان هم برای افغانستان و هم برای همسایه هایش چالش بیافریند. ترتیبات به حدی جدی است که حتی برای سالیان دراز، نمی توان به ریشه کن کردن داعش فکر کرد .

طالبان عقبه این جبهه از تروریست های خون آشام را چنان پر کرده اند تا اطمینان حاصل شود که این بار این پروژه در افغانستان، ناکام نمی ماند. اخیرا سر و صدای های زیادی از حضور گروه تندور و تروریستی داعش در برخی از ولایات افغانستان به گوش می رسد .

تغییر جغرافیای قبلی (ننگرهار) و انتقال داعشیان به شمال افغانستان، تجمع سایر نیروهای تروریست هم پیمان طالبان زیر چتر داعش و آمادگی ها برای تمویل این پروژه برای مدت مدیدی، نشان از وخامت اوضاع دارد. اما متعاقب این نگرانی ها، سؤال های پیدا می شوند که آیا واقعا داعش در افغانستان است؟ و آیا این پروژه از بیرون

تمویل شده نسخه موفق در افغانستان خواهد بود؟ نقش طالبان در تمویل و تقویت داعش چگونه است و چطور می توان داعشی را با حضور طالبان، پذیرفت؟

در پاسخ این طور باید اذعان کرد که درست است که این پروژه در عراق و سوریه تا حدودی موفق بوده و دنیا فریب آن را خورد و چند سال پی هم، با آن شاخ به شاخ شد؛ ولی شرائط افغانستان با این کشورها متفاوت است. وجود منابع زیرزمینی و پردرآمد نفت در این دو کشور اوضاع را قسمی شکل داده بود که گروه های تروریستی مثل داعش بتوانند بدون نیاز به کمک های بیرون سازمانی کشورهای مشمول در این پروژه، منابع سرشار درآمد مالی برای ادامه نبرد خود با دولت های این کشورها را داشته باشند. تازه طالبان با امکانات وسیع نظامی و در کنترل داشتن افغانستان، اجازه نمی دهند داعشی ظهور کند، الی اینکه، این بار با تغییر پرچم، تلاش صورت گیرد تا چشم های تیزبین به سوی افغانستان، فریب بخورند و تمرکز از موضوع اصلی منحرف شود. موضوع اصلی، جریانی است که تلاش می کند تا آسیای میانه را ببلعد و کار آن را یکسره کند.

داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه، حتی کماکان ادعا می شود که اصلا داعش برای جغرافیای افغانستان نیست و هدف نهایی آن، تصرف آسیای میانه است. پس چگونه ممکن است تا بدون جغرافیا، بدون منابع تمویل و بدون عقبه حمایتی، داعش ظهور کند و طالبان را به چالش بکشد؟

من فکر می کنم که اصل قضیه طوری است که طالب به اشاره صاحبان اصلی خود، کار احیای دوباره، تمویل و زنده سازی داعش را در افغانستان، به عهده گرفته و کماکان بازی های پر از نیرنگ برای فریب دنیا به راه انداخته می شود تا تصور شود که طالب، در تضاد با داعش قرار دارد و تلاش می کند تا با داعش مقابله کند. طالب داعش را می

سازد و هسته های انتحاری و حملات تروریستی ای که قرار است در ترکیب داعش گنجانده شود، از هسته های اصلی شبکه حقانی دست چین شده و در قالب داعش، به میدان فرستاده می شوند. اما دلایلی زیادی وجود دارد که داعش نمی تواند به واسطه طالب در درازمدت حمایت شود و دیر یا زود این برنامه خیالی با واقعیت های تلخی مواجه می شود. زیرا بستر لازم برای تداوم این سناریو با تحرکات کشورهای حوزه شانگهای، نمی تواند وجود داشته باشد تا داعش در لایه های آن، شکل بگیرد و قدرت نمایی کند. بلکه طالبی که تلاش کرده تا مدیریت داعش را به عهده بگیرد، خود با چالش های بزرگی مواجه است .

تجربه ثابت کرده که در عقبه شکل گیری هر جریان تندرو زیر نام اسلام که هیچ اثری از اصول اسلامی که "احترام به حقوق بشر" اساس تمام کارها را در آن می تشکیل می دهد در آنها دیده نمی شود، دست های پنهان بیرونی برای رسیدن به مقاصد خاص خودشان بوده است .

پروژه "طالبانیسم" که در ابتدا فکر می شد یک جریان پاک طلبه های مدارس دینی برای تامین امنیت در افغانستان باشد در آخر امر پروژه خطرناک استراتژیکی غرب برای مهار گروه های مجاهدین برآمد و توانست من حیث یک نیروی جاده صاف کن استراتژیک گروه های مجاهدین را که تازه از نبرد با نیروهای شوروی سابق و دولت وقت افغانستان فارغ شده بودند و قدرت را در کابل به دست گرفته بودند عمل کند، زیرا مجاهدین دیگر برای غرب سود یا نفع نداشتند در عوض برای مقاصد بلند مدت غرب و هم پیمانانش مثل ایجاد دولت که بتواند منافع کمپنی های نفتی را تامین کند، یک مانع حساب می شدند. در آن زمان گروه های مجاهدین در درگیری های ذات البینی با هم مصروف بودند. با استفاده از این تاکتیک با شدت گرفتن ناآرامی ها در سوریه و خروج نیروهای امریکایی از خاک عراق، امریکا نیاز داشت تا یک بهانه ظاهرا موجه را برای

حضور دوباره در این کشور جست و جو کند. یعنی از ابتدا کشورهای متذکره زیر نقشه غرب بخصوص امریکا بوده است تا برای کسب منافع دراز مدت سرمایه گذاری صورت گیرد. به همین منوال، قرار بود تا افغانستان هم که در شعله آتش جنگ با تروریسم و افراط گرایی می سوزد، میدان گرمی شود برای نبرد با داعش و دیگر گروه های تروریستی تا امریکا بتواند آن را مبنای اجندای سیاست های هژمونی خود قرار دهد و زمینه جنگ درازمدت دیگر را فراهم کند. جالب این است، حال که امریکا در افغانستان حضور ندارد، چه علاقه ای برای پیشبرد این پروژه وجود دارد تا روی دست گرفته و اجرایی شود؟ در ضمن، سوالی پیش می آید که امریکا چرا می خواهد افغانستان غرق در بحران و بی ثباتی باشد؟

در مجموع تجارب تاریخی نشان می دهند که امریکا، به دلایل ذیل، می خواهد این برنامه ها در اکثر کشورهای دنیا، عملی شود که می توان آنها را از قرار ذیل برشمرد :

اول- اهداف اقتصادی امریکا برای استفاده از منابع زیر زمینی این کشورها: امریکا برای تامین نفت، اورانیوم و دیگر منابع کمیاب طبیعی که منبع اول مورد نیاز این کشور را تامین می کنند ضرورت دارد با این کشورها زیر نام مبارزه با تروریسم وارد معامله شود و در آن حضور پیدا کند. این حضور هر چند ظاهرا پرهزینه است ولی مفاد بر خاسته از آن می تواند حداقل برای چند سال محدود نیازهای اولیه امریکا را از نگاه سوخت، رفوع کند .

دوم- منافع استراتژیکی امریکا در این کشورها: رقابت با قدرت های برتر اقتصادی آسیا به خصوص چین در حال رشد و روسیه نیرومند از لحاظ نظامی و هم هند با پیشرفت سرسام آور اقتصادی می تواند موجب نگرانی جدی امریکا و منافع آن در جهان در آینده باشد. پیمان شانگهای به عنوان قوی ترین پیمان رقیب ناتو و امریکا آهسته آهسته به

چالش عمده ای برای غرب تبدیل می شود. بنابراین برای مقابله و جلوگیری از نفوذ هر چه بیشتر این کشورها امریکا فقط به یک بهانه نیاز دارد آن هم "مبارزه با تروریسم در منطقه و سرکوب گروه های تروریستی" و این هم تاکتیکی است که تا حال در استراتژی های امریکا در نزد افکار جهانیان جا افتاده است .

سوم- به چالش کشیدن کشورهای عضو پیمان شانگهای در محور منطقه ای :این استراتژی که اکنون در سر خط دکترین امریکا قرار گرفته می تواند در آینده چالش زا باشد. خطر رو به رشد تروریسم و افراط گرایی در زیر زرخ چین، روسیه و هند به عنوان قدرت های نیرومند اقتصادی و نظامی که رقیب های اصلی امریکا در منطقه محسوب می شوند، تهدیدهای زیادی را متوجه این کشورها می کند. کشورهای آسیای میانه برای روسیه، ایالت عمدتاً مسلمان نشین سنکیانگ چین و کشمیر تحت اداره هند و پاکستان محورهای اصلی این استراتژی غرب را می سازند. اگر کشورهای متذکره نتوانند جلوی گسترش این پدیده سرطانی را بگیرند این مشکل در آینده می تواند باعث دردهای بزرگ از رهگذر امنیتی برای قدرت های آسیایی متذکره شود .

چهارم- منافع کارخانه های اسلحه سازی امریکایی از این جنگ ها :اکثریت سردمداران و گانگرسمین های امریکایی مالکان کارخانه های بزرگ اسلحه و وسایط نظامی هستند. در صورت مشتعل شدن جنگ و شرائط بحران در کشورهای آسیایی، امریکا زیر نام "دموکراسی و حقوق بشر" وارد عمل شده از یک طرف میدان جنگ را برای منافع خود سوق و اداره می کند و از طرف دیگر بازار این کارخانه های اسلحه سازی گرم می شود؛ در نتیجه سود آن مستقیماً به جیب سیاستمداران و تاجران اسلحه امریکایی می ریزد؛ بنابراین زمینه حضور و گسترش داعش در افغانستان ممکن است. افغانستان از دیرباز به پرورشگاه تروریسم بین المللی تبدیل شده و این فرصت را طالبان مساعد ساخته اند. از نظر گردانندگان پروژه های استخباراتی، هیچ منطقه آسیا مساعدتر از افغانستان برای

بازسازی و پرورش داعش و تفکر تکفیری نیست. مسئله دیگری که افغانستان را به میدان رشد دوباره داعش مبدل می کند این است که این کشور مرز مشترک آن با کشورهای آسیای میانه و غرب چین است. اگر روسیه توانست رقیب سنتی اش، امریکا را در خاورمیانه به عقب نشینی مجبور کند، اکنون در آسیای میانه باید حساب پس بدهد. پس نتیجه می گیریم که انتقال جنگ جویان طالبان و ترتیب داعش زیر بیرق متفاوت از جنوب به شمال افغانستان برنامه بزرگی است که از سوی غربی ها طراحی شده و هدف آن ناامن سازی حیات خلوت روسیه و چین است .

اما اینکه چرا در این مقطع زمانی، طالب با تعویض چهره، به داعش مبدل می شود، دلیلی دارد. طالبان داعیه جهانی خلافت اسلامی را در سر نمی پروراندند، پس به درد برنامه آن سوی رود آمو نمی خوردند. جایگزینی هم بهتر از داعش که داعیه خلافت بر کل جغرافیای اسلامی را دارد سراغ نداریم، پس داعش باید به شمال و از آنجا به آسیای میانه منتقل شود تا مسکو و پکن تمکین کنند. در این صورت افغانستان به عنوان تونل اکمالاتی گروه های تندروی اسلامی آسیای میانه مطرح می شود و سال های متمادی بی ثباتی مزمن را تجربه خواهد کرد. داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه.

مخمصه ابقای طالبان در قدرت از سوی سی آی ای

در اوایل ماه اکتبر، مقامات ارشد وزارت خارجه و سیا در پایتخت قطر با ملا عبدالحق وثیق، رئیس استخبارات طالبان دیدار کردند. در دوحه به درخواست آمریکایی ها، نمایندگان قطر با ملا محمد یعقوب وزیر دفاع طالبان گفتگوهای مهمی انجام دادند.

ملا یعقوب چند روز پیش وارد امارات متحده عربی شد تا در آنجا با فرستادگان عالی رتبه آمریکایی دیدار کند. ملاقات ملا یعقوب با تام وست و مقامات امریکایی، موجب تضمین های برای ماندن طالبان در قدرت و ایجاد پایگاه های اطلاعاتی امریکا در چهار نقطه ی افغانستان شده است. حتی گفته های وجود دارد که مامورین سفارت امریکا در کابل از قبل حضور پیدا کرده اند تا این طرح را به آسانی، اجرایی سازند.

حالا سفارت امریکا، به مقرر هدایت این بازی با کارت طالبان، مبدل شده است. قرار معلوم، تحولات دراماتیکی در حال اتفاق افتادن است. امریکا به صورت جدی در حوزه افغانستان بنا به حساسیت موضوع و زمان و جغرافیای خاص این کشور، حضور فعال دارد و با طالبان ارتباط نزدیک ایجاد کرده است. حتی نمایندگان امریکایی ها برای چندین مرتبه به کابل رفته اند و با سران طالبان، دیدار هایی داشته اند. این دیدار پیرامون موضوعات مهمی بوده که موارد مهم آن را قبلا طی مقاله ی " اجیران سی آی ای از مهمانان خود پذیرایی می کنند" نوشته بودم.

به اساس توافقات قبلی، تفاهم میان طالبان و امریکایی ها به وجود آمده است تا زمینه های همکاری اطلاعاتی و میزبانی نیروهای ویژه سی آی ای در شمال افغانستان توسط طالبان، مساعد شود و پیش بینی ها حاکی از آن است که نیروهای بخش ویژه سی آی ای که مخفف آن، SAD است نیز در شمال افغانستان مستقر شوند و کانتینر های

کانکس که امکانات و تسهیلات رهایشی دارد، توسط ملا یعقوب وزیر دفاع طالبان، در آخرین سفر وی، به شمال انتقال داده شده است.

در عوض آن، طالبان برای هفت سال در قدرت بیمه شدند و قرار اطلاعات به دست آمده تا بهار سال ۲۰۲۳ افغانستان شاهد یک تحول دیگری خواهد بود که به اساس آن، یک مدل حکومت به اصطلاح فراگیر، تشکیل داده خواهد شد. اعتبار از شروع تشکیل حکومت فراگیر، توافق میان امریکایی ها و طالبان، قابل تطبیق خواهد بود.

قرار معلوم و اطلاعات درز کرده، اختلاف میان سران طالبان و شاخه های مربوط آن، بر سر تطبیق این توافق بالا گرفته است. شاخه حقانی که بیشتر در تحت کنترل آی اس آی است، نمی خواهد انحصار استثنایی را در سکان قدرت از دست دهد و کنترل افغانستان را دست بدهد. در حالیکه شاخه قندهاری ها با ارتباطات وسیع با امریکایی ها و کشورهای منطقه مانند روس ها و ایرانی ها، تلاش دارند تا انحصار را از دست حقانی ها بیرون ساخته و تغییری در وضعیت بیاورند. تغییری که منجر به قدرت رسیدن این شاخه و رفع تحریم ها علیه رژیم طالبان شوند.

قرار است برای تطبیق این موافقت نامه، تصفیه حساب های در صفوف طالبان، صورت بگیرد. ابتدا باید شبکه حقانی از قدرت تام الاختیار، خلع قدرت شود و صلاحیت های نا محدود آن، به سایر گروه های طالبان، انتقال داده شود.

در قدم دوم، اصلاحات جدی در ساختار طالبان باید بوجود بیاید که بتواند دنیا را برای به رسمیت شناخته شدن این گروه، آماده بسازد و در قدم های بعدی، ایجاد حکومت فراگیر، ترفندی باشد برای نمایش این موضوع که همه ی افغان ها در قدرت حضور دارند و حکومت از تمام مردم افغانستان، تشکیل شده است.

اما قرار مطالعه وضع موجود، طالبان با چالش های جدی ای در این خصوص مواجه اند و تطبیق این برنامه، بدون درگیری و حذف ساده ای شبکه حقانی از قدرت ممکن نخواهد بود.

در این میان، نقش مهم آمریکایی ها در این زمینه سازی ها، نحوه ارتباطات با طالبان را تسهیل ساخته و باعث شده حتی چهره های سیاسی منسوخ دیگر مانند حامد کرزی، عبدالله عبدالله، سران سابق و ناراضی طالبان مانند معتصم آغا جان، شامل این روند شوند و بازار گرم ملاقات های خصوصی برای این تغییر وضعیت، صورت بگیرد.

چهره های که با طالبان و امریکایی ها، میانه ی خوبی دارند، توانمندی این را دارند تا به واسطه ای قطر و امارات نقش اساسی را در این بازی، ایفا کنند. در این سکوها، با مشارکت سیاستمداران اصلی در دوحه، ابوظبی و دبی نمایندگان واشنگتن با موفقیت ارتباطات نقطه به نقطه را با چهره های با نفوذ رژیم طالبان توسعه می دهند. به این ترتیب، زمینه برای تطبیق برنامه های بعدی، مساعد می شود و یک کودتا درونی در میان طالبان، این زمینه را با توافقات از قبل تنظیم شده، مساعد خواهد ساخت.

آمریکایی ها در بخش های از افغانستان امروز نه تنها حضور معنا دار دیپلماتیک و اطلاعاتی دارند، بلکه شیوه ارتباطی انتخاب شده توسط توماس وست توانسته، مسیر بازی را به نفع امریکا به واسطه چهره های با نفوذ مانند کرزی و عبدالله، تغییر دهد. حتی گفته شده است که رابطه ملا یعقوب با امارات از طریق حامد کرزی تامین شده است.

طالبان به اشاره امریکا به حامد کرزی اجازه دادند تا از حصر خانگی بیرون شود و به دبی و جرمنی سفر کند. هدف این تامین رابطه این است که کرزی از ملا یعقوب حمایت می

کند تا در رهبری طالبان قرار گیرد. این حمایت کرسی از ملا یعقوب برای قرار گرفتن در رهبری طالبان، جنگ قدرت میان شاخه های پشتون است و عمق اختلافات را نشان می دهد.

در این راستا ملا آغا جان معتصم نیز به مشوره کرسی به کابل برگشته است. وی وظیفه دارد تا با شناختی که از سران قندهاری طالبان دارد، زمینه را برای تشکیل یک حکومت به اصطلاح فراگیر، در کابل از سوی طالبان مساعد سازد. طالبان، به خصوص شاخه قندهاری که با شبکه حقانی اختلافات عمیقی دارد، تلاش می کند به هر صورتی شده، زمینه های شناخت رسمی رژیم شان را از سوی امریکا و غرب مساعد سازند و بقای خود را در قدرت تضمین کنند.

تحركات اخیر از درون و بیرون از افغانستان، در محور همین اجندا بوده است. جناح قندهاری در رهبری طالبان و واشنگتن امیدوار است در حل مشکل ایجاد یک دولت فراگیر در کابل به موفقیت دست یابند. به همین ملحوظ در این دور مذاکرات بسیار فعال بوده و با حمایت کرسی و سایر سران سابق طالبان، نقش محوری را بازی می کنند.

گروه غایب این دور مذاکرات برای اجرایی ساختن این بازی، گروه حقانی است که به حاشیه رانده شده است. گروه حقانی در مذاکرات با آمریکایی ها که بر قندهاری های درانی از جنوب افغانستان، رقبای اصلی حقانی ها - نماینده منافع غلزائی ها، پشتون های شرق افغانستان، تکیه دارند، شرکت نمی کند. با این حال، سراج الدین حقانی توانایی استفاده از زور برای جلوگیری از اجرای توافقات پشت پرده آمریکایی ها، قندهاری ها و مهاجران سیاسی افغان را دارد.

حقانی چندین ده هزار شبه نظامی را که از طریق ساختارهای وزارت امور داخله قانونی شده اند و همچنین صدها انتحاری را کنترل می کند. قطعات بدری ۳۱۳، کندک های انتحاری منصوری و صدها تروریست خارجی که از گروه های چند ملیتی تشکیل شده اند، در ارتباط نزدیک با شبکه حقانی قرار دارند.

این شبکه قبلاً مسئول اجرایی ساختن طرح پروژه تروریست پروری شمال افغانستان از سوی پاکستان بوده است. هیچ شکی نیست که امریکایی ها از این پروژه بی خبر نبودند. حتی هدف اصلی، ایجاد مزاحمت های امنیتی در شمال افغانستان برای کشور های حوزه شانگهای بوده است. اما حالا چون این پروژه با واکنش چین و روسیه مواجه شده و امریکایی از سطح احضارات هردو کشور در شمال افغانستان، آگاه شده اند، بنابراین قاعده بازی تغییر کرده و تلاش می شود تا با طرح نو، بازی به صورت دیگری، ادامه یابد.

این بار قرعه بخت به نفع قندهاری ها در حضور کرزی و عبدالله زده شده است. با این کار، تلاش می شود تا سران قندهاری طالبان با توجه به سطح اختلافات شان با شبکه حقانی، تشویق به همکاری شده و سکان قدرت را به دست گیرند. به همین لحاظ در حین دیدار وزیر دفاع طالبان از امارات، عرب ها به اشاره امریکایی ها، تلاش کرده اند تا سران قندهاری را با مشوق های مالی تشویق به ادامه بازی کنند. حتی گفته شده است که امارات هیات طالبان را با مقدار کمک نقدی نوازش کرده است.

این کار نشان می دهد که امریکایی ها در تطبیق این برنامه جدی استند و از هر گزینه ای برای موفقیت آن، استفاده خواهند برد. آینده و انکشاف این بازی به صورت مشخص نشان میدهد که طالبان برای فعلاً در قدرت بیمه شده اند و برای هفت سال الی ۲۰۳۰، در قدرت خواهند ماند.

مخمصه طالبان بر محاسبات روسیه

فدراتیو روسیه با دو چالش عمده در افغانستان مواجه است: اول احیای نظم به هم ریخته ژئوپولیتیکی نظم نوین جهانی به رهبری امریکا که افغانستان در محور آن در آسیا قرار داشت، دوم زدودن تمام پایه های فکری این نظمی که امریکا بیست سال تمام به اساس آن، سیاست های خود را در آسیا استوار داشته بود.

شما وقتی به تمایل امریکا به حضور گرم در منطقه را متوجه می شوید، دو مشکل بزرگ پیشروی شما مجسم می شوند: اول این که نظم ژئوپولیتیکی سابق منطقه ای را این کشور با حمله خود به هم می ریزد و وضعیت ژئوپولیتیکی موجود را از بین ببرد. دومین مشکل اما موقعی به وجود می آید که امریکا بخواهد به این حضور خود در منطقه مذکور پایان دهد که این کار موجب هرج و مرج حتمی خواهد بود. عین نمونه را شما در ابتدای حضور امریکا در افغانستان می توانید مشاهده کنید.

نظم ژئوپولیتیکی که از ته نشین های حضور شوروی در منطقه باقی مانده بود، کاملاً نابود شد. امریکا با همکاری کشورهای پاکستان، دریای سیاه و خزر، ماوراء قفقاز، اروپای شرقی و حتی روسیه بود، توانست این نظم را از بین ببرد. علاوه بر این، حضور نظامی ایالات متحده باعث افزایش نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک این کشور در منطقه شده است که باعث شد تا نگرانی های در روسیه، چین و ایران بعدها به وجود بیاید.

در واقع، استقرار نیروها در افغانستان و عراق، ایالات متحده را به قدرت برتر در اوراسیا تبدیل کرد. روسیه با درک این موضوع، امروز در نبود امریکا در افغانستان و منطقه، نگرانی های دارد. این نگرانی ها، معلول حضور بیست ساله امریکا در منطقه است. رشد افراط گرایی، قاچاق مواد مخدر، جدایی طلبی، تندوری مذهبی و تروریسم

چند ملیتی، شاخص های اصلی این نگرانی امنیتی و استراتژیک روسیه را در منطقه رقم می زنند .

افغانستان در این میان، به مرکز ثقل این نگرانی ها، بعد از خروج امریکا مبدل شده است. حضور طالبان در قدرت و همپیمانی آنها با بیست گروه تروریست بین المللی که امنیت منطقه و تمام جهان را تهدید می کنند، عطف توجه سیاست های امنیتی روسیه در افغانستان است. اگرچه روسیه با طالبان میانه خوبی داشته است و کماکان با ارتباطات استخباراتی، خواسته از منافع و اتباع خود در افغانستان محافظت کند، اما واقعیت های درونی افغانستان و چالش های طالبان در کنترل گروه های تروریست خارجی همپیمان شان، که مستلزم تضمین قوی مبنی بر عدم تهدید منافع روسیه در افغانستان و منطقه باشد، پیامی تلخ دیگری دارد .

روسیه در ابتدای حضور امریکا در افغانستان، چراغ سبز نشان داد و کماکان به این حضور زمینه های حمایتی لجستیکی و امنیتی را نیز فراهم آورد، اما با گذشت زمان و تقابل با امریکا در دیگر نقاط جهان، این سیاست تغییر ماهیتی یافت و نیت روس ها در برابر امریکایی ها، تغییر یافت .

روس ها با تعمیق روابط خود با طالبان، خواستند کم کم از حضور امریکایی ها در افغانستان کم کنند و راه های برای خروج امریکا بازگذاشتند. امریکا از افغانستان بیرون شد و روس ها و چینی ها به هدف استراتژیک خود رسیدند. حال هم چینی ها و هم روس ها متوجه شده اند که یک افغانستان عاری از امریکا، آن هم بعد از بیست سال حضور نظامی، باقی مانده ای جز یک افغانستان در حال فرو رفتن در هرج و مرج نیست. القاعده که حملات ۱۱ سپتامبر را ترتیب داده بود به سرعت شکست خورد، اما

طالبان که به آنها پناهگاه داده بود، همچنان قدرتمندترین نیرو در کشورند و ظاهراً به زودی به یک دولت مورد حمایت آمریکا در کابل مبدل خواهند شد .

آن چه حتی بیشتر باعث نگرانی است، حضور روزافزون افراط گرایان زیر نام داعش و سایر گروه هایی است که پس از خروج ایالات متحده و متحدانش، همسایگان افغانستان را با چنین مشکلاتی روبه رو کرده است. زیرا امریکایی ها نظم بوجود آورده ژئوپولیتیکی را که خود ضامن آن بودند، با خروج غیر قابل پیش بینی شان، به هم ریختند و عامل اصلی نابسامانی امنیتی را که طالبان و همپیمانان شان بودند، با ملیاردها دلار تجهیزات نظامی، فاتح میدان ساختند .

روس ها متوجه شدند که دیگر نمی توان همانند قبل با طالبان، وارد یک تعامل تاکتیکی شد و منافع خود را حفظ کرد. حالا طالبان با در اختیار داشتن یک قدرت سیاسی در افغانستان، صاحب این کشور شده اند. باید این تعامل به یک سیاست اساسی مبتنی بر چشم انداز استراتژیک رخ بدل کند تا هم بتواند منافع روس ها را در درازمدت تامین کند و هم تضمینی باشد برای یک افغانستان عاری از خطر برای روسیه؛ آن هم در فاز پس از حضور امریکایی ها در منطقه .

روس ها با درک این مهم، تلاش دارند، این سیاست را بیشتر علمی سازند و تمام دستور کارشان، بررسی همه جانبه افغانستان پسا امریکا آن هم در گرو گروه افراطی مانند طالبان و متحدان تروریست شان است .

افغانستان پسا امریکا، افغانستان لانه امن برای تروریستانی است که تنها هدف بعدی آنها، به چالش کشیدن امنیت منطقه آسیای مرکزی نه بل جنوب و غرب آسیا هم چنان خواهد بود .

به طور خلاصه، اکنون افغانستان در حال تبدیل شدن به یک منبع بی ثباتی برای کشورهای آسیای میانه و روسیه است. با وجود تمام جنبه های دیگر آن، طی دو دهه گذشته، حضور آمریکایی ها نیروهای رادیکال افراطی در افغانستان را مهار کرده نتوانست و باعث نشد تا اقتدار مقامات در کابل را تقویت شود، اما این روند روبه افزایش افراط گرایی در افغانستان، پس از خروج آمریکا از این کشور بسیار سریع خواهد شد. در نتیجه، گروه های افراطی فرامرزی مانند داعش، جنبش های اسلامی کشور های آسیای مرکزی و حوزه قفقاز، عرب ها و چیچینی ها، آزادی عمل بیشتری خواهند داشت و به احتمال زیاد، افغانستان را به پایگاهی برای بی ثبات کردن آسیای میانه تبدیل خواهند کرد. این اصل قضیه در خصوص بقدرت رسانیدن طالبان در افغانستان است.

تهدید کشورهای آسیای مرکزی و محیط امنیتی روسیه، می تواند، زنگ خطری برای کل منطقه باشد. روسیه این مسئله را درک کرده است و تلاش می کند اول از طریق تعامل با طالبان، این موضوع را حل کند، اما به هیچ صورت از آمادگی های لازم نظامی در مرز های تاجکستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی هم مرز با افغانستان، غافل نیست و در جنب تعامل سیاسی با طالبان، گزینه های نظامی دفاعی و تهاجمی را جهت دفع هرنوع خطر ناشی از تحرکات گروه های تروریستی در خاک افغانستان را روی میز دارد و اوضاع را با دقت زیرنظر می گیرد. به علاوه، با گذشت سال ها از حضور آمریکا، افغانستان به یک تولید کننده عمده مواد مخدر تبدیل شده است که با عبور از آسیای میانه به بازار اصلی خود یعنی روسیه می رسد.

پس از خروج آمریکا، بعید است تغییری در این وضعیت ایجاد شود. مواد مخدر همانند تروریسم مشکل امنیتی را برای محیط امنیتی کل منطقه آسیای مرکزی بوجود آورده

است. در حالیکه روسیه سال ها است در برابر آن مبارزه می کند و تلاش می کند، تا از اعتیاد میلیون ها جوان روس در این تله خطرناک، جلوگیری کند .

طالبان به اندازه کافی قدرتمند نیستند که بتوانند قدرت خود را در سراسر کشور تثبیت کنند و تضمین های لازم امنیتی را برای روسیه و سایر همسایگان بدهند. یعنی طالبان با وجود ماهیت تروریستی شان، به واقعیت تلخ مبدل شده اند که نمی توان از این واقعیت غافل بود .

از نظر روسیه و آسیای میانه، طالبان باعث مشکل نخواهد شد، مادامی که در درون مرزهای افغانستان فعالیت کند، به افراط گرایان بین المللی پناه ندهند و به قاچاق مواد مخدر روی نیاورند. در حالی که، واقعیت های اصلی چیزی دیگری را نشان می دهند. بنیاد اصلی تغذیه اقتصادی و مالی طالبان، مواد مخدر است و همپیمانی آنها با سایر گروه های تروریست، اساس ساختار جنگی آنها را شکل می دهد. پس چگونه ممکن است طالبان بتوانند برای رضایت خاطر روسیه و سایر همسایگان افغانستان، این دو منبع اقتصادی و نظامی خود را از بین ببرند، آن هم در حالی که تهدیدهای زیاد امنیتی و نظامی در جنب تهدیدهای سیاسی، حاکمیت طالبان را نشانه گرفته و هر دم ممکن است این تهدیدها به چالش های عمده فراروی رژیم شان مبدل شود. اما روس ها، پیش بینی هایی در این خصوص داشته اند. هم روسیه و هم کشورهای آسیای میانه منابع کافی برای مهار تهدیدات نظامی و تروریستی احتمالی از داخل خاک افغانستان را دارند. این منابع شامل نیروهای مسلح ازبکستان و تاجیکستان می شوند که هر دو کشور، هم مرز با افغانستان هستند. پایگاه های نظامی روسیه در تاجیکستان و قرقیزستان و منطقه نظامی مرکزی روسیه که مقر اصلی آن در یکاترینبورگ است، اداره این منطقه را به عهده دارد. همچنین نیروهای مسلح و زیرساخت های قزاقستان را نباید فراموش کرد. هماهنگی این اقدامات می تواند در چارچوب سازمان پیمان امنیت

جمعی که شامل قزاقستان، قرقیزستان، روسیه و تاجیکستان می شود و یا در سطح روابط دوجانبه انجام شود، قابل اعتبار و اتکای اصلی است. همچنین، تلاشی جریان دارد تا همکاری با ترکمنستان که دارای مرزی طولانی با افغانستان است، صورت گیرد.

در این میان، سرویس های اطلاعاتی روسیه با کشورهای آسیای میانه که مرز مشترک با افغانستان دارند و احتمال نفوذ تروریست ها از خاک آنها به طرف روسیه، وجود دارد، باید نقش مهمتری داشته باشند. وظیفه آنها باید بدین ترتیب باشد: جلوگیری از نفوذ افراط گرایان (از جمله کسانی که وانمود می کنند پناهنده هستند) از افغانستان به آسیای میانه و از آنجا به روسیه، سرکوب گسترش ایدئولوژی افراط گرایانه، مبارزه با قاچاق مواد مخدر، که از طریق آن تامین مالی تروریسم صورت می گیرد، جلوگیری از حملات تروریستی و غیره. اهمیت هماهنگی سرویس های اطلاعاتی در چارچوب سازمان پیمان امنیت جمعی، کمتر از هماهنگی نظامی نیست. دبیران شورای امنیت ملی کشورهای عضو و کارمندان آنها باید دائما با یکدیگر در تماس باشند، شاید در قالب ویژه ای که به طور ویژه به مشکلات مربوط به افغانستان اختصاص دارد.

وخت اوضاع در افغانستان تبدیل به آزمونی جدی برای سازمان پیمان امنیت ملی خواهد شد که باید ثابت کند این سازمان می تواند ضامن امنیت منطقه باشد. می توان با تمرینات مشترک جدید، هماهنگی امنیتی بهتر و به اشتراک گذاشتن اطلاعات این سازمان را احیا کرد.

کنترل مرزهای تاجیکستان و ازبکستان با افغانستان بسیار مهم است، به هر حال، این اولین خط دفاعی آسیای میانه و روسیه است. موفقیت سیاست روسیه در افغانستان به درک سریع از وضعیت به سرعت در حال تغییر، بستگی خواهد داشت. برخی زمینه ها در این رابطه وجود دارد، اما باید بیش تر توسعه پیدا کنند. روس ها سخت تلاش می

کنند تا در جنب اقدامات سیاسی، آمادگی های نظامی را نیز مدنظر داشته باشند. بنابراین روس ها به خوبی آگاهند که برای کار نیاز است؛ اقدامات و تحرکات نظامی - امنیتی هماهنگ با تلاش های سیاسی باشد. زیرا برای این سیاست، در واقع، اصل توازن در هر دو سیاست را بوجود آورده و به روس ها دست بازتری در خصوص پیگیری قضایای افغانستان را خواهد داد. اما اگر این بار روس ها اشتباه کنند و روی کارت طالبان و هم پیمانان آنها، حساب باز کنند، دچار اشتباه راهبردی خواهد شد و امنیت اش خواه مخواه با خطرات جدی مواجه خواهد شد.

مخمصه جایگاه افغانستان در معادلات امنیتی منطقه

فهم متعارف از مشکل امنیتی افغانستان در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی چیست؟ چطور می شود از وضعیت بغرنج امنیتی و محیط و ماحول آن، یک توضیح قانع کننده داد؟ و بالاخره چطور می توان یک راه حل معقول برای رفع این چالش امنیتی که در سطوح منطقه ای و جهانی مطرح است پیشنهاد داد؟ این ها محور بحث نوشته کنونی هستند، مخصوصا در شرایط حاضر که تروریسم طالبانی بر افغانستان حاکم است و قدرت ها و بازیگران قدرتمندی مانند ایالات متحده امریکا، هنوز هم نقش به سزایی را در تعاملات و پویای امنیتی منطقه بازی می کنند، تماس روی مسائل امنیتی و تمهیدات آن، ضروری است و می تواند یک فهم عمیق و اکادمیک را به ما بدهد .

باید بدانیم که یک مجموعه امنیت منطقه ای چیست و چه نقشی را در تبیین تعاملات، پویای ها و کنش های امنیتی در یک جغرافیای امنیتی بازی می کند؟

مجموعه های امنیت منطقه ای در اصل از تمهیدات مکتب امنیتی، کپنهاگ است. مفهوم «مجموعه امنیتی منطقه ای (Regional security complex) برای نخستین بار توسط باری بوزان در کتاب مردم، دولت ها و هراس مطرح شد. وی بر این باور است که از آنجا که سطوح تحلیلی ملی و بین المللی نمی توانند برای تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به مناطق مناسب باشند، لذا وجود یک سطح تحلیل میانه برای این منظور ضروری خواهد بود. خود وی منظور از ارئه سطح تحلیل میانه را تلاشی برای پر کردن شکاف میان سطح دولت و سیستم (نظام بین الملل) می داند .

با تغییر روابط بلوک های شرق و غرب و فروپاشی اتحاد شوروی، مجموعه امنیت منطقه ای، نقش خیلی مهمی را در تعاملات امنیتی مناطق ایفا می کرد. نقش و جایگاه افغانستان، همواره محور تمرکز پژوهشگران امنیتی بوده است. تلاش عمده این بوده

است تا با مدنظرداشت ویژگی های مجموعه امنیت منطقه ای، افغانستان در یکی از این کانون های امنیتی، به اساس شباهات و چالش های امنیتی آن گنجانیده شود. این ویژگی ها عبارتند از نزدیکی جغرافیایی، وابستگی امنیتی، گسترش روابط اقتصادی و وجود الگوهای دوستی و دشمنی، وجود چندین دولت مستقل در یک جغرافیای امنیتی که از هم توسط مرزها جدا شده باشند و وجود یک قدرت بزرگ از ویژگی های اصلی یک مجموعه امنیت منطقه ای است. در ضمن باید گفت که مولفه های اصلی ساختار یک مجموعه امنیت منطقه ای از چه قرار است و چطور می توان یک مجموعه امنیت منطقه ای را، تشخیص داد؟ آرایش واحدها و تمایز میان آنها، الگوهای دوستی و دشمنی، توضیح قدرت میان واحدهای اصلی از مولفه های اصلی یک مجموعه امنیت منطقه هستند. تحولات مهمی نیز در تغییر مفاهیم عمده، پیرامون مجموعه امنیت منطقه ای، نقش بسزای داشته است. مسائلی مانند: چند بعدی شدن مفهوم امنیت، منطقه گرایی امنیتی، منطقه گرایی نو، از جمله کنش هایی بوده اند که بر بررسی نظریه های مجموعه امنیت منطقه ای، تاثیر گذاشته اند. اما جایگاه این کشور در مقاطع مختلف تاریخی، چگونه دچار تحول شده است؟

افغانستان در مرحله جنگ سرد، در محور رقابت شرق و غرب قرار داشت و دارای جایگاه بلندی در تعاملات امنیتی میان امریکا و اتحاد شوروی سابق بود. در فاز پس از جنگ سرد، با از دست دادن اهمیت استراتژیک خود، این کشور به فراموشی مطلق سپرده شد و در لجنزار بازی های استخباراتی، فرو رفت و از هم پاشید. حوادث امنیتی و تعاملات متعاقب آن و با دوباره بازیابی جایگاه و اهمیت خود این کشور، پس از یازده سپتامبر در کانون توجه قدرت های بزرگی مانند ایالات متحده قرار گرفت و اهمیت استراتژیک یافت. زیرا امریکا و متحدانش با طرح خاورمیانه بزرگ، این کشور را الگوی

تغییرات بعدی ساختند و اهداف دموکراتیک سازی جهان اسلام، براندازی دولت های ضد امریکا، تامین امنیت اسرائیل و تضمین امنیت انرژی را در سر خط کار قرار داد .

سرنگونی دولت صدام حسین در عراق، بهار عربی و سایر تعاملات امنیتی، مجموعه امنیت منطقه ای خاور میانه را به شدت متاثر ساخت و دچار تحول عمیقی کرد که نمی توان نقش افغانستان را در آنها، نادیده گرفت. سپس، پس از کاهش حضور نظامی امریکا - گسترش روابط فرهنگی و تاریخی - مجموعه امنیت منطقه آسیای مرکزی با افغانستان، این کشور در محاق نگرانی های امنیتی کشورهای آسیایی قرار گرفت و در حال حاضر که طالبان در افغانستان حاکم هستند، این نگرانی فزونی بیشتر یافته است .

بازی با کارت تروریسم و تحت تاثیر قرار دادن امنیت و سیاست آسیای مرکزی از افغانستان، در واقع نقطه اوجی تنش در تعاملات امنیتی و پویش های متعاقب آن در مجموعه امنیت منطقه ای است .

در جنب این تحولات، تاثیر تنش هند و پاکستان و تاثیر آن بر وضعیت افغانستان، این کشور را شامل مجموعه امنیت منطقه ای جنوب آسیا ساخته است و جزء غیر مجزای آن نشان می دهد .

در بحبوحه این تاثیرپذیری های که از تمایلات استراتژیک و اکونومیک چین و تاثیر آن بر وضعیت افغانستان، منشاء می گرفت، افغانستان نیز نمی تواند از تعاملات و پویش های امنیتی مجموعه امنیت منطقه ای مستقل چین، جدا حساب شود. چین در همسایگی افغانستان، بازیگر قدرتمند منطقه ای و جهانی است که توان اقتصادی و نظامی و تکنولوژیکی آن، هیچ امکان گریز افغانستان را از تاثیرپذیری آن، نمی گذارد. پس همین جاست که مسئله چهار رویکرد معمول در زمینه بررسی جایگاه افغانستان در مجموعه امنیت منطقه ای مطرح می شود. این چهار رویکرد عبارتند از مجموعه

امنیت منطقه ای جنوب آسیا، مجموعه امنیت منطقه ای آسیای مرکزی، مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه، قرار دادن افغانستان به عنوان دولت عایق که هر کدام افغانستان را در لایه جدیدی از تحلیل ها و بررسی قرار می دهند .

پیوند و مشابهت های نزدیک افغانستان با توجه به وضعیت امنیتی بغرنج آن و وجود عناصر مشابه کننده، افغانستان را از لحاظ ماهیت امنیتی آن، در چهار مجموعه امنیت منطقه ای قرار می دهد که ذیلا به تشریح مختصر آنها خواهیم پرداخت تا معلوم شود که آیا افغانستان پسا امریکا، شامل کدام یک از مجموعه های امنیت منطقه است و یا هر یک عنصر جدا از تعاملات آنها، محسوب می شود؟

الف: افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای جنوب آسیا

افغانستان با مدنظرداشت خصوصیاتش مانند نزدیکی جغرافیایی، گسترش روابط اقتصادی، وابستگی امنیتی، وجود الگوهای دوستی، در زمان حضور امریکا در این کشور، در مجموعه امنیت منطقه ای جنوب آسیا قرار می گرفت. قرار دادن افغانستان در مجموعه امنیتی منطقه ای جنوب آسیا، به اساس وجوه تشابه آن صورت می گرفت. اما حال که حضور امریکا در افغانستان نیست و افغانستان نقشی در اهداف راهبردی و ژئوپولیتیک امریکا ندارد و از سوی دیگر، پاکستان به عنوان یکی از کلیدی ترین بازیگران امنیتی در جنوب آسیا، حضور فعال در افغانستان دارد و از طالبان حمایت می کند، خیلی ها فراتر رفته اند .

هند دیگر حضوری در افغانستان ندارد و پاکستان ظاهرا برنده میدان شده است. وابستگی امنیتی میان افغانستان و پاکستان رنگ باخته و الگوهای دوستی، جایگزین الگوهای دشمنی شده است. اتصال جغرافیایی افغانستان با پاکستان مخصوصا بعد از حضور فعال و قدرتمند پاکستان در رژیم پاکستان، تحت کنترل در آوردن اقتصاد

افغانستان توسط پاکستان به جای گسترش همکاری های اقتصادی، تحلیل وضعیت را اندکی دشوار کرده است .

افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای جنوب آسیا را چه پیوند می دهد و چگونه می توان با مطالعه چالش ها و فرصت های مشترک امنیتی، به یک فهم متعارف از پیوند امنیتی میان افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای جنوب آسیا رسید؟

در پاسخ باید گفته شود که عناصر متقابل زیادی در هماهنگی های امنیتی میان افغانستان و این مجموعه امنیت منطقه ای وجود دارد که مجموع از فرصت ها و چالش ها را به میان آورده است. مثلا پیوندهای خویشاوندی و وجود مشترکات زبانی و فرهنگی میان افغانستان و پاکستان و افغانستان و هندوستان و پیوند مشترک متقابل فرهنگی این دو کشور با افغانستان، وجه مشترک امنیتی را به میان آورده است. اختلافات ارضی و مرزی میان افغانستان و پاکستان به سر خط فرضی دیورند، پاکستان و هندوستان روی مسئله کشمیر، مواد مخدر و تروریسم و روند روبه رشد تندروری مذهبی در افغانستان و پاکستان، الگوهای دوستی و دشمنی که یکی از مشخصه های اصلی یک مجموعه امنیت منطقه ای است، وابستگی امنیتی متقابل و منافع مشترک اقتصادی، توانسته است پیوندهای عمیق امنیتی، سیاسی و اقتصادی را میان حوزه جنوب آسیا و کمربند امنیتی متصل آن و افغانستان بوجود آورد .

حالا غیبت امریکا ظاهرا به پاکستان میدان بیشتر داده است تا علی رغم نارسایی ها و مشکلات اقتصادی، رقابت شدید با هندوستان و دنبال کردن اهداف راهبردی و عمیق استراتژیک، در میدان افغانستان یکه تازی کند .

ب: افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای آسیای مرکزی

آسیای مرکزی به شدت از تحولات و دینامیک امنیتی در افغانستان متأثر است. سه بلای عمده (تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جدایی طلبی) که در واقع شالوده اصلی نگرانی های امنیتی را برای کشورهای آسیای مرکزی می سازند، عمدتاً منبع و منشأ از افغانستان می گیرد.

این کشور در سایه تحولات یک سال اخیر، محل امنی برای مختل ساختن امنیت آسیای مرکزی شده است.

قاچاق مواد مخدر، افغانستان را همواره در سرخط نگرانی های امنیتی کشورهای همسایه آسیای مرکزی قرار داده است. تقریباً نود درصد از قاچاق مواد مخدر از افغانستان به آسیای مرکزی می شود. شبکه های قاچاق مواد مخدر، مسیر افغانستان را هم از حیث محل ترانزیت و هم به مثابه جغرافیای کشت آن، استفاده می کنند. در اصل نگرانی های اصلی کشورهای آسیای مرکزی، از درک تمویل تروریسمی است که جغرافیای امن و عقبه استراتژیک آن افغانستان و منبع تمویل مالی آن، مواد مخدر است. در جنب آن، ناامنی و بی ثباتی افغانستان، برای کشورهای آسیای مرکزی، یکی از نگرانی های عمده است.

به قدرت رسیدن طالبان، الهامی خوب بود برای سایر گروه های تروریست خارجی که هدف بعدی آنها آسیای مرکزی است. جدایی طلبی، افراط گرایی و تندروی مذهبی، از جمله پایه های بنیادی و نکته اساسی در درک تهدیدات کشورهای آسیای مرکزی از درک افغانستان است.

مجموعه امنیت منطقه آسیای مرکزی، یک کمر بند به شدت تحت تاثیر دیدگاه های نظامی و ضد تروریستی شانگهای است. پیمان شانگهای همواره در مورد قوت یابی

تروریسم در افغانستان، نگرانی دارد و در اصل منشاء نگرانی کشورهای آسیای مرکزی هم، شدت گرفتن حملات تروریستی به خاکشان است .

اصل مسئله اقتصادی و پیوند ناگسستنی آسیای مرکزی با افغانستان و ارتباط آن با تجارت در حوزه جنوب آسیا، از احادترین موضوعات است. دید تجاری منطقه برای استفاده از مسیر افغانستان، همواره با رقابت های سیاسی و امنیتی خلاصه می شود. به همین ملحوظ است که افغانستان را دروازه هر نوع تحول اقتصادی، سیاسی و امنیتی در آسیای مرکزی تصور می کنند .

اگر قاچاق مواد مخدر، ناامنی و بی ثباتی در افغانستان و افراط گرایی دینی در این کشور، وجود نداشت، این وابستگی اقتصادی، به مراتب ارجحیت خاصی در منطقه داشت، اما حالا که وضعیت تغییر کرده و نیاز است تا تعاملات امنیتی در سرخط کار قرار داده شود، وابستگی امنیتی آسیای مرکزی و افغانستان، بسیار زیاد است .

سرحداث طولانی، خطر سرایت تروریسم بین المللی را هر لحظه گسترش می دهد. دولت های آسیای مرکزی از این موضوع اطلاع دارند و نگرانی اصلی هم، همین است که گسترش دامنه ناامنی و تبدیل این کشور به محل امن تروریست های چند ملیتی، آسیای مرکزی و امنیت و ثبات آن را تهدید می کند .

ج: افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه

موضوعاتی که افغانستان را با مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه پیوند می دهد مسائلی مانند فرهنگی - دینی، مسائل زیست محیطی، مسائل سیاسی - امنیتی، مسائل امنیتی - نظامی هستند. فرهنگ اسلامی و عقاید مذهبی، مسائل زیست محیطی مانند اثرات مخرب جنگ در خاورمیانه و افغانستان و تاثیر متقابل آن بالای همدیگر، تبعات تعاملات و دینامیک امنیتی سیاسی مبنی بر تغییرات سیاسی در نظام های خاورمیانه و

تاثیر این تحولات سیاسی بر وضعیت افغانستان، چالش های زیادی را به وجود می آورد، در حالی که مشترکات و وجه وفاق در تحلیل وضعیت امنیتی افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه، قابل بحث است .

به هر حال دینامیک امنیتی موجود و پوتانسیل عناصر مخرب پیرامون افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه، بر همدیگر تاثیر قابل لمسی گذاشته اند. متخصصان مسائل خاورمیانه بارها ویژگی های خاورمیانه را مورد بررسی و مطالعه قرار داده اند، مفروض همه آنها این بوده که خاورمیانه واحد سیاسی - استراتژیک خاص و مجزایی است. اما برخی دیگر از محققان مسائل منطقه معتقدند که طی سال های اخیر به خصوص بعد از پایان جنگ دوم خلیج فارس، خاورمیانه، از یکپارچگی سابق خارج شده و گرایش های گریز از مرکز در منطقه سرعت گرفته است .

چالش های اساسی مجموعه امنیت منطقه خاورمیانه و تاثیر آن بر وضعیت افغانستان مواردی مانند تروریسم، نبود یکپارچگی سیاسی در میدان دولت های خاورمیانه و وجه مشترک بی ثباتی میان افغانستان و این مجموعه امنیت منطقه ای، اختلافات مذهبی (شیعه و سنی)، مناقشه اعراب و اسرائیل که افغانستان را خواه ناخواه از لحاظ عقیدتی درگیر آن می سازد، هستند .

تروریسم افغانستان که تمام منطقه را به آشوب کشیده است، چوب سوخت آن از خاورمیانه تامین می شود. مهمتر از آن، تفکر افراطی که به جریان های مذهبی و جهادی افغانستان، جان داده از خاورمیانه وارد شده است .

تروریسم و شعاع آن، محصول یک مقطع تاریخی سیاسی است. در این دوره، چندین تفکر سیاسی - مذهبی در ایران، تونس، ترکیه، مصر، سوریه و عراق، ظهور کرده اند که جانمایه اصلی تضادهای سیاسی و نظامی در منطقه بوده است .

خاورمیانه در اصل، منبع و میدان اصلی "طرح خاورمیانه بزرگ" به رهبری امریکا بود که بواسطه آن دو هدف عمده را تعقیب می کرد. این دوهدف عمده عبارت از تامین امنیت اسرائیل در میان اعراب در یک فضای متخاصم تاریخی و اطمینان از تداوم تامین نفت برای امریکا بوده است. به نظر می رسد هر دو هدف کماکان به دست آمده است. اما پیوست این طرح، دموکراسی سازی دنیای عرب و تعمیم ارزش های دموکراسی امریکایی بود که امریکا با حضور در افغانستان و تصفیه حساب با ایران و دولت مخالف آن، در تلاش بود تا این ارزش ها را عمومیت بخشد. در ضمن آن، نبود یکپارچگی سیاسی در میان اعراب و اوضاع متشنج خاورمیانه، همواره امریکا را از حیث یک دولت میانجی، وارد میدان ساخته است.

تضادهای فکری، مذهبی، سیاسی و نظامی و تقابل منافع اقتصادی دولت های خاورمیانه این وجه را بیشتر نمایان می سازد که همواره نفوذ امریکا در منطقه بوده که شرایط را برای یک ثبات نسبی مساعد ساخته است. حال آن که این شرایط ثابت نبوده و تحولاتی را تجربه کرده است. اما مهمترین وجه ارتباط میان مجموعه امنیت منطقه خاورمیانه و افغانستان، در تشدید تضادهای مذهبی میان ایران و عربستان بوده است. هر دو قدرت متخاصم و دشمنان تاریخی (فارس و عرب) برای سالیان متمادی در یک تضاد فکری و سیاسی عمیقی، به سر برده اند. اثرات این تضاد فکری عمیق، به وضعیت افغانستان کماکان اثر گذار بوده است. گروه های نیابتی هر دو با امکانات وسیعی مالی، از جمله عوامل مخل امنیت و تاثیرگذار بر دینامیک امنیتی افغانستان و ماحول آن بوده اند. به این لحاظ هرگاه از خاورمیانه حرف زده می شود، افغانستان را نمی توان جدا از تبعات و اثرات دانست.

د: افغانستان و مجموعه امنیت منطقه ای

کمر بند امنیتی مستقل چین قدرت های بزرگ منطقه ای مانند چین با چشم انداز تازه ای به قضایای افغانستان می نگرند. این چشم انداز تازه، معلول اوضاع افغانستان پسا آمریکا و به قدرت رسیدن طالبان در این کشور است. از همین رو چین با دید استراتژیک، سعی دارد تا اوضاع افغانستان تحت کنترل طالبان را به نفع خود، مدیریت کند. اگر پکن در دراز مدت نتواند اوضاع افغانستان را مدیریت کند، ناگزیر در نقش فعال خود پیرامون وضعیت امنیتی در افغانستان، تغییر مسیر می دهد اما این تغییر مسیر تأثیری روی وجوه دیگر روابط این کشور با طالبان نخواهد گذاشت.

چین از زمان خروج آمریکا از افغانستان، با دید اقتصادی بارزتر و نگاه امنیتی عمیق تری پیشرفت وضعیت در افغانستان را رصد می کند. به همین دلیل با طالبان از ابتدای امر، تعامل توأم با صبر استراتژیک را سرخط سیاست های خود قرار داد. نگاه راهبردی چین، علاوه بر تعامل با طالبان، نفوذ در جامعه افغانستان در درازمدت است. چین تلاش می کند تا علاوه بر حفظ روابط تاکتیکی با طالبان، از گسترش تروریسم در مرزهای غربی خود، جلوگیری کند. از همین رو تعامل چین با طالبان، یک تعامل حفظ وضع موجود و اعتقاد به گسترش این روابط بر اساس نیازهای زمان معرفی شده است. چین در عین حال ضمن حفظ یک موضع میانه در سطح بین الملل، نگاه ویژه ای را برای کنار زدن سایر بازیگران در افغانستان با هدف مقابله با تهدیدها و نیز ایجاد فرصت های جدید دارد، اما پکن به خوبی بر این واقعیت واقف است که این کار هزینه هایی در بر دارد. پکن نگاه خود را در افغانستان پسا آمریکا، غیرژئوپلتیک عنوان می کند تا حساسیت های روسیه و غرب برانگیخته نشود؛ اما به خوبی می داند که در مراحل بعدی از تکامل بازیگری خود در منطقه، به ناچار در تنش های ژئوپلتیکی منطقه بخصوص افغانستان حضور خواهد داشت. این تنش های ژئوپلتیکی، ممکن است چین را مجبور به واکنش

نظامی و امنیتی شدید در قبال وضعیت امنیتی افغانستان کند و شاید زمینه را برای حضور نظامی چین در افغانستان مساعد سازد، چون چین از ناحیه همسایگان خود به شدت تحت نگرانی امنیتی است و افغانستان تحت کنترل طالبان و گروه‌های تروریستی بین‌المللی، ظرفیت آن را دارد تا به پاشنه آشیل امنیتی چین در آینده مبدل شود. بنابراین می‌توان ارزیابی کرد که چین امروز و نحوه تعامل آن با طالبان، صرفاً یک نگاه تاکتیکی و از روی مجبوری است و گرنه چین کمونیست با دیدگاه به شدت دین ستیزانه خود، چگونه حاضر شده تا قدرت به شدت افراطی مذهبی طالبان را، به عنوان مولف خود بپذیرد و با آن تعامل داشته باشد؟ بر این اساس، با نظرداشت محیط‌های پیرامونی چین، می‌توان این‌طور ارزیابی کرد که این کشور به افغانستان تحت کنترل طالبان - به عنوان یک قطعه از پازل منطقه‌ای می‌نگرد که نقش آن در تخریب پروژه‌های اقتصادی چین که بخش عمده آن از آسیای مرکزی می‌گذرد و امنیت افغانستان، بر آن تاثیر بی‌چون و چرایی دارد - چندان خوشبین نیست. از سوی دیگر، چون محیط پیرامونی چین در حوزه دریایی و خشکی، به یکی از پاشنه‌های آشیل این کشور برای آسیب‌پذیری در مقابل غرب و رقبای منطقه‌ای او تبدیل شده، بنابراین ایجاد و بزرگ‌تر شدن تنش و معضل در مرز این کشور با افغانستان به معنای ایجاد چالش جدید برای چین امروز است.

تحولات هنگ‌کنگ و تایوان در داخل، بی‌ثباتی‌ها در میانمار و عدم قطعیت در سریلانکا، تنش در دریای چین جنوبی و نیز ائتلاف‌سازی‌های ژاپن و کره، شرایط دشواری را در محیط آسیایی چین پدید آورده است. پس ایجاد تنش در مرز غربی این کشور، در حال حاضر و با نظرداشت وضعیت موجود، برای این کشور، ناخوشایند است.

چین با نگاه توأم با شک به طالبان، از یک سو خواستار حفظ روابط با این گروه است و نمی‌خواهد ارتباط لرزان و شکننده خود را با این گروه که قدرت سیاسی را در افغانستان

دارد، قطع کند و از سوی دیگر، می‌خواهد رفاقت با این گروه را با گزینه‌های محتمل دیگر، معاوضه کند زیرا پکن از عواقب استحکام پایه‌های نظام طالبانی که در حال حاضر الهام بخش موفقیت برای سایر گروه‌های منطقه شده به خوبی آگاه است و قصد ندارد کاری کند که گروه طالبان، قهرمان میدان افراط‌گرایی و تروریست معرفی شود و با الهام از این گروه، درد سر تازه‌ای در منطقه به وجود آید. اما این معاوضه، زمان و هزینه بیشتری برای چین خواهد داشت. پس به نظر می‌رسد این کشور، دینامیک تهاجمی و تحریک‌آمیز در محیط پیرامونی خود را که بیشتر متأثر از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان است، به عنوان یکی از قطعه‌های پازل امنیتی می‌بیند و درصدد تعریف بازیگری هژمونیک برای خود در این منطقه به نحوی است که تهدیدی را در کوتاه و میان‌مدت از جانب آن مشاهده نکند. این رویکرد می‌تواند در بلندمدت افغانستان را به عنوان فضای تداوم ژئوپلتیک پیرامونی چین و حوزه منافع استراتژیک این کشور مطرح کند. بنابراین افغانستان تحت کنترل طالبان، دردسری است که چین به هیچ صورت خواستار تحکیم پایه‌های آن در درازمدت نیست و می‌خواهد با اندک تحول در وضعیت موجود، جایگزینی برای آن پیدا کند. شاید یکی از دلایلی که تا امروز رابطه میان چین و طالبان را تداوم بخشیده، توصیه‌های آی‌اس‌آی باشد. اما این وضعیت نمی‌تواند برای درازمدت ادامه پیدا کند و ممکن است چین با تداوم وضع موجود، با چالش‌های امنیتی مواجه خواهد شد. چیزی که پکن در هیچ صورت، خواستار آن نیست. اگر سیاست‌گذاران چین همه موافق باشند که ثبات در افغانستان، یکی از منافع مهم چین است بر سر شدت خطری که بی‌ثباتی افغانستان بر امنیت چین، تحمیل می‌کند، دچار اختلاف نظر می‌شوند.

بیشتر متخصصان موافقند که خطر سرریز مستقیم تروریسم از افغانستان به چین، بسیار زیاد است. چین و افغانستان دارای مرز فقط ۹۲ کیلومتر هستند اما تحولات و

دینامیک های امنیتی در هردو کشور، چین را از قوت گرفتن گروه های تروریستی به شدت نگران کرده است. وخیم تر شدن اوضاع امنیت در افغانستان پس از به قدرت رسیدن طالبان و نضج گیری گروه های تروریستی در این کشور، خطر امنیتی را برای چین، هم افزایش می دهد .

برخی تحلیل گران چینی استدلال می کنند که عقب نشینی امریکا و متحدانش و سقوط غیر منتظره دولت جمهوری، فرصتی در اختیار گروه های معارض اویغور قرار داده است که همکاری گروه های تروریستی دیگر را برای هدف شان جلب کنند یا این که این گروه ها شاید اجازه بدهند که افغانستان، پایگاهی برای مبارزان اویغور بشود، زیرا طالبان پاکستان و افغانستان با اویغورها همدل هستند. پس این موضوع برای اویغورها، فرصتی را پیش می کشد که می توان آن را تهدید مستقیم به امنیت ملی چین دانست .

قدرت افراط گرایی و تروریسم مذهبی همچنان در حال افزایش است. در سال های اخیر، گروه های جاافتاده ای مانند جنبش اسلامی ازبکستان، حزب تحریر اسلامی و جنبش اسلامی ترکستان شرقی (نامی که گاهی برای حزب ترکستان شرقی به کار می رود) فعالیت هایشان را ادامه داده اند .

در عین حال، سازمان های افراط گرای جدیدی هم در حال ظهور هستند. اما به طور کل، موضوعاتی که افغانستان را با کمربند مستقل امنیتی چین وصل می کند موضوعاتی مانند تروریسم و افراط گرایی، قاچاق مواد مخدر از افغانستان به منطقه و جهان، منابع زیرزمینی افغانستان که چینی ها به شدت به آن علاقمند هستند، منافع مشترک اقتصادی و امنیتی میان افغانستان و چین در صورتی که یک دولت قانونی و مشروع در افغانستان حاکم شود، تحمیل ایدئولوژی چینی که گمان می رود چینی ها آن را در سرخط کار خود قرار داده و از جغرافیای ماورای خود، روند تحمیل و تعمیم آن را شروع

کند، نقش امنیتی اثر گذار افغانستان به وضعیت و آینده تعقیب ابر پروژه یک کمربند یک جاده و امنیت کشورهای آسیای مرکزی به عنوان شاهرگ اقتصادی برای چین که افغانستان را نمی توان از تحلیل آن جدا دانست .

مجموع عوامل باعث می شوند تا چین در یک وضعیت ناگوار امنیتی از درک رشد تروریسم در افغانستان قرار گیرد. این کشور به ناچار، داخل روندهای امنیتی پیرامونی خود می شود که افغانستان جزئی از این کشورهاست. بنابراین در حال حاضر، با مدنظر داشت روند رشد تروریسم و تشدید خطرات آن از افغانستان بالای منطقه، گمان می رود که کمربند امنیتی چین جایگاه آینده افغانستان در تعاملات امنیتی و دینامیک برخاسته از آن باشد.

آغاز جنگ استخباراتی امریکا و روسیه در آسیای میانه

قرار گزارش ها، امریکا شبکه های استخباراتی خود را در آسیای میانه گسترش می دهد. این خبر پس از آن نشر می شود که وضعیت نظامی و سیاسی شمال افغانستان بعد از ولایت های پنجشیر و بغلان، در استان بلخاب نیز به وخامت گراییده است.

در ظاهر نشان داده می شود که امریکا نگران وضعیت فعلی در افغانستان است و می خواهد با ایجاد شبکه های استخباراتی و سرمایه گذاری روی منابع انسانی، وضعیت در افغانستان را زیر نظر داشته باشد، اما واقعیت این است که اگر امریکا علاقه ای به وضعیت افغانستان و کنترل آن داشت، این کشور امروز در دامن تروریسم بین المللی پرتاب نمی شد. پس می توان حدس زد که هدف از این کار، تشدید بحران تروریسم در شمال افغانستان است تا علاوه بر خلق چالش های امنیتی برای کشورهای آسیای میانه، جمهوری خلق چین را نیز ناامن کند.

تعدد و تجمع نیروهای نیابتی تروریست که اکثرشان را تروریست های خارجی شکل می دهد، چالش عمده فراروی امنیت مناطق آسیای مرکزی و همجواری های چین خواهد بود.

در حال حاضر، گفته می شود که امریکا هیچ نقش نظارتی بر وضعیت افغانستان ندارد، اما این کشور تلاش است تا برای مبارزه با گروه های تروریستی در افغانستان به جلب همکاری کشورهای آسیای میانه برآید تا بدون داشتن پایگاه نظامی در آنجا، به کمک منابع استخباراتی کشورهای ازبکستان و تاجیکستان بر فعالیت گروه های تروریستی در افغانستان نظارت داشته باشد. دلایل زیادی را در این خصوص می توان برشمرد: اولین علت، تمایل این کشورها به همکاری با امریکا در زیر چشمان مراقب روس ها در آسیای میانه، وضعیت غیرقابل پیش بینی افغانستان است. جنرال مایکل کوریلا، فرمانده ستاد

مشترک نیروهای امریکایی و مسئول حوزه آسیای میانه اخیراً به آسیای میانه سفر کرده بود. او به واشنگتن پست گفت: "این کشورها سه نگرانی عمده دارند: افغانستان، افغانستان و افغانستان". اما امریکا به خوبی آگاه است که گزینه بهتری نسبت به طالبان و بدنه اصلی آن، تروریست های خارجی که در قالب امارت طالبان، جایگاه پرنفوذی دارند، نخواهد داشت. این وضعیت به گونه عمدی و بر اساس یک برنامه از قبل طرح شده، پیش آمده به دنبال خروج ناگهانی و پرشتاب امریکایی ها و متحدان غربی آن و سقوط غیر منتظره دولت جمهوری در افغانستان و فروپاشی کلی نیروهای مسلح آن بوقوع پیوسته است. امریکا در تلاش است با استفاده ابزاری از نیروهای مزدور و نیابتی جنگجویان و تروریستان خارجی، زمینه را برای آشوب بیشتر در منطقه مجاور آسیای مرکزی و چین خلق کند و این کشورها را با چالش های امنیتی ناشی از حضور گسترده تروریسم بین المللی، مواجه کند. زیرا کشورهای آسیای میانه نگرانند که داعش و القاعده با استفاده از بیچارگی و فقر مردم، در افغانستان حضور خود را گسترش دهند و منطقه را ناامن کنند. این نگرانی دستکم در مورد ازبکستان باعث شده است که مقامات این کشور از امریکا و دولت های دیگر بخواهند که سطح تعامل خود را با طالبان افزایش دهند و "رفتار این گروه را از طریق دیپلماسی و تعامل تغییر دهند". این سیاست از ابتدای قدرت گرفتن گروه طالبان در اوایل سال های ۲۰۰۷ اشتباه بوده و کشورهای آسیای میانه نظیر ازبکستان، در تلاشند تا با ایجاد روابط با این گروه، زمینه های خطرات ناشی از تروریسم بین المللی را در منطقه کاهش دهد.

اگرچه این اقدام امریکایی فرصتی برای «متوازن» کردن نفوذ روسیه در آسیای مرکزی عنوان شده است، اما به گونه ظاهری این اقدام را امریکایی ها راهی برای همکاری های امنیتی و ضدتروریسم گفته اند و تلاش دارند تا کشورهای آسیای مرکزی را با فریب و

نیرنگ از چتر امنیتی روسیه بیرون کنند و به نفوذ سنتی امنیتی و سیاسی روسیه در این مناطق، صدمه وارد کنند .

با این حال دور از انتظار نیست که امریکا در دوره های بعدی مذاکرات خود با کشور های آسیای میانه، با مشوق های مالی کم ارزش و ایجاد روابط استخباراتی با کشورهای آسیای مرکزی، مخصوصا همسایه های شمالی افغانستان، از زمینه های درز اطلاعات در خصوص برنامه های امنیتی روسیه در قبال این گروه ها آگاه شود، زیرا امریکا برای جلب همکاری این کشورها کمک های محدود نظامی را ارائه کرده است. چنانچه، امریکا قرار است در سه سال آینده ۶۰ میلیون دلار به تاجیکستان کمک کند. زیرا مقامات امریکایی تصور می کنند که کشورهایمانند تاجیکستان و ازبکستان با توجه به «روابط و شبکه های عمیق شان در افغانستان، اطلاعات ارزشمندی را درباره تهدیدهای تروریستی در افغانستان در اختیار امریکا قرار می دهند. اطلاعاتی که به این منجر می شود که امریکا با استفاده از این گروه های تروریستی، زمینه های به چالش کشیدن کشورهای آسیای مرکزی و نفوذ در جغرافیای سنتی را در قدم نخست و به تعقیب آن زمینه های ناامن سازی و ایجاد خطرات امنیتی را برای کشورهای فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین مساعد سازد. اما روس ها که در راس این برنامه های امنیتی قرار دارند، از تحرکات توأم با اقدامات بعدی و مغرضانه امریکا در این منطقه آگاه هستند، یا اینکه مانع ایجاد و شکل گیری هر نوع تفاهم استخباراتی در عرصه تبادل اطلاعات می شوند و یا اینکه ضد حمله استخباراتی، تلاش می کنند تمام برنامه های امریکا برای درز اطلاعات استخباراتی را رصد کنند .

در این جا این نکته قابل ذکر است که قاعده ای در بازی های استخباراتی وجود دارد که بنام "اطلاعات گمراه کننده" یاد می شود و می تواند مصداق در این زمینه باشد. دوم ترس امریکا از حساسیت روس ها در خصوص این سرمایه گذاری است. روسیه به هیچ

صورت اجازه نخواهد داد تا حوزه سنتی نفوذ آن، به این آسانی در دامن امریکا سقوط کند و با تهدیدهای جدی تر از جانب مرزهای جنوبی خود مواجه شود. این مسئله را امریکایی ها به خوبی می دانند و نگرانی های هم در این خصوص دارند. این نگرانی ها بیشتر بر می گردد به تلاش های جدی روسیه برای قطع و سبوتاژ هر نوع تعامل احتمالی استخباراتی و اطلاعاتی میان امریکایی ها و کشورهای آسیای مرکزی. چنانچه مقامات این کشور بارها گفته اند که سرمایه گذاری های کوچک واقعاً برای تقویت روابط مفیدند و آنها با اتکا به این سرمایه گذاری ها، تلاش می کنند تا جای پای در حوزه آسیای مرکزی داشته باشند. آنها علت عدم کمک های بزرگ را در خشم روس ها خلاصه می کنند که ممکن است بتواند در ایجاد این روابط و تعامل استخباراتی، خدشه وارد کند و آن را به طور کامل برهم زند .

علت سوم و نهایی درز و ایجاد اختلاف میان کشورهای آسیای مرکزی با فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین است که به علت نگرانی های مشترک امنیتی، از این یک موضع به ظاهر مشترک امنیتی علیه تهدیدهای برخاسته از قوت گیری گروه های تروریستی است که در خاک افغانستان و پاکستان تغذیه شده و شامل برنامه های کلان بر تخریب روند امنیتی در این منطقه است .

بنابراین اگر چنین تعامل میان امریکا و کشورهای آسیای مرکزی شکل بگیرد، از یک طرف امنیت مرزهای جنوبی فدراسیون روسیه با خطر مواجه می شود و از سوی دیگر، تروریسم بین المللی در منطقه هارتلند که سرشار از منابع طبیعی زیرزمینی است، نهادینه می شود و این کشور می تواند با بهره گیری از فضای ملتهب امنیتی و حضور گروه های تروریستی، به استخراج و بهره گیری از آن پردازد. منطقه ای که هنوز از منابع طبیعی فراوان دست ناخورده بهره مند است و هدف بعدی در جهت ارضای خواست های اقتصادی امریکا خواهد بود.

مخمصه سه بازیگر، سه سناریو در آینده

پیگیری حوادث اخیر، ما را به این نتیجه می رساند که چیزی های در زیر پوست حوادث در جریان است که نمی تواند بر وضعیت افغانستان، بی تاثیر باشد. این حوادث را اگر مانند مهره کنار هم بگذاریم، تسلسل منطقی پیدا می کنند. به گونه ی که هر کدام با دیگری (یکی ماقبل و یکی ما بعد) ارتباط ارگانیک دارند. خصوصیت یک تحلیل خوب این است که شما حوادث قبلی و بعدی را با یافتن سرخ و رشته های ارتباطی، با هم پیوند بزنید و وضعیت موجود را در روشنایی آن، تحلیل و حلاجی کنید. اگر توانستید چنین کاری را بکنید، به یقین که توانسته اید مقرون ترین تحلیل و ارزیابی را نسبت به وضعیت، انجام دهید .

حوادث افغانستان، پیشینه ی تاریخی دارند. از زمان بازی بزرگ، جنگ سرد، مرحله پسا جنگ سرد و تحولات سال ۲۰۲۱، همه باهم در یک نقطه متحد می شوند. این نکته در واقع، رخ اصلی و ماهیت کلی یک موضوع را روشن میسازد و یک سوال را در جنب آن، مطرح می کند که ریشه اصلی بحران در افغانستان، چه است و چرا این کشور همواره محور بازی های کلان قدرت های بزرگ و منطقه ای، انتخاب می شود؟ پاسخی را که تاکنون یافته اند این است که موقعیت جغرافیایی افغانستان، پیوند این جغرافیا با ژئوپلیتیک انرژی، همسایگی با قدرت های رقیب غرب، ترکیب نامتجانس قومی، فقدان دانش سیاسی و سنتی بودن این جامعه، آن را به میدان خوب رقابت میان قدرت های بزرگ و منطقه ای مبدل ساخته است. ما در هر تحلیل باید این موضوع را مدنظر داشته باشیم. جغرافیای ما، منبع اصلی بحران است. ولی چون ما قادر به استفاده از ابزار و منابع این جغرافیای و پیوند آن با سیاست نبوده ایم و نتوانسته ایم از طریق دانش شناخت، کسب، بهره برداری و حفظ منابع جغرافیایی قدرت، در مناسبات

فروملی، ملی، منطقه ای و جهانی از آن بهره برداری مناسب کنیم و یک تعامل مثبت را در جهت دستیابی به یک تعامل و همکاری موثر به آن دست یابیم، بنا ناکام استیم. به همین لحاظ شکست و ریخت های فراوانی را در مسیر تاریخ تجربه کرده ایم. حوادث اخیر و سقوط یک بارگی افغانستان به دامن تروریسم بین المللی، نشانه ی از این دست ضعف ها است .

در حال حاضر که طالبان و تروریستان حامی شان بر افغانستان حاکم شده اند، چه طرح هایی در جریان است؟ پلان به قدرت رساندن تروریسم طالبانی، ایجاد اغتشاش و برهم زدن نظم امنیت منطقه ای برنامه اصلی است. طالبان برنامه های فراتر از جغرافیای افغانستان را تطبیق می کنند. فعال شدن دوباره امریکا در میدان افغانستان، نشان میدهد که طالبان نتوانسته اند به تنهایی این پروژه را پیش ببرند و امریکا به ناچار دوباره وارد میدان شده است. این ادعا مبتنی بر سیر حوادثی است که در چندین هفته اخیر اتفاق افتاده اند. مثلا آماده سازی سفارت امریکا و انجام مرحله های پاک کاری آن توسط موسسه آقاخان، نشان میدهد که امریکا به واسطه پوشش دیپلماتیک می خواهد عملا دوباره هدایت جریان های سیاسی و امنیتی در افغانستان را داشته باشد. به همین منظور برای اجرایی شدن این طرح، افراد آمریکایی زیر نام موسسه USAID دوباره در کابل حضور یافته اند تا این جریان را درست مدیریت کنند. امریکا به وسیله این طرح افرادی را زیر پوشش کارمندان USAID وارد میدان ساخته است. این ها در اصل کارمندان استخباراتی استند که تلاش دارند وضعیت متشنج کابل را مدیریت کنند تا همه چیز مطابق میل و برنامه، پیش برود. طالبان تیشه به ریشه خود زدند و در یک فرمان، دختران و زنان را از حق کار و تحصیل، ممنوع کردند. این کار با واکنش های گسترده جهانی مواجه شده و به دنبال آن، موضع گیری تند کردار سفارت امریکا و معاون نماینده گی یوناما در کابل وضعیت را بیشتر حساس ساخت. همزمان با آن،

تحركات سیاسى نیز به واسطه مهره های با تجربه امریکا برای تدویر یک کنفرانس همانند کنفرانس بن، زیر عنوان کنفرانس بن دوم جریان دارد که قرار است برای سرپوش گذاشتن به افتضاح فعلی، نسخه ی پیشنهاد کند.

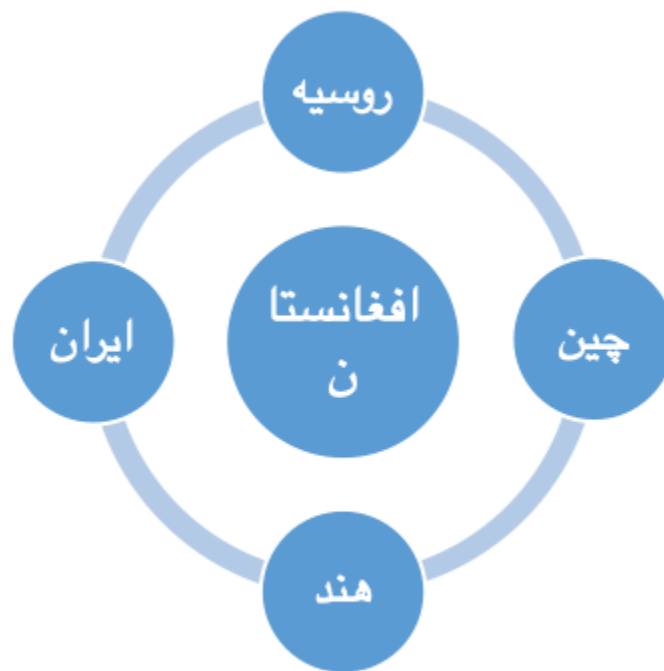
کشور های منطقه بخصوص چین و روسیه در برابر حوادث افغانستان، بخصوص پس از حملات بر سفارت خانه ها و اتباع شان، حساس شده اند. موضع گیری لاوروف که گفته است واشنگتن اکنون به طور جدی درگیر موضوع بازگرداندن حضور نظامی خود در افغانستان است، یکی از مصداق های این مدعاست. چینایی هم واکنش نشان دادند و از حضور خود در کابل کم کردند. به نظر می رسد که دو قدرت بزرگ منطقه، در برابر کنش های امریکا در افغانستان، واکنش نشان میدهند. این کار همزمان است با ایجاد درز و اختلافات میان طالبان که هر لحظه ممکن است، آتشی را بر افروزد. طالبان به شدت دستپاچه شده و شهرهای بزرگ را با اعزام نیروهای خود، به سنگر های نظامی و جنگی مبدل ساخته اند. متصل به آن، گشت و گزار طیاره های بی سرنشین امریکایی در فضای کابل، قندهار و سایر استان های افغانستان، وضعیت را غیر عادی نشان میدهد. امریکایی ها دوباره در میدان افغانستان فعالانه، حضور پیدا می کنند و این مسئله کشور های پیرامونی افغانستان را نگران ساخته است .

کشور های منطقه به شمول چین، روسیه، کشور های آسیای مرکزی، هند و ایران، با اتخاذ موضع مشترک، تلاش دارند تا یک واکنش هماهنگ در قبال وضعیت افغانستان داشته باشند. به همین ملحوظ جریان های تازه ای در میدان افغانستان فعال می شوند تا عرصه را بر طالبان و حامیان شان، تنگ کنند. این واکنش در اصل، یک اقدام دیر هنگام است که منطقه را از خطر روزافزون تروریسم و اجرایی شدن برنامه های خطرناک در منطقه هشدار داده است. به همین ترتیب، فعال شدن بازیگران داخلی، در حوزه های فراتر از شمال، غرب و شرق نیز، نشان میدهد که طالبان در یک محاصره

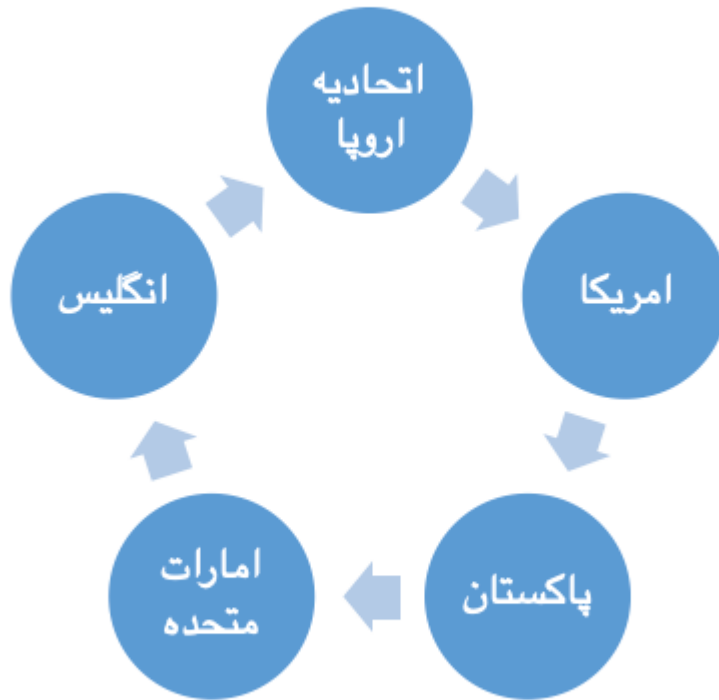
استراتژیک باید قرار گیرند. محاصره ی که باید به وسیله نیروهای نیابتی و گروه های ضد طالبان، انجام شده است. به همین خاطر بود که اسماعیل خان، در حوزه غرب، حوزه مقاومت را اساس نهاده و سکوت را شکسته است. این اولین اقدام از جانب ایران است که در راینی نزدیک با روسیه و چین، انجام شده است. حوزه های مقاومت در حوزه های اندراب ها و پنجشیر، بدخشان و تخار و کاپیسا، تحرک دیگری از جانب متفقین است که نشان داده می شود. در حوزه های قندهار، جبهه آزادگان نیز فعالیت چشمگیری بر ضد طالبان داشته است .



در یک تحلیل فرا افغانستانی از وضعیت موجود، ما بازیگران قدرتمندی را می یابیم که همزمان با این تحولات، برنامه ریزی می کنند و مطابق به پیشرفت وضعیت، واکنش استراتژیک نشان می دهند. این بازی گران در گروه متفقین و متحدین در جغرافیای افغانستان، تقسیم می شوند و عنصر متمم ی آن نیز، گاهگاهی جز این روند هستند. گروه متفقین شامل، چین، روسیه، هند، ایران و کشورهای آسیای مرکزی است.



گروه متحدین شامل پاکستان، امریکا، انگلیس و اتحادیه اروپا که در یک کشمکش دنباله دار با چین و روسیه قرار دارند .



عناصر متممه، شامل عربستان، ترکیه، قطر و گاهی اندونیزیا که در مواقعی شامل بازی می شوند. بازی برای عربستان، قطر و ترکیه عین خاصیت بازی با کارت داعش را در جغرافیای افغانستان خواهد داشت. با این وصف، تا زمانیکه پاکستان بتواند به نقش مخربش در افغانستان، ادامه دهد، نیازی به دخالت دادن این کشورها در این بازی نخواهد بود .

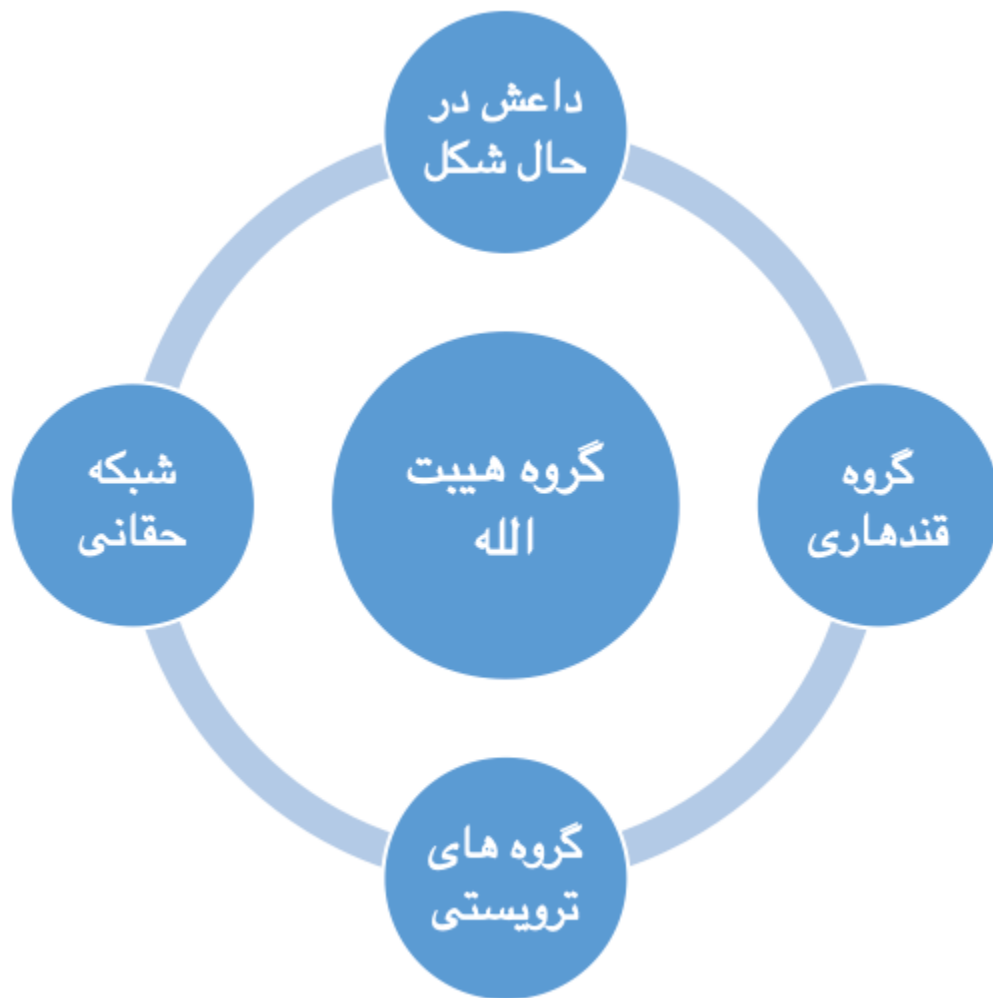


با این حال، وضعیت در جبهه متفقین، در حال دگرگونی است. چین هنوز هم به همکاری طالبان در امر مبارزه با جنگجویان ایغور و سرکوب آنها امیدوار است. امری که چینیایی ها را تا اکنون در چندین نوبت غافل گیر کرده است. اما قرار معلوم، چینیایی از وضعیت موجود مایوس شده اند و تلاش دارند با متحدین داخلی جدید تری، داخل تعامل شوند. روس ها به سرعت در حال تغییر موقف خود در قبال طالبان هستند. در این تغییر موقف، تاجکستان نقش موثری بازی می کند. امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان با تلاش های مداوم، توانسته، نظر ولادیمیر پوتین را در خصوص وضعیت افغانستان تحت حاکمیت طالبان، تغییر دهد. ایران نیز از وضعیت موجود راضی نیست

و گاهی با واکنش های متناقض و متضاد، ظاهراً در حال تغییر طرف از طالبان به نیروهای مخالف آن است. هند تا اکنون در قبال افغانستان پسا امریکا و حضور طالبان در آن، موقف ثابت داشته و کدام واکنشی خاصی نشان نداده است. این وضع، به سرعت تغییر خوردن است. حالا با حملات پیهم بالای منافع کشورهای روسیه و چین، هند نیز نگران وضعیت موجود در افغانستان است. از سوی دیگر، همکاری نزدیک طالبان با طالبان پاکستانی، مخصوصاً لشکر طیبه، لشکر جنگوی که از افراطی ترین گروه های ضد هند اند و هند به خوبی آگاه است که در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، برای آن گروه ها، پایگاه های مناسبی در نظر گرفته شده است، بنا هند به ناچار، تغییر موقف میدهد و با سایر اعضای شانگهای، در یک مسیر هماهنگ و در یک همکاری نزدیک، در برابر موج تروریسم منطقه ای که طالبان وظیفه بسترسازی و حمایت لجستیکی آن را بر عهده دارند و پاکستان، مستقیم نقش در آن بازی می کند، قرار گیرد.

از سوی دیگر، امریکا، انگلیس، اتحادیه اروپا، پاکستان، ترکیه و امارت با عربستان سعودی، یک اجندا را پیش می برند. تجهیز و تمویل تروریسمی که قرار است کل منطقه را در نوردد. طالبان برای این کار، مناسب ترین گزینه و به صرفه ترین نیرو خواهد بود. برعلاوه آن، نیروهای دست ناخورده تروریستی خارجی که شامل بیست و یک گروه می شوند، برای اهداف راهبردی تری، آماده می شوند. از سوی هم، فعال شدن بازیچه داعش که متشکل از افراد طالبان، گروه های تروریستی خارجی در تحت مدیریت طالبان است، می تواند قضیه افغانستان را خیلی جدی بسازد. داعش در کنار نیروهای داخلی شامل بازی در افغانستان، یک بازیچه به شدت در حال قدرت یابی است. نیروی آماده، آموزش دیده، با تجربه جنگی و اجرای عملیات های تروریستی، یک نیروی به شدت

ایدیولوژیک و تندرو مذهبی که حتی حاکمیت طالبان را به چالش می کشد. سربازی گیری برای این گروه خیلی ها ساده و از میان افراد طالبان، خواهد بود. الی آماده شدن داعش برای تصرف جغرافیای بیشتر، شبکه حقانی در یک همکاری نزدیک با آی اس آی، طرح پشتیبانی آن را برای دخیل شدن در بازی، در نقش حمایت کننده و راهنمای عملیات های تروریستی خواهد داشت. این کار با ادامه اختلافات میان اضلاع طالبان مانند شبکه حقانی، گروه قندهاری ها به رهبری ملایعوب و ملابرادر و گروه هیبت الله، در سه ضلع و در سه مسیر حرکت خواهد کرد. هر سه ضلع طالبان، با سه کشور منطقه و جهانی در ارتباط نزدیک اند و اهدافی از قبل طرح شده را اجرایی می سازند. شبکه حقانی طرح انگلیس، پاکستان و اندکی عربستان را. گروه قندهاری ها با اشتراک نظر در طرح های امریکا، تلاش می کنند گروه ملاحیبت الله و شبکه حقانی را به حاشیه برانند. این گروه طرح های معتدل را با امریکای ها، اجرایی می سازند. گروه هیبت الله که مستقیم سکان قدرت را در دست دارد، ضلع اصلی قدرت در حاکمیت طالبان است. اگر چه ملاحیبت الله، تا هنوز یک شخصیت حقوقی است و صورت حقیقی آن معلوم نیست ولی روی هم رفته، یک رکن اصلی قدرت در رژیم طالبان، حساب می شود. این ضلع با همگی می سازد و با هیچ کس نیست، جز گردانندگان اصلی آن. با توجه به وضعیت موجود، قوت گیری داعش در ضلع چهارم می تواند زنگ خطری برای آینده افغانستان و منطقه باشد .



تحلیل برآورد قدرت داعش در افغانستان: داعش تا حال من حیث یک نیروهای مصنوعی و خیالی تقریباً با یک صورت اختراع لفظی مطرح شده است. قبلاً هم تذکر یافت که داعش بر آمده از درون طالبان و به اهداف راهبردی تری، طراحی شده است. اما قدرت عمل آن هرروز به صورت قابل توجهی، بلند می برود. حملات متعدد بالای سفارت خانه ها و تاسیسات خارجی در افغانستان، قدرت سرپازگیری از خارجیان عمدتاً اهل آسیای مرکزی، ایغور و چیچین، نشان میدهد که در برابر طالب، نیروی خارجی با قوت بیشتر ظهور می کند. البته، قرار اطلاعات موجود، هسته های رهبری آن را برای

مراحل اولیه، شبکه حقانی برعهده خواهد داشت. مکان قابل هدف داعش در افغانستان، مناطق شمال است که کماکان قدرت سربازگیری دارد. بیشترین افراد طالبان که به داعش پیوسته اند، ازبیک ها و تاجیک استند. به همین خاطر، افرادی از گروه های اسلامی کشورهای تاجیکستان، ازبیکستان، ایغور و چیچین و هم از حوزه جنوب آسیا بنگلادیش، هند و پاکستان استند. داعش با مدنظرداشت وضعیت موجود، قدم برداشته و آهسته آهسته به یک قدرت در برابر طالبان، مبدل می شود. این گروه در حال حاضر، در حال سازماندهی تشکیلات، ساختارها و شبکه های است که بتواند در میان مدت، به یک چالش راهبردی در برابر طالبان مبدل شود. چرا؟ چون طالبان با ساختار ناهمگون از لحاظ فکری، یکدست از لحاظ قومی، در تحت کنترل بودن این گروه از طرف پاکستان و بلاخره مهم تر از همه، ایدیولوژی منحصر به جغرافیای افغانستان، نمی تواند اهداف فراتر از جغرافیای افغانستان را پیاده کند. بنا همزمان با تحركات دیگر، داعش در حال تقویت شدن است و توانایی بلند عملیاتی پیدا می کند. داعش از لحاظ ساختار، امکانات پولی، رهبری و سازماندهی، بهتر از طالبان عمل می کند. این گروه قدرت تخریب بیشتر را دارد و در قالب هسته های کوچک، میتواند ماهیت راهبردی و عملیاتی بیشتر داشته باشد.



نتیجه گیری

سناریوی اول: امریکا با حضور خود، می خواهد هدایت این برنامه را مستقیم داشته باشد. به همین خاطر سناریو سازی های برای حضور خود در تبانی با یک گروه خاص طالبان دارد. این طرح با پیاده شدن در میدان افغانستان به صورت استخباراتی امکان پذیر خواهد بود. گروه قندهاری ها در یک ارتباط نزدیک با امریکا، تلاش دارند سایر گروه های طالبان مانند شبکه حقانی و گروه هیبت الله را به چالش بکشد. این طرح تا حدودی اجرایی شده و به زودی نتایج آن، مشخص خواهد شد. این طرح به صورت یک کودتا درونی در گروه طالبان، تحت نام حکومت همه شمول و به حاشیه راندن سایر گروه های انشعابی تندرو تحت کنترل پاکستان و عرب ها، اجرایی خواهد شد.

سناریوی دوم: داعش به یک قدرت مبدل می شود و گروه طالبان را با تسخیر جغرافیای بیشتر به چالش می کشاند. در این مرحله کشور های پیرامونی افغانستان همگام با امریکا، بیشتر فعال می شوند و نیروهای نیابتی بیشتر وارد بازی شده و در میدان عمل حضور می یابند. ممکن حضور داعش در شمال افغانستان بیشتر باشد و طالبان را از جانب شمال با مدنظر داشت سطح بلند نا رضایتی، با چالش های بیشتر امنیتی و سیاسی مواجه سازد. همزمان با آن، امکان پیوستن سایر گروه های تروریستی خارجی که قبلاً همپیمان طالبان بودند با داعش وجود دارد و این مسئله باعث داغ شدن بیشتر میدان های جنگ خواهد شد.

سناریوی سوم: جبهات مقاومت ضد طالبان، با کمک کشور های پیرامونی به استثنای پاکستان، وارد میدان شده و فرصت بیشتری برای مقابله با طالبان می یابند. تسخیر جغرافیای شمال از طرف جبهات مقاومت، همزمان است با قوت گیری داعش در این مناطق. ایران، روسیه و چین و تاحدودی هند، برای حفظ منافع امنیتی شان مجبور اند از مقاومت بر ضد طالبان حمایت های مالی و لوژیستیکی کنند. جغرافیای شمال به

میدان آتش بازی میان طالبان، داعش و جبهات مقاومت مبدل شود. هر سه ضلع فرصت ها و چالش های در میدان دارند. اما فرصت های جبهات مقاومت به مراتب بیشتر از سایرین است.

مخمصه بازی های قدرت های بزرگ در افغانستان

نبرد در دو جبهه برای توازن نظم بین الملل، وجه بارز رقابت میان قدرت های متخاصم و بزرگ جهانی شمرده می شود. به نظر می رسد تحول ناشی از این نبرد در درازمدت، به تغییر ماهیت نظام بین الملل منجر شود. روسیه طرف اصلی و چین سمت جانبی آن را در یک جبهه واحد برضد ارزش های غربی و ناتو دارند. ایران در این گپرو دار جانب روسیه و چین و کشور های دیگر در یک حالت بی تفاوتی قرار دارند .

سوال عمده در این خصوص این است که کشاکش قدرت های جهانی در آستانه تحول پارادایمی در نظام بین الملل که بسیاری از آن بنام عصر تحول از یک دنیای یک قطبی به یک دنیا چند قطبی با مراکز قدرت به شکل پراکنده یاد می کنند، در چه جغرافیای اجرایی می شود؟ اگر چه پرداختن به این سؤال به گونه دقیق مشکل است اما بررسی وضعیت کنونی دو جغرافیا را به صورت عملی و یک جغرافیای دیگر را به صورت احتمالی، زمینه ساز این تغییر و تحول می دانند. اوکراین در جبهه غربی و افغانستان در جبهه جنوبی برای روسیه در راس و چین و ایران و سایر قدرت های متخاصم نظم امریکایی نشان میدهند. در حالیکه کشمکش های چین با تایوان و امکان اوکراین شدن تایوان در آینده وجود دارد، اما چین برخلاف روسیه از درگیری رویاروی با غرب کنار می کشد .

بن بست به وجود آمده در اوکراین برای روسیه جنگ جهانی دوم شده و باید نتیجه ی در انتهای امر داشته باشد. غرب با تمام قوت در برابر روسیه ایستاده و اجازه نمی دهد میدان اوکراین به سمت اروپای غربی عوض شود. روسیه و چین در یک هماهنگی نزدیک نه تنها که در جبهه اوکراین بر ضد غرب می رزمند تا ماهیت این نظم بین الملل

را متحول سازند، بل مواظب هستند تا جبهه جنوبی که تازه مکان امنی برای تروریسم بین المللی شده از کنترل و مدیریت آنها بیرون نشود .

افغانستان پس از تسلط طالبان به کانون نگرانی های امنیتی منطقه و جهان مبدل شده است. قدرت های بزرگ و کشورهای منطقه بارها از بدل شدن این کشور به بهشت تروریستان هشدار داده اند. سازمان پیمان امنیت جمعی که اکثریت اعضای آن با طالبان تعامل نزدیک دارند، بارها از حضور گروه های تروریستی در خاک افغانستان ابراز نگرانی کرده است. این سازمان به نظر است که بیش از ۲۰ سازمان تروریستی با داشتن ده هزار جنگ جو در خاک افغانستان فعال هستند که تنها بیش از ۴ هزار جنگ جو در مرزهای جنوبی افغانستان جابه جا شده اند. این وضع نشان میدهد که جبهه دومی در جنوب نیز برای چین و روسیه در حال باز شدن است. اگر چه رویکرد روسیه و چین در برابر تحولات افغانستان، تا اکنون رویکرد تعامل و داد و ستد استخباراتی بوده است، اما سیر کلی وضعیت نشان میدهد که این وضعیت در صورت تداوم نمی تواند دیر دوام کند. گفته می شود تروریستان از خاورمیانه به افغانستان انتقال می شوند و این موضوع کشور های محور افغانستان از شمال و غرب را واداشته است تا در جهت دفع وضعیت موجود که واکنشی است به ممانعت در ماهیت توزیع قدرت و پرستیژ بین المللی امریکا در عرصه تعاملات بین المللی، تمهیداتی را مدنظر گیرند .

بسیاری به این نظر اند که خروج امریکا از افغانستان به اساس راهبرد بازموازنه در واقع توجه اصلی را به شرق آسیا و اروپا در عوض خاورمیانه معطوف کرده است. پس ترک افغانستان از جانب امریکا به اساس راهبرد بازموازنه که یک بحث جدا است، صورت گرفته است که به اساس دکترین فکری این راهبرد، باید منابع بسیج شده و به مناطق حیاتی گسیل شوند. در این سیاست شرق آسیا و اروپا به اساس هژمونیک گرایی فعال چین و گسترش گرایی روسیه، به عنوان منبع اصلی رقابت و خطر برای امریکا یاد می

شود. در شرق ایران نیز طالبان همچنان در افغانستان وظیفه دارند تا وضعیت را طوری آماده سازند تا مناطق شرقی ایران با پتانسیل خودش آبستن تحولات شود. به اساس این دکترین که امریکا با خروجش از افغانستان آن را در دستور کار قرار داده است، افغانستان تحت کنترل طالبان از ابتدای کار کانون بی ثباتی، صدور تروریسم بین المللی و منبع تنش های جدید ژئوپلیتیک در منطقه مدنظر گرفته شده است. به همین منظور است که منطقه و دنیا طالبان را یک واقعیت تعریف می کنند اما این واقعیت طوری واقع شده است تا منطقه دچار تحول به گونه ی کند تا دکترین هژمونی طلبی امریکا چیره شده و از ظهور چین و روسیه جلوگیری کند. حال روسیه، ایران در یک آهنگ هماهنگ در برابر این واقعیت قرار گرفته اند. نگرانی اصلی روسیه، رشد قاچاق مواد مخدر، ایران مسئله حجاب و تعاملات متعاقب آن است که ممکن برای امنیت ملی کشورهای متحد و پیرامون، چالش زا باشد. در این میان چین با تعقیب سیاست آرامش راهبردی، در صدد تعقیب منابع اقتصادی اش است. نه تنها منافع اقتصادی، بل موضوعات امنیتی از قبیل مبارزه با گروه های مخالف دولت چین نیز در دستور کار چین در قبال افغانستان در تحت کنترل طالبان قرار دارد.

در این میان هند نیز باید نقشی در این تحولات می داشت. اما این کشور از سقوط ناگهانی دولت افغانستان شوکه شده و راهبرد گزینشی را در برابر افغانستان انتخاب کرده است. تا هنوز کدام تصمیم رسمی در قبال افغانستان نگرفته است و به نظر می رسد که در حال مطالعه وضعیت کنونی است تا تصمیم لازم را بگیرد. کشورهای آسیای مرکزی به استثنای تاجیکستان، هم تلاش دارند تا یک نوع تعامل با طالبان داشته باشند. با این وصف، در حالیکه منطقه با رویکرد متضاد در قبال افغانستان، در یک میدان بازی میکنند، میدان افغانستان برای امنیت منطقه و جهانی خطرناک تلقی می شود. این جابجایی قدرت ژئوپلیتیک در نتیجه تغییر در بازی گری، بر هم خوردن

موازنه قدرت و نقش آفرینی هژمون های جدیدی است که شاهدش هستیم. منطقه با مدنظر داشت این تغییر ماهیت ژئوپولتیکی در تلاش است تا راهی جز تعامل با طالبان بیابد که تا هنوز نیافته است. یا باید با طالبان تعامل کند و یا اینکه در برابر آن قرار گیرد. به یقین که هر دو انتخاب برای منطقه در شرایط بحرانی کنونی، دشوار و هزینه بر خواهد بود. تاکید روسیه و ایران بر تشکیل دولت فراگیر در افغانستان، جلوگیری از سقوط افغانستان در دامن امریکا است. همانطوریکه در بیست سال گذشته این در تحت شعاع امنیتی و سیاسی امریکا قرار داشت. زیرا حاکمیت مطلق طالبان در افغانستان، بستر زایش تهدید های امنیتی جدی برای ایران، روسیه و حتی چین خواهد بود. به همین لحاظ است که وزیران دفاع سازمان پیمان امنیت جمعی از تهدیدات تروریستی از خاک افغانستان ابراز نگرانی کرده اند و از حضور و تجمع «آشکار گروه های افراطی و تروریستی» از جمله داعش، جنبش اسلامی اوزبیکستان، جماعت انصارالله تاجیکستان و القاعده در مرزهای کشورهای آسیای میانه هشدار داده اند. اعضای این سازمان در پنجاهویکمین نشست مسئولان ارشد امنیتی و استخباراتی کشورهای مستقل مشترک المنافع، تهدیدات داعش، القاعده و سایر گروه های تروریستی از خاک افغانستان را بی پیشینه خواندند. پس به نظر می رسد که در جبهه دومی جنگ، متفقین آسیایی و متحدانش غربی در جغرافیای افغانستان شاخ به شاخ شده اند. این شاخ به شاخ شدن های قدرت های بزرگ در افغانستان، نتیجه ی جز یک تحول ژئوپولیتیک و یک گذار به سوی نظام چند قطبی نخواهد بود. زیرا اعلام آمادگی کشور های حوزه شانگهای، تلاش برای حصار کشی آهنین در جنوب به سوی امریکا و تلاش برای زمین گیر کردن آن در میدان افغانستان، نشان از فاز جدیدی از یک فصل رقابت خون بار میان قدرت ها دارد. زیرا طالبان در افغانستان در حال تبدیل شدن به یک خطر جدی برای امنیت کشور های شانگهای است. این رژیم که یک

آبخور ذهنی افراطی و یک قرائت تنگ نظرانه دارد، بستر خوبی برای رشد افراط گرایی در منطقه است. امریکا با درک این موضوع، تلاش می کند از این کارت ژئوپولیتیک و از یک دولت حامی تروریسم که خودش نیز ماهیت تروریستی دارد، برای تغییر معادله قدرت و نزاع برای تحول در نظم بین المللی استفاده برد. ابزاری را نیز در این بازی در اختیار دارد. تروریسم و شاخ و برگ هایش برای سالیان متمادی در منطقه ریشه دوانده است و این تروریسم ریشه دار، یک وظیفه دارد: ایجاد چالش های امنیتی و برهم زنی نظم موجود که نتیجه یک روند پویا و سرمایه گذاری روسیه و چین در منطقه بوده است. زود باید منطقه در قبال افغانستان تحت کنترل طالبان تصمیم بگیرد. تعامل یا تقابل؟ هردو هزینه های خواهد داشت و هردو بستر ساز تحول عمیق در بازی های گرم و ژئوپولیتیک در منطقه.

مخمصه رقابت چین، روسیه و امریکا در افغانستان

پارادایم موجود نظام بین الملل، موجی از چینی گرایی و روسیه گرایی است. افغانستان به هیچ عنوان نمی تواند از این محاسبات به دور بماند و یا هم در دایره مطلق نفوذ آمریکا باقی بماند. حد اقل این محاسبه که چین و روسیه در خصوص وضعیت افغانستان، موضع مشترک دارند، در سطوح امنیتی قابل درک است، اما در واقع، راه در مسیر تامین منافع اقتصادی و محاسبات ژئوپلیتیک میان دو کشور، در یک نقطه دیگر جدا می شود و این برای آینده منطقه بخصوص افغانستان و آسیای مرکزی، خیلی ها خطرناک است. هم آسیای مرکزی و هم افغانستان دو منطقه قابل توجه جدی برای دو کشور چین و روسیه هستند. هیچکدام آنها از لحاظ اهمیت، نمی تواند بر دیگری ارجحیت داشته باشد. روسیه در یک تحلیل ساده خواستار ایفای نقش وسیع، فعال و بدون تعلل در خصوص قضایای افغانستان و آینده آسیای مرکزی است. درحالیکه چین با دید تجاری و اقتصادی و سوای محاسبات امنیتی اش، تنها به مواد انرژی و امنیتی انرژی و مواد خام توجه دارد تا بتواند برنامه ها و اجندهای بزرگ منطقه ای و جهانی اش را اجرایی سازد. افغانستان، آسیای مرکزی و ایران در این دایره، یا به لحاظ نقش مستقیم در تامین مواد خام و یا هم به عنوان مسیر انتقال آن، قابل توجه چین هستند.

در ضمن، محاسبات قبلی در مورد نحوه سیاست گذاری های روسیه و چین در افغانستان اشتباه از آب بر آمده است. تصور عام چنین بود که روسیه و چین تنها در حد تماس با طالبان و حفظ امنیت سفارت های خانه هایشان، بسنده کرده و بیشتر خود را درگیر مسایل افغانستان تحت کنترل طالبان نمی سازند، اما انکشاف اوضاع چیزی دیگری را نشان میدهد. بامدنظر داشت اینکه شاید این مسئله در دوران حضور امریکایی ها، مصداق های داشت و هر دو کشور با توجه به حساسیت موضوع و باریکی

زمان و حضور گسترده عملیاتی و نظامی امریکا در افغانستان، چندان علاقمند بازی گری فعال در خصوص قضایای افغانستان نبودند. اما حالا بعد از مسئله اکراین، مسیر بازی تغییر خورده و انکشاف جدیدی را نشان میدهد. افغانستان در پارادایم موجود و دکتورین سیاست خارجی هردوکشور، جایگاه حساسی دارد. هردوکشور چین و روسیه دیگر با طالبان بازی استخباراتی نمی کنند. یا طالب تسلیم خواست های شان می شود و یاهم قضیه بر ضد طالب تغییر میخورد. اگر صورت دومی اتفاق بیافتد، توان عملیاتی هردو کشور برای کمک بر جبهات مخالف طالبان، به حدی است که می تواند مسیر بازی را تغییر دهد و حتی جغرافیای وسیعی را از کنترل طالب بیرون بسازد. چون هم توان نظامی دوکشور در این جغرافیا قبلا محک خورده و هم ظرفیت داخلی مقاومت بر ضد طالبان، خیلی ها بلند و قابل اتکا است. به هرصورت، برخلاف محاسبات قبلی، هردوکشور دیگر روی طالبان به عنوان یک گزینه بی بدیل حساب باز نمی کنند. نه این مسئله می تواند روی قوم مشخصی به عنوان ابزار استراتژیک در خدمت منافع آنها مطرح شود. برخلاف، هرنوع سیاست و عملکرد هردو کشور درافغانستان، وابسته به انکشاف اوضاع و تحول در نظام بین الملل است که می تواند، نوسانی در وضعیت ایجاد کند و معادله را برهم بزند.

در خصوص قضیه افغانستان تحت کنترل طالبان، اعتقاد بر سرمایه گذاری روس ها روی پشتونیزم، تحلیل مناسب و درست نیست، بل وضعیت پیش آمده، بازی گران جدیدی را که بیشتر مورد علاقه هردو کشور چین و روسیه باشند و بتوانند در راستای منافع حیاتی هردو کشور، مفید واقع شود، وارد میدان می سازد. هم چین و هم روسیه با یک دید یکسان و یک هدف کلی که عبارت از زدودن ریشه های فکری امریکایی گرایي در منطقه باشد دست و آستین بر زده اند. این کار برعلاوه تلاش در جهت های سیاسی و ابزار دیپلماتیک و استخباراتی، نمایانگر فعال شدن هردو کشور در جبهات مختلف در

منطقه و جهان است. مثلاً روسیه در تمام جبهات فعال می شود. هم غرب و جنوب ساحات مورد علاقه روسیه در بازی جدید و دکتورین جدید نظامی و امنیتی آن است. زیرا مسئله اکراین نشان داد که واکنش دنیا در برابر هر عملکرد روسیه تاجه حد ضعیف و فاقد کدام جواب محسوس است، بنا روسیه در تلاش است همزمان با موج جدیدی از چینیایی گرایی که ممکن در آینده ها جایگزین امریکایی گرایی در منطقه بعنوان یک مدل فکری مسلط باشد، حضور ژئوپلتیکی خود را گسترش و حفظ کند که افغانستان به هیچ عنوان نمی تواند از این محاسبات فرادایره بی روسیه در خصوص امنیت و منافع حیاتی اش، جدا حساب شود. مصداق این مسئله این است که موج جدیدی از واکنش های بی پیشینه هردو کشور چین و روسیه در قبال مسائل بزرگ جهانی و تلاش برای ارائه یک مدل جدید فکری بر آینده نظام بین الملل، نشان میدهد که چیزهای باید اتفاق بیافتند. انکشاف اوضاع در سطوح منطقه ای و جهانی نشان از موجی است که منجر به تغییر پارادایم های در خصوص عملکرد دوکشور روسیه و چین خواهد بود. در خصوص قضیه افغانستان، هم روسیه و هم چین دید واحدی دارند. روسیه یک مقدار کلاسیک تر و سنتی تر بر قضایای افغانستان نگاه می کند و هنوز هم آثار ایدیولوژی روسی در این مورد قابل حس است. در حالیکه چینیایی ها بر علاوه نگرانی های امنیتی شان، بر مسائل اقتصادی و تجارقی، بیشتر توجه دارند. به همین خاطر است که وقتی که از موج جدیدی از افغانستان گرایی در دکتورین جدید سیاست خارجی روسیه که توامان با سیاست های امنیتی و نظامی آن کشور در خصوص افغانستان است، صحبت می شود، این مسئله نمی تواند بر سیاست ها و دید چینیایی ها نسبت به وضعیت افغانستان بی اثر باشد. این نزدیکی دیدگاه یک پیشینه تاریخی بیست ساله دارد. هردو کشور چین و روسیه از ابتدای حضور امریکا در افغانستان، دارای یک دیدگاه مشترک ضد امریکایی بودند و به همین علت، دریک تعامل تاکتیکی با طالبان، قرار داشتند.

برعلاوه از اینکه توانمندی هردوکشور در یک نقطه با هم پیوست می شوند، هم روسیه و هم چین در برابر افغانستان عملکرد مشابه دارند و یک سان واکنش نشان میدهند. اما غافل نشویم که روسیه در حال حاضر در افغانستان آسیای مرکزی، در تفاهم نزدیک با چینی ها در صدد تامین منافع حیاتی اقتصادی، سیاسی و امنیتی اش است و این مسئله در همین حد خلاصه می شود. اما در مراحل بعدی سیاست گذاری و چگونگی اداره منطقه در فاز بعد از حضور امریکا، اختلاف های جدی عملکردی و فکری به لحاظ تاریخی میان دوکشور چین و روسیه، دامن گیر منطقه خواهد بود که چندان بی تاثیر بر وضعیت افغانستان نخواهد بود. تضاد و تقابل تاریخی میان روس ها و چینی ها، ریشه های عمیق تر از اختلاف با امریکا دارد. اگرچه این موضوع در حال حاضر چندان جدی مطرح نیست، اما در مرحله پس از رقابت با امریکا، به یک اجندای جدیدی در مناسبات دوکشور مبدل می گردد. به همین لحاظ هردوکشور علی رغم دیدگاه واحد در خصوص بیرون راندن امریکا از منطقه، به منافع حیاتی و سیاسی خود توأم با مدنظر داشت محاسبات ژئوپلتیکی در خصوص قضیه افغانستان نگاه می کنند. اینکه می گویند حدود و ثغور دیوار امنیتی هردوکشور هندوکش ها است، نگارنده با این تحلیل چندان موافق نیستم. چون جغرافیای بنام افغانستان، در کلیت خود، عنصر مهم ثبات و امنیت برای کشور های پیرامونی حساب می شود. بنا تعیین حدود برای منافع امنیتی و اقتصادی، نمی تواند کمکی بر سیاست های معقول و پیشگیرانه در خصوص مسائل آینده منطقه کند. برعلاوه برخلاف تصور عام و فهم متعارف افغانستان هیچگاه نمی تواند از دایر محاسبات ژئوپلتیکی و حوزه علاقمندی چین، روسیه و سایر کشور های پیرامونی بیرون باشد و از اهمیت آن، کاسته شود. این مسئله چند دلیل دارد: اول موقعیت افغانستان، عنصر تاثیر گذار بر دینامیک امنیت منطقه ای است و جدا ساختن افغانستان از تعاملات و محاسبات امنیتی بر امنیت کل منطقه،

تأثیر مخرب دارد. این حداقل چیزی است که روسیه و چین از آن به خوبی واقف هستند. دوم مسیر تجارتي برای چین بخصوص که اهمیت فراوانی بر امنیت انرژی خود میدهد، افغانستان را در دایره نزدیک این طرح قرار میدهد. چین به افغانستان منحیث قراول مهم تأمین این انرژی می نگرد. سوم بحران اوکراین و تجربه وارد ساختن ستیزه جویان خارجی در بحران های نظیر آن، که در یک تقابل شدید با روسیه قرار داشته باشند، این امکان را به غرب و امریکا میدهد که از تخته خیز افغانستان منحیث حربه فشار بر امنیت روانی و فزیکي هردوکشور روسیه و چین استفاده کند. در حال حاضر، افغانستان تحت کنترل طالبان که در نتیجه یک عمل تاکتیکی و یک محاسبه استخباراتی به این گروه سپرده شده، یک قدم به جلو به سوی فاز جدیدی از رقابت میان روسیه و چین از یک طرف و امریکا و متحدانش از طرف دیگر است. در این میان بازی گران داخلی مانند طالبان و گروه های مخالف طالبان، می توانند بر اساس ظرفیت شان، در یکی از قطب ها قرار گیرند و این قطب بندی نه فکری است و نه هم اساس ایدیولوژیکی دارد، بل اساس آن را منافع امنیتی و اقتصادی کشور های بزرگ می سازند. کشور های بزرگ در بازی بزرگ جدید افغانستان و آسیای مرکزی را منحیث میدان این رقابت ها انتخاب کرده اند. روسیه و چین در خصوص انکشاف مسیر بازی بزرگ جدید در محوریت افغانستان، خیلی ها حساس هستند. در حالیکه امریکا با قرار دادن طالبان در راس قدرت و فراهم سازی زمینه ها برای تجمع گروه های نیابتی تروریستی که در تضاد با منافع امنیتی و حیاتی روسیه و چین قرار دارند، بازی را در جهت دیگری پیش می برد. روی کردهای جاری در خصوص مسائل افغانستان، عمدتاً از این مسئله است و این مسئله میتواند بر عمومیت قاعده بازی تأثیر گذار باشد. حال چگونه ممکن است که افغانستان از پارادایم جدید امریکایی گرای، چینایی گرای و روسی گرای، مستثنی باشد و در دایره آن ها قرار نگیرد؟

مخمصه تجزیه افغانستان در مهندسی های ژئوپولیتیک

از طرح خاورمیانه بزرگ که امریکا برای اجرایی ساختن اهداف راهبردی خود در آسیا استفاده می کند، همه آگاهند. این طرح در واقع شالوده اصلی حضور نظامی برای محقق ساختن اهداف مهندسی شده ای ژئوپولیتیک و راهبردی آمریکا در منطقه است. به همین علت است که زمانی از ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی صحبت می کنیم، هژمون و استیلای امریکایی، فورا در محور بحث ما قرار می گیرد. این طرح در اصل چند هدف عمده و راهبردی را دنبال می کند: تضمین از امنیت انرژی که موتور اقتصادی و جنگی هژمون جهانی مانند امریکا را می چرخاند، تضمین امنیت اسرائیل و تعمیم ارزش های امریکایی در منطقه. حال بعد از گذشت سال ها از اجرایی ساختن این طرح مخصوصا بعد از حضور نظامی امریکا در افغانستان و عراق، بهار عربی و سرنگونی دیکتاتوری های مخالف آمریکا، تقریبا هر سه هدف عمده این طرح، محقق شده اند. به دنبال آن، طرح ایجاد نیروهای نیابتی رادیکال مذهبی مانند گروه های تروریستی که بنام اسلام مبارزه می کنند، توانسته جز دیگری از این طرح باشد. حال آمریکا به گونه عینی در افغانستان، عراق و سایر کشور های مورد نظر حضور ندارد. سوریه را ترک کرده و تمایل چندانی به مقابل شدن با سایر حریف ها را ندارد، اما گروه های نیابتی تندرو مانند طالبان، القاعده و پدیده ناشناخته ی مانند داعش، می توانند این اهداف را محقق سازند. این طرح بر علاوه محقق ساختن خواست های سیاسی، امنیتی و مسائل انرژی، به تمهیدات ژئوپولیتیک نیز، اهتمام جدی داشته است. طرح بالکانیزه ساختن منطقه به هدف ایجاد تنش و به چالش کشیدن رقبای امریکا، یک هدف از قبل تعیین شده و دارای یک دیدگاه راهبردی در این دکترین است .

در سال ۲۰۰۶ طرح مهندسی ژئوپلیتیک «مرزهای خونی» در سراسر به اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» منتشر شد که در آن کردستان و بلوچستان به عنوان کشورهای مستقل که سه کشور موجود ایران، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان در محور این طرح تجزیه طلبانه بود، قرار داشت. این چشم‌انداز ژئوپلیتیک، به هدف راه اندازی جنگ ترکیبی با نیت افزایش فشار نامتعارف بر ضد این کشورها طراحی شده بود. تنش های زیادی در این منطقه وجود داشت که میتوانست منجر به موجی از ناآرامی ها شود. اما تدابیر پیشگیرانه مخصوصا ایران و پاکستان، توانسته تا حدودی برای به تعویق انداختن این طرح، کارساز واقع شود. اما حوادث اخیر در ایران و ایجاد ناآرامی ها در پاکستان و شورش های ناسیونالیستی توسط پشتون ها در پاکستان، گسترش و شدت حملات ارتش جدایی طلب بلوچ در برابر ارتش این کشور، نشانه های از فراهم سازی زمینه ها برای اجرایی ساختن این طرح دارد.

طرح بالکانیزه کردن منطقه، در سال ۲۰۰۶ این طرح در مقاله‌ای تحت عنوان “مرزهای خونی” به همراه نقشه‌ای از خاورمیانه منتشر شد که در آن مرزهای جدید کشورها در این منطقه رسم شده و از آن تحت عنوان خاورمیانه جدید یاد می‌کند. اما این طرح تنها محدود به خاورمیانه نبود بل کشور های مانند افغانستان و پاکستان نیز مشمول این طرح بالکانیزه کردن می شدند که قرار است مرحله به مرحله اتفاق بیفتد. کشورهایی که در این طرح هدف قرار گرفته و باید در مرز بندی‌های آنها تجدید نظر شود، ایران، ترکیه، عراق، عربستان، سوریه و امارات متحده عربی را دربرمی‌گیرند و کشورهایی که مرزهای آنها باید صرفا به دلایل سیاسی توسعه یابند یمن، اردن و افغانستان خواهند بود. اما بر اساس این طرح کشورهای جدیدی که باید از تقسیم کشورهای فوق الذکر تشکیل شوند، به شرح زیر می‌باشند:

بر اساس این طرح خطرناک، عراق باید سه قسمت "کردستان" و "ولایت سنی نشین" و "شیعی نشین" تشکیل شود که کردستان کشور بزرگی خواهد بود که کردستان عراق و بالطبع کرکوک نفت خیز و بخش هایی از موصل و خانقین و دیالی و بخش هایی از ترکیه و ایران و سوریه و ارمنستان و آذربایجان را دربرمی گیرد و کشوری هم پیمان و متحد با غرب خواهد بود. اما کشور "شیعی نشینی" در جنوب عراق و بخش شرقی عربستان و جنوب غربی ایران یعنی اهواز را شامل خواهد شد و در واقع به صورت کمربندی است که خلیج فارس را احاطه خواهد کرد؛ این درحالی است که کشور "سنی نشین" بر روی مابقی اراضی عراق و چه بسا سوریه را نیز دربرگیرد؛ اما کشور "بلوچستان جدید" از الحاق جنوب غربی پاکستان، جنوب شرقی ایران و قسمتی از افغانستان تشکیل خواهد شد، به این ترتیب بخش هایی از ایران به تشکیل دولت کردستان و بخش هایی از آن برای تشکیل دولت شیعی عربی و بخش هایی از آن برای تشکیل "آذربایجان متحد" تجزیه و باقی مانده اراضی آن به اضافه بخش های اراضی افغانستان که با آن هم مرز است، کشور پارس را تشکیل خواهد داد. این درحالی است که عربستان و پاکستان با تجزیه بیشتری مواجه خواهند بود، چون قرار است در عربستان یک کشور "مقدس اسلامی" بسان واتیکان و یک کشور سیاسی به نام "کشور سعودی" تشکیل شود و بخش هایی از اراضی یمن و اردن نیز به آن ملحق شود. دولت جدید اردن بر روی اراضی کشور قدیم اردن تشکیل خواهد شد، به جز اراضی که قرار است به عربستان ملحق شود و در این میان ممکن است بخش هایی از اراضی اشغالی فلسطین نیز به آن ضمیمه شود. در این میان یمن قرار است با الحاق اراضی جنوب عربستان به آن توسعه یابد و در این میان تنها دو کشور کویت و عمان بدون تغییر خواهند ماند.

اما چه بر سر جغرافیای کنونی بنام افغانستان خواهد آمد؟

پس از سقوط نظام جمهوریت و فروبردن افغانستان در کام تروریسم بین المللی، دیگر مجال برای تاخیر این طرح وجود نخواهد داشت. در حال حاضر، پس از حاکمیت طالبان، پشتونستان در برابر حکومت پاکستان طغیان کرده و بیرق استقلال طلبی بلند خواهد کرد. این مسئله با هدف ایجاد تنش و فرو بردن بیشتر منطقه در کام ناسیونالیسم، افراط گرایی و جدایی طلبی خشونت بار، می تواند اهداف امریکا را در منطقه پیاده بسازد و اجازه دهد طرح مرز های خونین، وارد مرحله جدیدی شود. پشتون های آن طرف خط دیورند با ایجاد روابط گسترده با پشتون های افغانستان، پیروزی طالبان پشتون تبار در افغانستان، ایجاد بغاوت در برابر حکومت پاکستان، جهش های تازه ی را تجربه می کنند. برعلاوه، بلوچ های ایران، پاکستان و ممکن در آینده از افغانستان، به یک طرح ایجاد یک جغرافیای مستقل در منطقه، دست به تحرکات مشابه بزنند. این کار سایر اقوام افغانستان را تشویق به مبادرت به عمل مشابه می کند. طرح هزارستان، خراسان، تلاش ازبکها و ترکمن ها به ایجاد جغرافیای جدید قلمرو موجود افغانستان، طرح داعش خیالی که خلافت اسلامی خراسان را عملی می سازد، طالبان عمدتاً پشتون تبار که علاقمندی وافر به یک دست سازی قومی در افغانستان دارد و ارتباط ارگانیک با پشتون های آنطرف خط دیورند دارند، می تواند آژیر تجزیه و طرح بالکانیزه ساختن افغانستان را به صدا در آورد. شورش های موجود پشتون ها و شعار های ضد حکومتی پاکستان، نوعی از انگیزه ی پشتونیزه سازی این جغرافیا را به وجود آورده است. این طرح برای تقسیم اراضی افغانستان و ایجاد کشور های مستقل، مشابه به بالکانیزه کردن کشور های است که پس از سقوط نظامی دوقطبی و ایجاد کشور های مستقل در پی خونین ترین جنگ ها، اتفاق افتیده است. افغانستان آهسته آهسته به سمت این طرح در حرکت است. به همین لحاظ است که

فرقه جدای از طالبان پشتون تبار، به رهبری، تاجیکها، ازبکها و هزاره ها در حال شکل گرفتن است و می تواند بدیلی برای افغانستان شمالی محسوب شود. به اساس این طرح افغانستان که بخشی از اراضی خود را از دست خواهد داد، در عوض بخشی از مناطق پاکستان بویژه منطقه "القبایل" به آن ملحق خواهد شد. به این هدف، طالبان بر افغانستان حاکم شدند تا این طرح بیشتر مجال تحقق یابد. از سوی دیگر، شمال افغانستان را گروه های عمدتاً غیر پشتون در اختیار دارند که می توانند این طرح را از همان مناطق، آغاز کنند.

اهداف عمده این طرح چیست؟

اول- این طرح به هدف ایجاد چندین کشور در منطقه است تا دینامیک و ثبات موجود امنیتی برهم بخورد و کشور های هژمون منطقه ای مانند چین، روسیه، ایران و حتی هند در مدیریت آن، ناتوان باشند. زمانیکه یک رشته امنیتی و سیاسی مبتنی بر مرزبندی های سیاسی کشور ها، از هم بپاشد، ظهور گروه ها، کنشگران و بازیگران متعدد، مدیریت بازی و مهار بحران برخاسته از آن را، دشوار می سازد. امریکا با چنین چشم اندازی در تلاش است تا بواسطه گروه های تروریستی و افراط گرایان مذهبی، این طرح را به هدف ایجاد درد سر جدید و به لجن زار کشانیدن، کشورهای مانند چین، هند، روسیه و ایران را اجرایی سازد. در این شکی نیست که آمریکا در تدوین این طرح به شکلی ویژه بر تامین اهداف و منافع خود در خاورمیانه و ماورای افغانستان، تاکید ویژه دارد، به همین دلیل خواستار از بین بردن تمام مرزهایی است که قبلاً ترسیم است. بی شک اجرای چنین طرحی با وجود رژیم های حاکم بر منطقه غیرممکن می نمود، اما به اعتقاد آمریکایی ها اکنون که کشورهای منطقه به دلیل جو موجود و رشد بی رویه پدید افراطیت، با چالش های عدیده ی مواجهه استند، بهترین فرصت برای اجرای طرح مورد نظر آنها، مساعد شده است؛

دوم- در این میان، هدف دیگر این طرح مهندسی شده ای ژئوپلیتیک، تقسیم و تکه تکه کردن و تجزیه کشورهای منطقه و تبدیل آنها به کشورهای کوچک است که موجب می شود، کشورهای هم پیمان با آمریکا و غرب در منطقه تشکیل شود و دلیل این وفاداری را این طرح در امتنان کشورهای تازه تشکیل یافته از این اقدام آمریکا است. طرحی که هم منطقه را بیشتر متشنج می سازد و رقبای امریکا را با چالش های متعدد سیاسی، امنیتی و ژئوپلیتیک مواجه می سازد و هم قدرت مانور این هژمون جهانی را بیشتر تقویت می کند.

نتیجه چه می شود؟

تحقق این طرح در واقع، برای امریکا، فرصت می دهد تا بدون درگیری مستقیم و هزینه کردن، هم رقبای خود را به چالش بکشد و نظم موجود امنیتی و سیاسی را در منطقه دگرگون سازد و هم با ایجاد دولت های کوچک و بالکانیزه ساختن منطقه و با استفاده از ابزار تروریسم بین المللی، جای پای خود در تحولات آینده منطقه داشته باشد. چین باید در زنجش، زمین گیر شود و نتواند به عنوان رقیب امریکا، اوج کند. روسیه باید از بلند پروازی های موجود، بپایستد و دامنه گسترش گرایی در تفکرات راهبردی آن، به شدت ته نشین کند. ایران نباید مجال هسته شدن پیدا کند و به یک هژمون منطقه مبدل شود. هند نباید اقتصاد برتر آسیا باشد و به چالش در آینده مبدل شود. کشورهای عربی، ایران و پاکستان نباید مانعی در برابر امنیت انرژی، امنیت اسرائیل و دگرگون سازی نظم سیاسی منطقه به ارزش های امریکایی باشند. این طرح با اهداف از قبل تعیین شده، خیز راهبردی ای است که می تواند جبهات متعدد را در داخل و ماورای افغانستان، میان امریکا و متحدانش از یک طرف و رقبای آن از طرف دیگر، باز کند. آینده منطقه خیلی ها، متشنج، بی ثبات و فاقد یک نظم امنیتی خواهد بود.

مخمصه بازی اطلاعاتی همسایه ها و منطقه در افغانستان

فعال شدن دستگاه های استخباراتی کشور های همسایه و منطقه و هماهنگی آن با دیپلماسی فعال در سطح منطقه، نشان می دهد، چیز های در زیر پوست تحولات سیاسی و امنیتی، در جریان است. چین، روسیه و ایران، برخلاف گذشته، در فکر چاره سنجی های جدیدی در خصوص شرایط افغانستان استند. ایجاد کانال های ارتباطی با شاخه های جدا از شبکه حقانی و رهبران مقاومت، همزمان است با پیشرفت وضعیت جدید در افغانستان.

گفته های وجود دارد که احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی و از جانب طالبان هیئت با صلاحیتی در مسکو دیدار های داشته اند. محور این بحث ها، آینده افغانستان و چگونگی یک جور آمده عنوان شده است. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد و روسیه با تغییر رویکرد گذشته اش، تلاش کند تا میان حوزه مقاومت و طالبان، جور آمد کند و نوعی از تفاهم را به وجود بیاورد؛ یعنی به مفهوم حضور روسیه در افغانستان است که به معنای عام، تقابل با امریکا و سایر کشور ها را افاده می دهد.

روس ها نگرانی های از بابت گسترش و انکشاف پروژه داعش در افغانستان دارند. فهم متعارف این است که داعش در افغانستان وجود ندارد و آنچه بزرگنمایی می شود، نتیجه اختلاف های طالبان و تا حدودی امتیاز گیری این گروه از کشور های بزرگ و منطقه است. اما حالا قضیه طور دیگری سازماندهی شده است. در این مدت، تلاش های شده و سرمایه گذاری های هنگفتی روی آن صورت گرفته تا این بار، کار حوزه شانگهای، یکسره شود. حوزه شانگهای، هدف اصلی این دور بازی ها است و تلاش صورت می گیرد، تا با تاکتیک ها و راه های جدید، کار را یکسره کنند.

همزمان با آن، دلسردی منطقه و کشور های قدرتمندی مانند چین، روسیه و ایران از طالبان، باعث شده تا دیپلماسی منطقه ای بیشتر فعال شود و راه های جدیدی را برای مقابله با وضعیت جدید، پیدا کند. با این حال، امریکا نیز پیرامون منطقه فعال شده و با ایجاد کانال های مخفی استخباراتی، طالبان را در کنترل می آورد. ملاقات های متعدد مقامات سیا با استخبارات طالبان و با پا در میانی آی اس آی، باعث شده تا روابط طالبان با امریکا، گرم شود و حدس گمان هایی نیز در این خصوص وجود دارد که ممکن، شبکه حقانی که سکان اصلی قدرت را در دست دارد، مجری و حامی اصلی این برنامه استراتژیک باشد. از سوی دیگر، شاخه قندهاری ها و دفتر قطر، تلاش می کنند جای پای خود جستجو کنند. در این محور روس ها بیشتر فعال استند و در یک هماهنگی نزدیک با ایرانی ها و چینی ها، تلاش می کنند تا پویایی وضعیت امنیتی و سیاسی را به نفع خود، مدیریت کنند. از سوی دیگر، دو کشور اولی با حفظ روابط با جبهه مقاومت، تلاش می کنند تا جبهه جدیدی را در برابر این پروژه بزرگ سازماندهی کنند. زیرا به زعم آنها، بدیل یک نظم طالبانی، یک ساختار ائتلافی مشمول طالبان قندهاری و جدا از شبکه حقانی و جبهه مقاومت است که می تواند وضعیت را الی رسیدن به حالت مطلوب، مدیریت کند.

اما وظیفه حوزه مقاومت چیست و چطور می توان از این وضعیت و فرصت پیش آمده، استفاده کرد؟

ابتدا باید قشر سیاسی و دیپلماتیک و هسته های مربوط آن، در یک تعامل فعال و سازنده با کشور های متذکره، قرار گرفته و جز این روند شوند. اگر کار دیپلماتیک همزمان با رزم در میدان جنگ پیش برود و هماهنگی داشته باشد، می توان به تغییر وضعیت جدید، امیدوار بود. اگر لابی گری موجود به نفع جبهه مقاومت، در مسیر درست استقامت داده شود و توجه را جلب کند، نشست های بعدی روی تشکیل یک

جبهه قوی خواهد بود که بتواند در برابر پروژه تروریست سازی امریکایی، بایستد و مانعی را خلق کند. زیرا کشور های منطقه و همسایه های افغانستان، درک کرده اند که وضعیت فعلی و تداوم وضعیت موجود به نفع امنیت و ثبات منطقه نیست و رژیم فعلی طالبانی، زمینه ساز، ابر برنامه های تروریست محوری در منطقه خواهد بود که می تواند امنیت کل منطقه را با خطر مواجه سازد. بنا تلاش می شود تا ابتکار های جدیدی در خصوص فعال سازی نیروهای که بتوانند برضد تروریسم نهادینه شده در افغانستان مقابله کنند، به شدت جریان دارد. چین، روسیه و ایران، نمی توانند بپذیرند که پروژه های برای نابود خودشان و مختل شدن امنیت کل منطقه، بواسطه یک رژیم تندرو مذهبی در زیر زنج شان، اجرایی شود. چون درک عام این است که داعش فعلی از درون طالبان و در نتیجه یک سازش، بیرون آمده و در حال تکوین است. بازی جدید در محور داعش، به هدف تخریب امنیت منطقه ای و ایجاد چالش های متعدد امنیتی برای کشور های پیرامونی و ایجاد یک دولت پوشالی زمینه ساز که وظیفه آن، تنها حمایت و فراهم سازی زمینه های حمایت لوژیستیکی برای این پروژه است، خواهد بود. این دولت پوشالی اگر تغییر شکل بدهد و کمی با معیار های غربی، سر سازش پیدا کند، به زودی به رسمیت شناخته خواهد شد و مشکل آن از درک نگرانی های سقوط، مرفوع خواهد شد. اما طرف دیگر قضیه یعنی روس ها با درک این برنامه و سنجش های موجود در زمینه، تلاش دارند تا از بروز هر نوع مشکل امنیتی در سرحدات جنوبی خود که شامل قلمرو آسیای مرکزی می شود، جلوگیری و پیش گیری کرده و وضعیت را به نفع خود تغییر دهند. هدف عمده روس ها حفظ جنگ و مبارزه بیرون از این حوزه است و افغانستان برای چنین مرحله ی مد نظر گرفته شده است. فراتر از آن، حفظ سطح امنیت موجود، ستر و محافظت از سرحدات جنوبی و ایجاد دیواری برای مقابله با چالش های تروریستی و تندرویی، پیش گیری از نفوذ بیشتر گروه های افراط گرا به

درون آسیای مرکزی می باشد. این سنجش در نتیجه تجمع گروه های تروریستی چند ملیتی و ایجاد مفرزه های عملیاتی شبکه القاعده در مناطق شمال افغانستان مخصوصاً بدخشان، تخار و کندز است که در حال تبدیل شدن به بهشت تروریستان بین المللی است. در این میان جبهه مقاومت چه کاری باید کند تا استفاده از فرصت پیش آمده، صورت گیرد؟

مقاومت فعلی باید راه های پیدا کند تا روشن شدن وضعیت و سرنوشت نظم فعلی طالبان، خود را حفظ کند و در میدان های جنگ، مانور دایمی و قابل ملاحظه داشته باشد. ایجاد راه های تفاهم و ایجاد کانال ارتباطی با کشور های تاثیر گذار بر شرایط افغانستان، می تواند گزینه های خوبی را در اختیار مقاومت قرار دهد. این کار، می تواند در طولانی مدت، بر وضعیت جنگ و مقاومت تاثیر گذار باشد و شرایط را تغییر دهد.

مخمصه استفاده طالبان از تروریسم خارجی برای چانه زنی

حضور گروه های تروریستی خارجی در کنار طالبان، همواره موجب نگرانی کشور های همسایه و منطقه بوده است. حداقل روسیه، هند، چین و ایران به شدت نگران وضعیت افغانستان تحت کنترل طالبان اند، زیرا این کشور ها به خوبی درک کرده اند که حضور گروه های تروریستی در افغانستان، برای آینده امنیت منطقه، به کلی خطرناک است و می تواند پیامد های بدی برای امنیت منطقه داشته باشد.

این در حالی است که اکثریت این کشور ها قبل از سقوط جمهوریت، با طالبان میانه خوبی داشتند و تلاش می کردند از طریق تعامل تاکتیکی، طالبان را قناعت داده و میزان خطرات ناشی از گسترش تروریسم خارجی را که در کنار تروریسم طالبانی، رو به افزایش بود و عمدتاً در شمال افغانستان، ریشه دوانده است، کم بسازند. اما بعد از گذشت بیشتر از یک سال، نتیجه گیری منطقه و همسایه ها این است که امکان قطع ارتباط طالبان با گروه های تروریستی خارجی که بیست سال شانه به شانه در کنار شان در مقابل دولت جمهوری و خارجی ها جنگیدند، وجود ندارد.

به تازه گی مجد رضا بهرامی، سفیر سابق ایران در افغانستان، در توییتی گفته است که طالبان از حضور جنگجویان خارجی در خاک افغانستان، به عنوان ابزار چانه زنی استفاده می برند. وی با استناد به عدم تغییر موقف طالبان و برخورد این گروه با طالبان پاکستانی، گفته است که: "این هشدار برای همه طرف های دیگر است". این تازه ترین موقف گیری یک مقام ایرانی است که تجربه طولانی کار در افغانستان را دارد و در نحوه تامین ارتباط با طالبان در زمان حاکمیت جمهوری، نقش مهمی را بازی می کرد. سفیر سابق ایران در کابل می گوید اینکه طالبان برخورد با طالبان پاکستانی را تغییر نداده

است، این ایده را تایید می‌کند که آنان به گروه‌های افراطی به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی خارجی نگاه می‌کنند.

در ضمن، فهم متعارف این است که طالبان با هوشمندی، درک کرده اند که با کارت گروه های تروریستی خارجی، میتوانند از منطقه و همسایه ها برای بقای حاکمیت خود، امتیاز بگیرند. به همین ملحوظ تاکنون هیچ گونه اقدامی را در جهت مهار فعالیت این گروه ها انجام نداده اند. مثلاً چین از طالبان توقع داشت تا این کشور را از درک خطر امنیتی جنگجویان اویغور و اعضای جنبش اسلامی ترکستان شرقی، مطمئن سازد. اما طالبان با مدنظر داشت سیاست های خاص خودشان، هنوز هم از کارت اویغورها در مقابل چین در بازی امتیاز گیری ها، استفاده می کنند و تمایل چندانی برای این کار ندارند. به همین سان، دولت پاکستان نیز از طالبان بعد از به قدرت رسیدن این گروه، انتظار داشت تا رهبران ارشد تحریک طالبان پاکستان را تحویل این کشور دهد. اما طالبان از انجام این کار، سر باز زده اند و کماکان به میزبانی از رهبران این گروه می پردازند. اما چرا طالبان، علی رغم درک خطرات احتمالی میزبانی از گروه های خارجی تروریستی، هم چنان تمایل به تامین ارتباط و میزبانی از این گروه ها را دارند؟

این موضوع در چند نکته قابل تحلیل است:

اول- طالبان می خواهند تا با موجودیت گروه های تروریستی خارجی در افغانستان، همواره این کارت برنده در بازی امتیاز طلبی را در انجام معامله با کشورهای خارجی با خود داشته باشند. این کار به طالبان فرصت می دهد تا بیشتر با اتکا به خطر روزافزون تروریستان خارجی، کشورهای همسایه و منطقه را وادارند تا در بقای این گروه در حاکمیت سیاسی، کمک مالی و تخنیکی نمایند. زیرا به زعم منطقه و همسایه ها، اگر حاکمیت طالبان نباشد، بدیل آن وجود ندارد و این کار باعث می شود تا تروریستان خارجی بیشتر قوت بگیرند. قوت گیری بیشتر تروریستان خارجی، به معنای به آشوب

کشانیدن منطقه است و هزینه های زیادی را برای کشور های همسایه، در بر خواهد داشت. چیزی که کشورهای همسایه بیشتر از آن احتراز می کنند؛

دوم- موجودیت گروه تروریستی خارجی در صفوف صفوف طالبان، موجب تقویت نفرت نظامی این گروه شده و در جنگ های پیشرو می تواند، برای تفوق نظامی این گروه، مفید و موثر واقع شود. بیشتر نیز مقامات امنیتی سابق افغانستان، هشدار داده بودند که یک تعداد بدنه ماشین جنگی طالبان را گروه های تروریستی خارجی شکل میدهند و این گروه تلاش دارد تا آنها را به مناطق شمال افغانستان انتقال داده و برای شان سند هویت افغانستان را تهیه می کنند. طالبان مبتنی بر اصل قاعده بازی، کوشش دارند پیش از اینکه گروهی حاکمیت این گروه را به چالش بکشد، این نیروها را به عنوان نیروهای ریزرف و آماده برای سناریو های بعدی، در شمال افغانستان داشته باشد. گفته می شود که بیست و یک گروه تروریستی خارجی، هم پیمان طالبان در افغانستان اند و در یک ارتباط نزدیک با این گروه ها قرار دارند. حتی گفته های وجود دارد که طالبان از میان این گروه ها، یک تعداد مسئولان ولایت های شمال را نیز تعیین کرده اند.

سوم - اخیراً روزنامه هیل در مطلبی نوشته است که طالبان ستیزه جویان پاکستانی، اوزبیک، تاجیک، اویغور، عرب و بلوچ را وارد ارتش نظامی خود کرده اند. این نشریه می نویسد که براساس گزارش ها، طالبان این جنگجویان خارجی را ثبت نام کرده و برای آنان مجوز اسلحه و اسناد سفر تهیه می کنند. این گروه ها که عمدتاً در مناطق شمال افغانستان، جابجا شده اند قرار است برای اجندا های آینده، کار گرفته شوند. این اجندا عمدتاً برای ناامن سازی، آسیای میانه، مناطق مرزی چین با افغانستان و سرحدات ایران، طراحی شده است.

نگاه منطقه به این وضعیت

با وجود تلاش های مکرر چینی ها، ایرانی ها و روس ها برای ایجاد پل تفاهم با طالبان مبنی بر کم ساختن سطح تهدیدات ستیزه جویان خارجی، به نظر می رسد که این گروه، کماکان به ایجاد روابط مستحکم فکری با گروه های تروریستی خارجی برای تقویت بنیاد های نظامی و جنگی خود استفاده می کند. تا از این طریق هم در میدان جنگ افغانستان بر ضد مخالفان خود از آن ها استفاده کنند و هم موقف برتر در امتیازگیری از کشور های همسایه را داشته باشند. معلوم می شود که اجماع مورد نظر در مورد ماهیت طالبان و وجود خطرات احتمالی تروریسم منطقه ای، کم کم شکل می گیرد و امکان دارد این اجماع موجب تقویت جبهات ضد طالبان شود. زیرا کشور های همسایه برای حفظ منافع خود، ترجیح می دهند بازیگران داخلی جدا از طالبان داخل تعامل شده و از وقوع طوفان تروریسم منطقه ای که قرار است امنیت تمام منطقه را به چالش بکشد، پیشگیری کنند. به همین ملحوظ تاکید منطقه و قدرت های بزرگ در ماحول افغانستان، بر شکل گیری یک حکومت فراگیر خارج از قاعده طالبانی است تا انحصار کلی طالبان بر افغانستان را محدود سازند. به همین دلیل، ارتباط روس ها، ایرانی ها و چینی ها با نیروهای ضد طالبان، افزایش یافته که قرار است این افزایش تماس، منجر به تغییر قاعده بازی شود.

مخمصه حضور امریکا در افغانستان

بیست سال حضور امریکا در افغانستان، تحت نظریه ژئوپلیتیکی نظم نوین جهانی، افغانستان را به کانون داغ سیاست و جنگ در منطقه مبدل ساخت. حضور یک شبه و با اندک مقدمه مبنی بر حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و خروج یک بارگی آن امریکا از افغانستان در ۲۰۲۱، برهم زننده ی یک نظم امنیتی و ژئوپلیتیکی بود که امریکا قایم مقام آن شمرده می شد. قدرت های امنیتی پیرامون افغانستان مانند جنوب، شمال، غرب و شرق آسیا هر کدام با دید خاص امنیتی و نظم مجزای سیاسی و ژئوپلیتیکی، با یک نظم فرو افتاده از آسمان غرب به میدان افغانستان، به مخالفت برخاستند. امریکا بیست سال تمام به کشت و بذر تخم افراط گرایی و بی قانونی در جغرافیای افغانستان دامن زد و بعد از خروجش، این کشور آسیب پذیر، فقیر و بی نظم سیاسی را در اوج رقابت قدرت های پیرامونی، به یک گروه تروریست سپرد تا منحنی لشکر نیابتی آن در منطقه عمل کند .

دکترین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در راس راهبرد امنیتی امریکا برای یک دهه تلویحا سرکوب و ریشه کن کردن تروریسمی بود که خود اساس آن را گذاشته بود. برای یک دهه بعدی، این سیاست به عقب نشینی تاکتیکی از میدان افغانستان برای مجال دادن به تروریسمی بود که قرار بود جایگزین امریکا در منطقه باشد و نظم های موجود امنیتی و سیاسی را تحت الشعاع قرار دهد. حالا امریکا در افغانستان ظاهرا حضور ندارد و طالبان حاکم مطلق افغانستان شده اند. پیامد این حاکمیت مطلق برای طالبان که در نتیجه یک عقب نشینی تاکتیکی از جانب امریکا صورت گرفته، مبدل ساختن افغانستان به کانون بی ثباتی برای منطقه و ترویج تروریسم نوین است. هم اکنون این کشور به مرکز تروریسم، مواد مخدر، قاچاق اسلحه، کانون پرورش گروه های افراطی و تروریستی

مذهبی، مرکزی ثباتی و بی قانونی، نقطه مرکزی جدایی طلبی و ایجاد تنش های قومی در منطقه مبدل شده است.

اول- کانون گرم رقابت های قدرت های بزرگ و منطقه، گروه های نیابتی: با حضور امریکا در سال ۲۰۰۱، کشور های منطقه و همسایه های افغانستان که به این حضور همکاری و زمینه سازی کرده بودند و همزمان با آن با درک نیت و اهداف استراتژیک امریکا برای حضور در این جغرافیا، به سرپاز گیری از میدان افغانستان شروع نمودند. ایران، پاکستان، چین، روسیه، کشور های آسیای مرکزی، ترکیه، عربستان، هند، قطر، امارات متحده عربی و اتحادیه اروپا در مجموع در یک مجموعه، بانیان گروه های نیابتی در میدان افغانستان بودند. این گروه های نیابتی که هم در ساختار سیاسی و امنیتی افغانستان شریک بودند، قدرت داشتند و به ثروت هنگفتی یافته بودند، و هم آن عده از گروه های که در بیرون از حکومت تحت امریکا عملاً در برابر آن می جنگیدند، به بازیگران قدرتمند، زمینه ساز و نقش آفرینی مبدل شدند. از سوی دیگر، قدرت های بزرگ، منطقه و همسایه با استفاده از اهرم های فشار و داشتن این گروه های نیابتی، به رقابت خونبار و خشونت آفرین خود ادامه می دادند. بیست سال تمام، هزاران افغانستانی، کشته، معلول و یا هم بی خانمان شدند. زیر ساخت های که در جریان جنگ های سال های گذشته ویران شده بودند، مجال بازسازی نیافتند، اقتصاد کشور وابسته به کمک های خارجی، قاچاق مواد و تجارت آن رونق بیشتر یافت، افراد و گروه های بیشتری قدرتمند تر از قانون و نظام سیاسی افغانستان ظهور کردند. در این گرما گرم رقابت خونین میان قدرت های بزرگ و منطقه در میدان افغانستان، ایالت متحده امریکا نیز به یارگیری، تقویت و تجهیز گروه های افراطی در سراسر منطقه پرداختند. به عبارتی، در عین زمانی که قدرت های منطقه درگیر رقابت با هم دیگر بودند، امریکا نیز از قافله عقب نماند و تخم افراط گرایی را در زمین افغانستان برای

سالیان طولانی کاشت. تا مجالیکه از افغانستان بیرون شود، تمام درگیر بحران حاد امنیتی و افراط گرایی باشد و تروریسم منحنی یک ضلع این رقابت باقی بماند. تروریسمی که در زیر سایه امریکا در افغانستان از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ رشد کرد و بزرگ شد، در زمان غیابت آن، چنان پر شاخ و برگ نشده بود. پس مجموع زمینه سازی ها، نشان میدهد که حضور امریکا به افراط گرایی و تروریسم، موهبتی بزرگی بوده است؛

دوم- قاچاق مواد مخدر: افغانستان برای چندین سال متوالی، عنوان بزرگترین منبع تولید، قاچاق مواد مخدر و منبع اصلی کشت آن را از آن خود کرده است. تروریسم منحنی بازوی اصلی رونق بخشی تجارت مواد مخدر، زمینه ساز ترافیک آن از افغانستان به ایران، ترکیه و اروپا و هم از مسیر آسیای مرکزی به فدراسیون روسیه، اروپا را مساعده ساخته بود. میزان درآمد از درک این تجارت پرسود برای گروه های افراطی و مسلح در افغانستان، امریکا، کشور های منطقه، نشان دهنده یک حجم سرسام آوری را نشان میدهد. این پول را بازیگران داخلی برای شعله ور نگهداشتن جنگ در میدان افغانستان، امریکا برای تجارت پرسود و پرداخت هزینه حضورش در افغانستان و کشور های همسایه برای پیشبرد سیاست های امنیتی و جنگ های نیابتی خود مورد استفاده قرار میدادند. به هر صورت امریکا، زمینه ساز این وحشت و دهشت در افغانستان بود و دیگران را به مبادرت به آن تشویق می کرد؛

سوم- قاچاق اسلحه: پس از فروپاشی دولت پیشین افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت در ۱۵ اگست ۲۰۲۱، طالبان به ذخایر بزرگ اسلحه به جامانده از دولت افغانستان و نیروهای آمریکایی دست یافتند. حجم اسلحه به جا گذاشته شده برای رژیم طالبان، بالغ بر هفت میلیارد دالر است که توانمندی جنگی و خلق ترور و وحشت این گروه را که در تبابی با سایر گروه های تروریستی جهانی قرار دارد، چند مرتبه بیشتر

ساخته است. سلاح‌های رهاشده آمریکایی در افغانستان را در بازارهای مناطق ناامن خرید و فروش می‌کنند و تجارت اسلحه نیز مانند تروریسم در حال رونق گرفتن در این منطقه است. این تجارت بر علاوه تکمیل برنامه آمریکایی‌ها مبنی بر راهبرد منطقه‌ای بی‌ثباتی و ناامن‌سازی، به منبع خوبی در آمد مالی نیز مبدل شده است. سلاح‌هایی آمریکایی که در بازارهای غیرقانونی اسلحه در افغانستان، پاکستان و برخی کشورهای دیگر معامله می‌شوند، عبارت‌اند از عینک دید در شب، اسلحه تک‌تیراندازی، سلاح‌های تهاجمی اتوماتیک و مهمات مربوط به این سلاح‌ها. از این درک، طالبان هم پول هنگفت به دست می‌آورند و هم بستری برای همگانی شدن اندیشه طالبانی در سطح منطقه هموار می‌شود. تمام منطقه با آتش با آتش خشونت تروریستی برافروخته خواهد شد؛

چهارم- کانون گرم افراط گرایی و ترویج تروریسم: اکنون به نظر می‌رسد که بعد از به قدرت رسیدن طالبان، این گروه منبع الهام برای تمام شبکه‌های تروریستی ای شده‌اند که طالبان برای الهام‌بخش کردن پیروزی خود اسلحه‌های کوچک را به سمت افراط‌گرایان همفکرشان می‌فرستند؛ به‌ویژه به همسایگان خود یعنی تحریک طالبان پاکستانی در مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان و جدایی‌طلبان در بلوچستان ناآرام که به منظور تشدید جنگ با دولت پاکستان، از سلاح‌های ساخت آمریکا برای کشتن نیروهای پلیس و سربازان استفاده می‌کنند. حضور دست کم بیست گروه تروریستی در افغانستان، نشان دهنده عمق بحران در این منطقه است. طالبان خود افغانستان را به کانون گرم افراط گرایی و تروریسم مبدل ساخته‌اند. اصلاً حضور طالبان در قدرت، به همین منظور صورت گرفته است. طالبان از لحاظ ایدئولوژیک از این گروه‌های تروریستی تغذیه می‌کنند و به لحاظ جنگی در بیست سال گذشته امکانات وسیعی را از این گروه‌ها مانند تاکتیک‌های جنگی، مشوره‌های عملیاتی دریافته‌اند. در ضمن،

در بیست سال گذشته، این گروه ها شانه به شانه در کنار طالبان در برابر نیروهای خارجی و افغانستانی جنگیدند و به یک قوت مهم دارای تجربه عظیم جنگی و عملیاتی شده اند؛

پنجم- کانون عمده ترویج ناسیونالیسم قومی و گروه های جدایی طلب: چند ماه پس از سلطه طالبان بر افغانستان، سلاح های آمریکایی در بخش های مختلف پاکستان و هند در دست شبه نظامیانی که علیه دولت های این دو کشور می جنگند، دیده شدند. عکس هایی که از جنگجویان تحریک طالبان پاکستان، ارتش آزادی بخش بلوچستان و شبه نظامیان فعال در کشمیر منتشر شد هم نشان می دهد که آنان نیز به سلاح های آمریکایی رها شده در افغانستان دست یافته اند. برعلاوه، ظهور دوباره طالبان در قدرت، منبع الهام سایر گروه های جدایی طلب شده اند که امروز در پناه طالبان و بوسیله ابزار های نظامی و خشونت آمیز، خواستار تشکیل سرزمین های جداگانه هستند. ایغور ها، بلوچ ها و سایر گروه های جدایی طلب، پیروزی طالبان را یک نتیجه امید بخش برای تداوم مبارزه و جنگ شان میدانند.

مخمصه حضور سی آی ای در میان طالبان

اطلاعات بدست آمده نشان میدهد که مقامات امریکایی، بخصوص مدیران ارشد سی آی ای، چندین نوبت با سران طالبان در کابل، اسلام آباد و قطر دیدار کرده و توافق های میان جانبین به میزبانی سی آی اس صورت گرفته است. موضوعات شمال، حضور نیروهای ویژه سی آی ای، ایجاد جبهات تروریستان در شمال افغانستان، آموزش گروهک های تروریستی برای اجندهای آینده و ایجاد مزاحمت های امنیتی برای چین و روسیه، در محور این دیدارها قرار داشته است.

قرار معلوم، طالبان به عنوان اجیران و مزدبگیران، مانند هتل دارانی که مسافر خانه دارند، در خدمت مهمانان امریکایی خود بوده اند. دوره های این دیدارها، از قبل و از زمان سفر ملایعقوب وزیردفاع طالبان به قطر، شروع شده و در ماه اکتوبر، توافقات خیلی مهمی میان امریکایی ها و طالبان صورت گرفته است. این دیدارها نه تنها زمینه ساز توافقات و همکاریهای میان طالبان و امریکایی ها بوده است، بل زمینه را برای حضور گرم و استخباراتی امریکا نیز مساعد ساخته است.

قرار اطلاعات درزه کرده که صحت و سقم آن به درسی معلوم نیست، بتاریخ ششم ماه اکتوبر، دیدار معاون اوپراتیفی سی آی ای، کیت الیزابت، توماس ویست نماینده امریکا برای افغانستان و عبدالحق وثیق رییس اداره استخباراتی و معاون اوپراتیفی استخبارات طالبان، بنام حفیظ مجید، در کابل، در هتل سرینا، صورت می گیرد. قبل از آن، الیزابت کیت با ندیم انجم، رییس سی آی اس در راولپندی ملاقات می کند و زمینه دیدار با طالبان فراهم می شود. این ملاقات به تاریخ هفتم ماه اکتوبر است و هنوز امریکایی ها به کابل نیامده اند. بعداً، ملاقات میان ویلیام برنزی رییس سی آی ای با جنرال قمر باجوا در ویرجینای امریکا در مقر سازمان سی آی ای، صورت می گیرد و ترتیبات

ملاقات های بعدی با طالبان، چیده می شود. در این ملاقات ها روی موارد اساسی، میان جوانب پاکستانی ها و امریکایی ها و متعاقب آن، میان طالبان و امریکایی ها صورت می گیرد. توافق می شود تا زمینه های همکاری اطلاعاتی و میزبانی نیروهای ویژه سی آی ای در شمال افغانستان توسط طالبان، مساعد شود و پیش بینی ها حاکی از آن است که نیروهای بخش ویژه سی آی ای که مخفف آن، SAD است نیز در شمال افغانستان مستقر شوند و کانتینر های کانکس که امکانات و تسهیلات رهايشی دارد، توسط ملا یعقوب وزیر دفاع طالبان، در آخرین سفر وی، به شمال انتقال داده می شود. موضوعی که چند روز پیش مطرح شده، گویا اینکه طالبان، وسایل و تجهیزات نیروهای امریکایی را از فرودگاه نظامی بگرام بیرون می کشند، حقیقت دارد، اما نه به طرف جنوب بل به شمال افغانستان آن را فرستاده اند و آن هم تجهیزات حساسی را که قبلا به فرودگاه نظامی بگرام انتقال داده شده و طالبان چندی پیش آن را تحویل گرفته اند. ماموریت طالبان این بوده تا این تجهیزات را امانت در مناطقی که امریکایی در شمال اهدافی را می خواهند پیاده کنند و اجرایی بسازند، برسانند. امریکایی ها با این کار می خواهند در پروژه اطلاعاتی و مخوف را که ابزار آن تروریسم بین المللی است را زیر نقاب طالبان، انجام دهند و آنرا اجرایی سازند. جزییات و تحلیل ها از نحوه و گونه ی اهداف امریکا از این کار در افغانستان به طور خلاصه، شامل سه موضوع می شود:

اول: جابجایی بخش عملیات های ویژه سی آی ای به شمال افغانستان که بین دو تا سه هزار نفر تخمین می شود، یک تاکتیک جدید امریکایی ها در تباری نزدیک با آی اس ای و طالبان است. این واحد ویژه ی سی آی ای، وظیفه آموزش نیروهای جنگی گروه های تروریستی خارجی را که در شمال افغانستان حضور دارند و دارای قوای منظم استند، به عهده خواهند داشت. سی آی ای، تلاش می کند تا استقرار این نیروها در شمال افغانستان از انظار عامه پنهان بماند و از همین رو تلاش می شود تا ظاهر و چهره های

افراد سی آی ای طوری عیار شوند تا گمان حضور خارجی ها آن هم امریکایی ها در مورد آن جدی نباشد و جلب توجه نکند. این نیروها بر علاوه آموزش گروه های تروریستی در افغانستان و آن هم در شمال این کشور که نزدیکی با مرزهای آسیای میانه و چین دارد، پروژه مشوره دهی و راه اندازی عملیات های خرابکارانه را در قلمرو چین و روسیه و کشورهای آسیای مرکزی، مدیریت خواهند کرد؛

دوم: آرایش نیروهای تروریستی که دارای صنوف مختلف بوده و امکان می دهد تا این نیروها هرکدام با قابلیت مجزا و توانمندی ضربه وارد کردن به دشمنان امریکا در منطقه را داشته باشند. استفاده از کارت گروه های تروریستی در منطقه، تجمع فکری و انسجام فیزیکی آن ها و ایجاد روابط شبکه وار از اهداف اساسی این نیروها، محسوب می شوند. سی آی ای می خواهد با حضور مستقیم در میدان، این پروژه را مدیریت و نظارت کند؛

سوم: کار روی ضربه وارد کردن به اهداف پروژه یک کمربند-یک جاده است که توسط چین روی دست گرفته شده است تا این پروژه با تهدید های جدی امنیتی مواجه شود و چین نتواند قدم های بعدی را در تسخیر بازار های اقتصادی در مسیر راه این پروژه بردارد. این کار عمدتاً توسط نیروهای تروریستی ای که بنام های مختلف یاد می شوند و تحت پوشش استخباراتی امریکا و چتر حمایتی آن قرار دارند، صورت خواهد گرفت؛

چهارم: ایجاد جبهه دوم و سوم جنگ در ورای آسیای مرکزی و مرز های شمال افغانستان، مرحله بعدی کار این نیروها خواهد بود. تجمع بی سابقه نیروهای تروریستی خارجی در شمال افغانستان، از قدیم گمانه زنی های زیادی را در خصوص، آبستن تحولات مهم در این منطقه، نشان می داد. مسئله اوکراین برای امریکا، بسیار جدی است و روسیه کماکان به فشار نظامی تاکید دارد. جنگ مرحله فرسایشی بخود گرفته و بن بست بوجود آمده است. برای شکستادن این بن بست، یک جانب باید شکست را

قبول کند. قبول شکست اوکراین به نفع امریکا نیست. پس باید روسیه شکست بخورد تا امریکا برنده میدان شود. این شکست با فشار از جنوب روسیه و از حوزه افغانستان، میسر است؛

پنجم: سی آی ای تلاش میکند تا برعلاوه مزاحمت به پروژه یک کمر بند- یک جاده چین، منطقه واخان را از کنترل چین بیرون کند. واخان در شمال شرقی افغانستان و متصل منطقه کاشغر است که مرز اصلی و یگانه راه عبور میان چین و افغانستان محسوب می شود و برای این کار قبلا با طالبان و پاکستان کار صورت گرفته و توافق شده است. چنانچه کاخ سفید اعلان کرد که ماه گذشته همکاری طالبان در مبارزه برضد تروریسم، پیشرفت های داشته است. طالبان که هنوز در برابر نیروهای تروریستی خارجی، اقدامی نکرده اند. تنها کاری که طالبان انجام داده اند، انتقال تروریستان از یک ولایت به ولایت دیگر افغانستان بوده است. مثلا برای فعلا به اساس فشار چین که خواستار اقدام قاطع طالبان در برابر ایغور های تروریست و جنبش اسلامی ترکستان شرقی شده است، طالبان حاجی عبدالحق ایغوری و حاجی فرقان را که از سران جنگ جویان ایغوری استند، از ولایت بدخشان و تخار به ولایت بغلان انتقال داده و هردوی آن ها فعلا در مهمانخانه ریاست امنیت ملی بغلان، حضور دارند. به همین ترتیب، سایر گروه های تروریستی که ابزار مناسبی برای این بازی باشند، تحت حمایت لوژیستیکی طالبان و منابع مالی پاکستان به اشاره امریکا بخصوص سی آی ای، به میدان آورده شده و استفاده می شوند.

برای فعلا اجرایی ساختن این پروژه توسط مشاورین آی اس ای در استخبارات طالبان، صورت می گیرد. تخمین ها حاکی از حضور دو تا سه صد مشاوره پاکستانی در ادارات مهم طالبان، است که عمدتا در وزارت های مالیه، وزارت دفاع، داخله و استخبارات، حضور دارند و همه کاره حساب می شوند. این پروژه در واقع، فاز اجرایی و عملی

تطبیق برنامه های است که قبلا در مورد آن هشدار داده شده بود و هدف نهایی آن، نا امن سازی و ایجاد مزاحمت های امنیتی برای چین و فدراتیف روسیه، عنوان می شد. حال دیده شود که اقدام بعدی و حضور مستقیم دو تا سه هزار افرادی که در شمال افغانستان، آن هم در تحت حاکمیت امارت اسلامی طالبان، چگونه توجیه می شود و چطور طالبان، جرات خواهند کرد تا دوباره هیاهوی، شکست امریکا و استقلال افغانستان را از آن، جشن بگیرد؟ فقط گذشت زمان و روشن شدن ابعاد این بازی مخوف استخباراتی می تواند، پاسخ مناسب به آن بدهد و بس.

مخمصه تروریسم و بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی

این بحث بسیار تکراری شده است که می شنویم که هدف بعدی تروریسم، آسیای مرکزی است. زیاد روی این مسئله بحث می شود که آسیای میانه به شدت زیر تهدید از جانب تروریستان بین المللی ای است که بعداز به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، الهام تازه ی برای یورش به آن گرفته اند. اما دلایل و چند و چرای آن چندان بحث نمی شود. هیچ کس به خود زحمت نداده تا بگوید یا بنویسد که چرا آسیای مرکزی از نقطه نظر سیاسی، امنیتی، اقتصادی و ژئوکالچری برای امریکا، روسیه و چین مهم است؟ این جا می خواهم روی این مبحث را به طور جداگانه در یک نوشته دیگر تحت عنوان اینکه " چرا آسیای مرکزی برای روسیه، امریکا و چین مهم است؟" بازکنم و اینکه چرا آسیای میانه برای تروریسم و هم برای امریکا که افغانستان را تحفه به تروریسم طالبانی و شرکای هم پیمان و تروریست شان، داد، مهم است بحث کنم. واقعا در این آسیای میانه چه چیزی موجود است که حتی یکی از دلایلی ایجاد حرکت طالبان به آن ربط داده می شود؟ رقابت میان کامپانی برایدیس برازیلی و یونیکال امریکایی، بحث مشهوری است که در یک مقطع خاص زمانی، به یک بحث مورد توجه همه مبدل شده بود. آیا بازهم، ماجرا عین چیز است؟ آیا اهمیت ژئوپولتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر این منطقه، به حدی مهم است که بتواند ژئواستراتژی های قدرت های بزرگ را به سوی منازعه و کشمکش سوق دهد؟ آیا بازهم افغانستان بازنده خواهد بود؟ شرایط بازی جدید بزرگ کدام ها اند و چه عواقبی در پی خواهد داشت؟

قراریکه دیده می شود، وابستگی متقابل، نیاز روزافزون به نفت، موقعیت استراتژیکی و ژئوپلیتیکی و مقابله با نفوذ غیر خودی ها که خواستار حضور و ایفای نقش در منطقه هستند، منابع اصلی تنش در آسیای مرکزی، حساب می شوند. مجموع این عوامل را می

توان بنیاد یک فضای تنش آلود میان سه قدرت ذکر شده، عنوان کرد. روسیه با تلاش متداوم در پی آن است تا نفوذ سنتی خود را در منطقه ای آسیای میانه حفظ کند و اجازه ندهد تا امریکا و چین جای پای خود در منطقه باز کنند. تلاش چین این است تا برای دستیابی به منابع طبیعی و چالش کشیدن هژمونی امریکا، کاری انجام دهد. زیرا تنگه مالگا در انحصار تقریبی امریکا قرار دارد و از لحاظ سیاسی و امنیتی، برای چین چالش است. امریکا تلاش می کند تا مسیر های تازه ی را برای دست یابی به اهداف خود در منطقه جستجو کند. سه خط موازی اهداف از لحاظ ماهیت و متضاد از لحاظ جوانب، آسیای میانه را دست خوش آّبستن تحولات تازه ی کرده است .

حال سؤال این است که چه کسانی در این بازی برنده خواهند شد؟ سنجش این مسئله به میزان امکانات، تلاش ها و سیاست های هر سه بازیگر تعلق دارد. برای چین و روسیه نزدیکی جغرافیایی و نفوذ سنتی در پهلوی فرهنگ مشترک و زبان، امتیاز های نسبت به امریکا می دهد. مثلا روس ها نفوذ سنتی در منطقه داشته اند و تاریخ آسیای میانه با تاریخ روس ها گره خورده است. حضور نظامی در منطقه دارند و دارای پایگاه می باشند. زبان روسی و فرهنگ آن، هنوز هم کماکان در جایگاه ثابتی در منطقه است. چینیایی ها قدرت بزرگ منطقه هستند و با ابتکاراتی نظیر ایجاد تاسیسات و سرمایه گذاری ها، کنترل جو موجود را در اختیار دارند. امریکایی ها، با بازی نفوذ هژمونیک، بازی با کارت افراط گرایی و تروریسم، تلاش دارند تا دو راهکا متفاوت را همواره دنبال کنند: اول سیاست تطمیع و فشار که با کارت تروریسم و تهدید های برخاسته از آن محقق می شود. دوم سیاست مدارا که با ارائه مشوق های مالی و کمک های اقتصادی، امکان پذیر است. هر سه کشور مذکور، با درک نیت همدیگر، تلاش می کنند تا از همدیگر پیشی گرفته و شرایط را به نفع خود تغییر دهند. این تغییر شرایط در واقع، به معنای حضور هر کدام از این سه قدرت در منطقه ی آسیای مرکزی خواهد بود. در ضمن، دیدگاه

های ژئوپلیتیک کنونی هر سه کشور را بیشتر علاقمند به منابع نفتی و زیر زمینی می سازد؛ بخصوص چین و امریکا را که محتاج قطره چکانی نفتی برای ادامه تسلط خود بر جهان هستند. زیرا دیدگاه های ژئوپلیتیک کنونی تمهیداتی را برای استمرار سلطه ی کشور های بزرگ، در خصوص نفت و کنترل منابع آن دارد. این دیدگاه های ژئوپلیتیک در واقع تحولی را تجربه کرده که بی پیشینه است. تغییر ساختار سیاسی جدید سیاست های جهانی از تعاملات محض سیاسی و نظامی به تمهیدات و تمایلات اقتصادی و فناوری، مبین این حقیقت است. محور اصلی دیپلماسی قدرت های بزرگ در سیاست های جهانی نیز، نه تنها مسائل سیاسی و نظامی نیست بل مفروضات و تمهیدات اقتصادی، مراودات تجاری و نیاز های نفتی، از ارکان اصلی آن حساب می شوند. از این رو مناطق اروآسیا که دارای منابع غنی نفت است و کنترل استثنایی بر مسیر های ارتباطی شرق و غرب دارد، از کانون های اصلی منازعات فعلی جهانی بنا بر اهمیت آن است. به همین دلیل، متعاقب فروپاشی اتحاد شوروی سابق، رقابت و کشمکش میان قدرت های بزرگ منطقه ای و جهانی، عرصه "بازی بزرگ جدید" را در این منطقه تنگ تر کرده است. بازیگران این رقابت خون بار، امریکا، روسیه و چین است که ممکن است برای دهه ها درگیر این رقابت نا برابر باشند و هرکدام به اندازه توانشان در جهت حفظ و گسترش هژمونی خود، تلاش خواهند کرد و از هربرگ برنده ی سود خواهند برد.

در خصوص اهداف سه کشور چین، روسیه و امریکا در قبال این بازی گفتیم. به همین ترتیب دولت های آسیای مرکزی هم اضلاع ضعیف این بازی هستند و تلاش میکنند تا وزنه تعادل را در مقابل روسیه، چین و امریکا کماکان حفظ کنند. مثلا دولت های آسیای مرکزی با استقبال از طرح های اقتصادی چین و استفاده از آن، در تلاش حفظ وزنه تعادل در برابر روسیه هستند. از سوی دیگر، با دست فشردن روسیه، در تلاش اند تا حساسیت بیشتر امریکا و چین را در خصوص تشدید رقابت های اقتصادی که به نفع

کل منطقه است، بر انگیزند. چین واکنش مثبت نشان میدهد و راه مسالمت آمیز را برای ادامه این رقابت انتخاب کرده است. اما امریکا از برگ تروریسم و گروه های تروریستی، استفاده پرهزینه می کند و تلاش دارد تا با تعقیب دو ضلع از سیاست خود " فشار و مدارا" استفاده کند و جای پای خود را در منطقه داشته باشند. این جا است که "نظریه ی بازی ها" ماراکمک می کند تا بهتر بفهمیم که اصل موضوع از چه قرار است و قرار است در آینده چه بلای بر سرنوشت منطقه حاکم شود. نظریه بازی ها با ارائه مدلی از "دوراهی زندانیان" Prisoner dilemma- برای تحلیل این چنین موقعیت ها موثر و کار ساز است. دوراهی زندانی یک مسئله پایه ای و پرکاربرد و یک بازی باصطلاح «مجموع _ غیرصفر» در نظریه بازی ها به شمار می آید و نشان می دهد که چطور دو نفر در همکاری برای این که خود به سود بیشتری برسند به خودشان ضرر وارد می کنند. یک مثال کلاسیک که از دوراهی زندانی بیان می شود، به شرح زیر است: دو مظنون توسط پلیس دستگیر شده اند پلیس باید شواهد کافی برای محکومیت مظنونین جمع آوری کند و برای این کار به صورت جداگانه از مظنونین بازجویی می کند. اگر یکی از مظنونین علیه دیگری شهادت دهد و مظنون دیگر سکوت را ترجیح دهد (زندانی ای که سکوت را ترجیح داده باصطلاح می گوئیم -با شریک خود- «همکاری» کرده است)، در این حالت مظنون اول آزاد و دیگری به یک سال حبس محکوم می شود. اگر هر دو سکوت را انتخاب کنند هر دو زندانی تنها برای یک ماه حبس خواهند کشید. و اما اگر هر دو علیه دیگری شهادت دهند باید به مدت سه ماه هر زندانی حبس بکشد. درنتیجه هر زندانی باید بین خیانت و سکوت یکی را انتخاب کند؛ ولی هیچ کدام از آنها نمی دانند که دیگری کدام راه را انتخاب خواهد کرد. حال هر سه کشور با عدم وضاحت بیشتر در خصوص سیاست های همدیگر مواجه هستند. این وضعیت باعث می شود تا سو تفاهم بوجود آمده شرایط را به سوی بحران سوق دهد. برعلاوه، هر سه بازیگر

برای حفظ و یا تغییر موقعیت خود ابزار های در اختیار دارند. تا اینجا به گونه فشرده در رابطه به اهمیت، نوع بازی و تعدد بازی گران در آسیای میانه پرداختیم. لازم است تا از نقش افغانستان من حیث تخته خیز امریکا بواسطه گروه های تروریستی نیز، یادداشت های داشته باشیم.

بخش دیگری از بحث ما این است که افغانستان چگونه داخل این بازی شد. از قدیم الایام، چه در زمان رقابت میان روسیه تزاری و انگلیس ها که افغانستان را منطقه حایل قبول کرده بودند و چه در زمان جنگ سرد که اتحاد شوروی و امریکا، این بازی را ادامه دادند و چه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که این منطقه یک بار دیگر، دستخوش رقابت های جدید میان سه ضلع از قدرت های جهانی شد، افغانستان جز این بازی بوده است. البته زمانیکه از جز صحبت می کنیم در واقع هدف ما وسیله ی برای انجام این بازی است؛ نه اینکه این کشور نقش موثر در تعیین آن داشته باشد. طالبان در حال واگذاری کنترل مناطق شمالی افغانستان به ساختار خیالی و توهم ذهنی بنام داعش است. حضور داعش همچنین با انتشار ویدئوهای، در هاله ی از ابهام باقی می ماند. فضای امنیتی رو به وخامت در شمال افغانستان، خبر بدی برای مناطق مرزی آسیای مرکزی است. طالبان از زمان به قدرت رسیدن، به طور مکرر به دولت های این منطقه (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) تضمین داده است که اجازه نخواهد داد از خاک افغانستان برای حمله به همسایگان این کشور استفاده شود. این تفاهم با طالبان، امیدهایی را برای ایجاد ثبات در دوران آشفته پسا خروج ایجاد کرده بود، اما کم کم واضح می شود که طالبان صلاحیت تصمیم گیری در این خصوص و واکنش جدی در هم پیمانان تروریست خارجی خود را ندارند. طوریکه معلوم می شود، وضعیت بحرانی موجود، نتیجه یک مدیریت بحران است که زمینه را برای آشوب های بعدی بدی مساعد می سازد. داعش نمی تواند بدون حضور ذهنی، در موجودیت

طالبان، حضور واقعی پیدا کند. داعش یک خیال پردازی به سبک هالیودی است که هر روز با تغییر قیافه برای اهداف راهبردی تری استفاده می شود. این حرکت هالیودی، در واقع، یک حرکت هماهنگ شده برای استفاده ابزاری از کارت تروریسم بر علیه امنیت کل منطقه است. هدف نهایی به چالش کشیدن روسیه و چین است تا از یک طرف کل منطقه در آشوب امنیتی غرق شود و از طرف دیگر، زمینه برای حضور یابی استراتژیکی و امنیتی امریکا و متحدانش در منطقه، مساعد شود. با یک کارت بازی که همان تروریسم و افراط گرایی است، امریکا تلاش می کند تا هم رقیبان خود را سرزنش کند و از عدم تحرکات بیشتر در حوزه سیاست های جهانی از طرف آنها اطمینان حاصل کند و هم تلاش می کند سیاست و اقتصاد را در یک پله ترازو گذاشته و تحول عمیق از ژئوپولیتیک به ژئو اکونومیک را به دنیا نشان دهد. تحولی که می تواند یک تمام دنیای لیبرال را نابود کند و یاهم پیروز میدان سازد. بازنده اصلی دولت های ناتوان و محتاج منطقه است که اگر در پله ی منافع قدرت های بزرگ قرار نگیرند، نابود می شوند و در آتش تروریسم بین المللی می سوزند. کارت بازی، طالبان، گروه های تروریستی چند ملیتی و چتر کلان از تروریسم بین المللی زیر عنوان داعش خواهد بود. واقعا که این نوع بازی خیلی ها خطرناک، پرهزینه و درد سر ساز خواهد بود. نتیجه آن چه است، بلای درازمدت خواهد بود و قربانی بی گناه های بیخبر از نیرنگ های قدرت های بزرگ و شروری که تنها منافع خود شان ارجحیت دارد و بس.

افغانستان؛ عرصه تقابل قدرت‌ها در محور "بازی بزرگ جدید"

از قرن‌های گذشته افغانستان محور بازی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای بوده و نقش متناقض قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه بر تغییر نظام‌ها، ثبات سیاسی و وضعیت امنیتی این کشور تاثیر کلانی داشته است. در بازی بزرگ جدید، نقش افغانستان، کریدور صدور تروریسم و ملتهب‌سازی فضای سیاسی و امنیتی کشورهای پیرامونی و همجوار افغانستان، بخصوص کشورهای شمال افغانستان است. در این بازی کشورهای رقیب مانند چین، روسیه و آمریکا برای تصاحب منابع انرژی و موقعیت ژئوپلتیکی و همچنین تسخیر جزیره قدرت بر اساس نظریه‌های ژئوپلتیکی، با یکدیگر رقابت می‌کنند. این یادداشت در پی آن است که به این سؤال پاسخ دهد که در بازی قدرت برای تسلط بر منابع آسیای مرکزی کدام بازیگر پیروز خواهد شد؟ با توجه به حجم فشار وارد شده بواسطه تروریسم بین‌المللی و تغییر دینامیک امنیتی در منطقه، این منطقه در آینده، نقطه تلاقی و تصادم قدرت‌های بزرگی مانند چین، روسیه، آمریکا، ایران، هند و ترکیه خواهد بود. هر یک از این بازیگران، با در نظر داشت امکانات، سطح نفوذ، وسایل و ابزار نظامی و اقتصادی و نفوذ گسترده سیاسی، در تلاش هستند تا سهمی در این بازی با قاعده‌های وسیع داشته باشند.

این بحث بسیار گسترده است و مستلزم آن است تا جوانب مختلف قضیه برای درک بهتر شرایط بازی مطالعه گردد و تلاش می‌شود تا با داده‌ها و تحلیل‌های موجود، شرایط عینی و تغییر قواعد بازی، به تحلیل نقش هر یک از این بازیگران پرداخته شود. چین و روسیه دو بازیگر به قدر کافی توانمند، در بستر این بازی هستند. هر دو از مزیت‌هایی مانند مجاورت جغرافیایی، ساختار امنیتی مشترک و وجود پیمان امنیتی شانگهای به

عنوان حربه نفوذ و تلاش برای به کنترل در آوردن منطقه استفاده می کنند. ترکیه تازه وارد میدان شده و از کشورهای ترک تبار آسیای مرکزی و حوزه فققاز من حیث اهرم اصلی بازی و حضور در این بستر استفاده می کند. آمریکا با تلاش های زیاد هنوز توفیقی در جهت مهار نفوذ این دو کشور نداشته است. به همین دلیل به حضور بیست ساله خود در افغانستان، پایان داد و افغانستان را به عنوان غده سرطانی، برای ایجاد مزاحمت برای رقبای خود در منطقه بر جای گذاشت. از همین لحاظ اهمیت جایگاه افغانستان در این بازی به شدت ارتقا یافته و نقش مخرب آن بسیار برجسته است.

محور این بحث، افغانستان به عنوان کانون تخاصم میان قدرت های بزرگ است که در قاعده بازی بزرگ جدید عرض اندام کرده است. منطق بحث این است که تلاش آمریکا برای تطمیع کشورهای آسیای مرکزی در بیست سال گذشته، نتیجه معکوس داشت. زیرا این حوزه به گونه سنتی تحت تاثیر نفوذ روس ها و اندکی هم چینی ها، قرار داشته است. در این بیست سال زمینه سازی شده بود تا شمال افغانستان به عنوان بستر جدیدی برای رویارویی گروه های نیابتی با کشورهای همجوار زمینه را برای دور جدیدی از بازی فراهم سازد اما مقاومت، حسن تدبیر و ایجاد کمربندهای امنیتی روس ها که در تفاهم نزدیک با چینی ها ایجاد شد، بازی را از قاعده اصلی به حاشیه راند و در نتیجه آمریکا تصمیم گرفت تا میدان افغانستان را با تجهیزات میلیارد دلاری آن در اختیار طالبان و همپیمانان خارجی آن قرار دهد. طالبان به سرعت صاحب بلامنازع افغانستان شد و گروه های تروریستی خارجی هم پیمان طالبان، حوزه شمال افغانستان را به عنوان جغرافیای اصلی پیشبرد بازی بزرگ جدید در اختیار گرفتند. چین و روسیه به شدت در مقابل این پویایی امنیتی و سیاسی افغانستان و بویژه در مجاورت مرزهای خود حساس بوده و واکنش هماهنگی داشته اند.

هر دو قدرت تلاش کردند تا از کارت طالبان برای مقابله با خطرات و تهدیدهای امنیتی آینده استفاده کنند اما به این نتیجه رسیدند که طالبان با در نظر داشت ماهیت اصلی آن، بستر ساز این بازی به منظور ایجاد خطر برای امنیت منطقه محسوب می‌شوند. سه رکن اصلی ایجاد خطر برای امنیت آسیای مرکزی، روسیه و چین عبارتند از تروریسم، جدایی طلبی و قاچاق مواد مخدر که افغانستان آبشخور اصلی آنها محسوب می‌شود. بازی بزرگ جدید در محور آسیای مرکزی با تمرکز بر تجمع گروه‌های تروریستی خارجی و منطقه‌ای برنامه‌ریزی شده و در درازمدت باعث تنش‌های بیشتر در منطقه خواهد شد.

موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان

موقعیت افغانستان باعث شده تا در دور تازه بستر بازی باشد. متأسفانه قاعده بازی و ابزار آن برای امنیت افغانستان و ثبات سیاسی آن سنگین تمام خواهد شد. تروریسم به عنوان ابزار بازی در ۲۰ سال گذشته از افغانستان قربانی گرفته است. اکنون با تجمع گروه‌های تروریستی چند ملیتی در شمال افغانستان، ماهیت ضد امنیتی افغانستان در منطقه به مراتب برجسته‌تر می‌شود. چین با ایغورهای سین‌کیانگی، روسیه با تندروان تاجیک، ازبک و چچنی، ایران با تندروان مذهبی و تکفیری، و آمریکا با موقعیت پاشینه آشیلی این منطقه بازی را پیش خواهند برد. تروریسم نقش محوری را در این بازی ایفا می‌کند و کشورهای منطقه و رقبای آمریکا تلاش دارند تا در هماهنگی امنیتی پاسخ متقابل دهند. تا حال، مواضع چین و روسیه در بحران‌های بین‌المللی، هماهنگ، موازی و بر اساس اتحاد استراتژیک پیش رفته و در بازی بزرگ جدید نیز تا حدی تلاش می‌کنند هماهنگ حرکت کنند. برای شناخت بهتر بازی، لازم است تا شناختی از بازیگران، سطح بازی و اهداف بازی کسب شود.

چین

این کشور به استناد تحقیقات انجام شده، اهداف ذیل را دنبال می‌کند؛ اول- بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز منطقه، دوم- جلوگیری از حضور هر چه بیشتر آمریکا و ناتو در آسیای مرکزی و قفقاز، سوم- تضعیف سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و کاهش وابستگی به روسیه، چهارم- کمک به تحقق وحدت اقتصادی منطقه، پنجم- جلوگیری از گسترش بنیادگرایی اسلامی و افراط‌گرایی در منطقه با توجه به آسیب‌پذیری استان‌های شمال غربی خود و بالاخره رقابت و تلاش برای کسب برتری در بازی بزرگ جدید در کنار سایر رقبا.

چین طرح یک کمربند یک جاده را به عنوان ابر استراتژی قرن، با تمام قوت دنبال می‌کند و مسیر آسیای مرکزی را به عنوان یکی از اصلی‌ترین کریدورهای تطبیق این طرح برگزیده است. یک آسیای مرکزی خارج از کنترل و نفوذ چین، به معنای ناکامی این طرح چند میلیارد دلاری خواهد بود.

باید گفت، تصویر ایجاد شده از افغانستان برای پکن، در مدت بیشتر از یک سال تسلط طالبان بر این کشور، تصویری درهم آمیخته بوده است. در وهله اول، چنین به نظر می‌رسید که طالبان در وعده خود برای مهار شبه‌نظامیان اویغور صادق هستند. طبق گزارش اخیر سازمان ملل درباره افغانستان که اواخر ماه می منتشر شد، طالبان به شکل فعالانه‌ای اعضای «حزب اسلامی ترکستان» را به منظور «حفاظت و مهار این گروه»، از مرز چین دور کرده است. در گزارش‌های قبلی سازمان ملل نیز آمده بود که این جنگجویان از مقر سابق خود در بدخشان، به بغلان، تخار و دیگر ولایات منتقل شده‌اند. در حالی که با قوت‌گیری داعش، گزارش‌هایی از پیوستن ایغورها به صفوف داعش وجود دارد و نشان می‌دهد که آمریکا و متحدان آن برای ادامه بازی، قاعده بازی را با تغییر بازیگران، متحول کرده‌اند. لازم به ذکر است که یکی از مهم‌ترین عواملی که تا

امروز رابطه میان چین و طالبان را تداوم بخشیده، توصیه های آی اس آی است که سبب شده چین وضعیت افغانستان و واقعیت های آن را از عینک پاکستان ببیند. اما این وضعیت نمی تواند برای دراز مدت ادامه یابد و خواه ناخواه چین با تداوم وضع موجود، با چالش های جدی امنیتی مواجه خواهد شد. وضعیتی که پکن به هیچ وجه خواستار آن نیست.

روسیه

موفقیت سیاست روسیه در آسیای مرکزی و بازی بزرگ جدید به موفقیت آن در افغانستان بستگی خواهد داشت. روس ها سخت تلاش می کنند تا در کنار اقدام های سیاسی، تدارکات امنیتی را نیز مدنظر قرار دهند. به طور کلی، روس ها می کوشند تا در زمینه های مختلف مانند انرژی، ارتباطات و امنیت، وابستگی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به خود تداوم بخشند تا ضمن حفظ حضور مستمر در منطقه، مانع از گسترش نفوذ سایر بازیگران و نیز گرایش این کشورها به دیگر بازیگران شوند و در عین حال یکه تاز عرصه هارتلند جدید باشند. روس ها با درک حساسیت بازی، اکنون جدی تر از گذشته به این موضوع ورود کرده اند. دشمن اصلی، تروریسم چند ملیتی تحت حمایت آمریکا مستقر در افغانستان است که خطرات آن به شدت محسوس است و تهدیدهای بعدی، هند، چین و ترکیه هستند. روسیه به هیچ وجه حاضر نیست نقش سنتی و قدیمی اش در آسیای مرکزی کمرنگ شود و دیگر کشورهای منطقه و فرامنطقه جایگزین آن شوند. در کنار مسائل وابستگی اقتصادی و نفوذ سیاسی سنتی کشورهای آسیای مرکزی به روسیه، خطر روبه رشد بنیادگرایی مذهبی، تروریسم چند ملیتی و رشد روزافزون قاچاق مواد مخدر، نگرانی های اصلی روسیه در این منطقه هستند.

ایران

ایران به رغم اهمیت مسائلی مانند برجام، اوکراین و قضیه سوریه و عراق نمی تواند در

برابر قضایای افغانستان بی تفاوت بماند. قاعده بازی، ایران را به ناچار وارد این بازی کرده است. تهران نسبت به گروه‌های افراط‌گرای مذهبی به خصوص داعش شدیداً نگران است و تلاش می‌کند تا مانع رشد این جریان شود. برای ایران، هم افغانستان و هم آسیای مرکزی مهم است. به همین دلیل در بازی بزرگ جدید در مقیاس منطقه‌ای، نمی‌توان نقش ایران را نادیده گرفت. تلاش ایران این است که از طرق مختلف از پروژه ضدآمریکایی و ضدتروریستی چین و روسیه بهره‌برد و در صدد تامین منافع امنیتی و اقتصادی خود باشد. ایران می‌تواند یک بازیگر کلیدی در بازی بزرگ جدید باشد و نقش مهمی را در جغرافیای افغانستان بازی کند زیرا هم به دلیل مجاورت جغرافیایی توانمندی آن را دارد و هم بازیگر سابقه‌داری در میدان افغانستان بوده است.

ایران همواره در تلاش برای دورکردن طالبان از نفوذ قدرت‌های رقیب در منطقه بوده اما شاید این تلاش ایران تاکنون با موفقیت کامل همراه نبوده است. به رغم این که در ماه‌های گذشته برخی اختلالات در مناسبات طالبان و پاکستان پیش آمده ولی مناسبات گرم و چندجانبه حاکمان جدید کابل با امارات، عربستان، ترکیه و قطر قابل مقایسه با مناسبات آنها با تهران نبوده است - هر چند اخیراً تغییری در این وضعیت پیش آمده و شاهد تعطیلی برخی سفارت‌ها در کابل هستیم.

به نظر می‌رسد ایران با درک این واقعیت، مسیری را برای همکاری با طالبان در پیش خواهد گرفت که نتایج مطلوب را بدست آورد و در کنار آن با حمایت از گفتگوهای بین‌الافغانی و تاکید بر لزوم تشکیل دولت فراگیر سعی بر تعدیل رفتاری طالبان و حرکت افغانستان به سمت ثبات خواهد داشت تا زمینه‌های بروز و رشد بحران ناشی از حضور گروه‌های تروریستی را به حداقل برساند.

به لحاظ اقتصادی، ایران با یک چشم‌انداز جدید به روابط با طالبان می‌نگریست. ایران انتظار داشت تا طالبان با امتیازدهی به ایران در زمینه آب که به یک مسئله حیاتی در سرنوشت شرق ایران مبدل شده، این نگرانی تهران را مرفوع سازد اما با گذشت یک سال و نیم از حاکمیت طالبان، هنوز چالش‌های عمده فراروی حل مسئله آب هیرمند میان طرفین باقی مانده و شاید به این زودی هم حل نشود. در ضمن، پروژه مشترکی که تهران و دهلی در دوران جمهوریت برای توسعه بندر چابهار و استفاده از امکانات کریدوری ایران جهت دسترسی بهتر هند به افغانستان و آسیای مرکزی به راه انداختند نیز با به قدرت رسیدن طالبان به دلایلی که شاید یکی از آنها محدودیت های طالبان در تجارت و خصوصاً واردات باشد هنوز چشم‌انداز مطلوبی ندارد. نمی‌توان مطمئن بود که برخی گشایش‌های اخیر در مناسبات میان طالبان با هند که عصبانیت و حساسیت پاکستان را هم به دنبال داشته در این واقعیت تغییری ایجاد کند. البته جنگ اوکراین و جهت‌گیری روسیه و همچنین کشورهای آسیای مرکزی و هند برای استفاده از امکانات ترانزیتی ایران باعث نگاه جدی به چابهار شده است ولی نقش افغانستان در رونق این بندر هنوز با آنچه مورد انتظار بود، فاصله دارد.

پاکستان

معمولاً از طالبان به عنوان ابزار استراتژیک پاکستان برای تحقق عمق استراتژیک این کشور در افغانستان نام برده می‌شود. وقتی طالبان برای دومین بار در ۱۵ آگست ۲۰۲۱ به قدرت رسیدند، بسیاری بدین باور بودند که پاکستان به «عمق استراتژیک» در افغانستان دست یافته است. به باور عده ای از کارشناسان طالبان از بدو پیدایش، نخواستہ یا نتوانسته فارغ از ملاحظات پاکستان رفتار کند. به نظر می‌رسد که این بار پاکستان با دو محور بازی می‌کند: محور اول همکاری با چین است که احتمالاً با هدف ایجاد سدی در برابر تروریسمی باشد که منافع چین و پاکستان را مورد تهدید قرار

می‌دهد. محور دوم، همکاری با آمریکا و انگلیس است که پاکستان از قدیم‌الایام جزء لاینفک آن بوده است. این بار با دخیل شدن هند در بازی جدید، پاکستان کنترل انحصاری بر کارت طالبان را از دست خواهد داد. پاکستان با درک موقعیت و ایجاد ساختارهای موازی در قاعده بازی بزرگ تلاش می‌کند تا هم مبارز بی‌بدیل میدان باشد، هم هند را شکست دهد و هم از این پروژه سهمی بردارد. پاکستان به دلیل این که از ابتدا مجری برنامه‌های تندروانه در افغانستان بوده، هوشمندانه بازی می‌کند و مراقب ورود هر بازیگر جدید در این بازی است.

اسلام‌آباد تلاش می‌کند تا از کارت طالبان برای دستور کارهای منطقه‌ای کلان خود در عرصه‌های تجاری، اقتصادی، سیاسی و نظامی و امنیتی بهره‌برد. گرچه طالبان بعد از رسیدن به قدرت نشان داده که کرنش مورد انتظار پاکستان را ندارد. به نظر می‌رسد که سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان، تنها در مورد شبکه حقانی صادق است و این گروه کماکان به عنوان یکی از کلیدی‌ترین متحدان پاکستان در میان طالبان باقی مانده است. اما شبکه قندهاری‌ها و هلمندی‌ها خارج از کنترل پاکستان هستند و بازی متفاوتی را به پیش می‌برند. این دو شبکه از گذشته نیز روابط مستحکمی با دیگر کشورهای منطقه داشته‌اند.

در کل، پاکستان تلاش دارد تا هم حمایت چین را داشته باشد و از توان اقتصادی آن استفاده کند و هم با آمریکا و انگلیس در یک صف قرار بگیرد و نگذارد هند وارد بازی شود. پاکستان تلاش دارد تا هم با کارت طالبان بازی کند تا امتیاز کسب کند و منافع حیاتی خود را تامین کند و هم طالبان را بی‌بدیل‌ترین متحد خود در میدان افغانستان می‌بیند. به طور خلاصه بازی دوگانه این کشور، از الزامات درک ماهیت حضور این کشور در افغانستان در چهل سال گذشته بوده است. در این میان پاکستان بسیار تلاش دارد تا با کشورهای آسیای مرکزی روابط گرمی تامین کند و اجازه ندهد هند در

این عرصه پیشقدمی کند. انرژی آسیای مرکزی و بازارهای مناسب آن برای اقتصاد پاکستان، نقش حیاتی دارند. این مسئله باعث شده تا دیپلماسی تجاری، اقتصادی و ترانزیت این کشور در خصوص کشورهای آسیای مرکزی خیلی فعال باشد. بنابراین بازی بزرگ جدید برای پاکستان بسیار مهم است.

نقش جانبی آسیای مرکزی

کشورهای آسیای مرکزی تلاش می کنند تا هم با سلاح انرژی از خطر اقتصاد ورشکسته رهایی یابند و بدیل اقتصادی بیابند و هم بواسطه آن، از بروز خطرات ناشی از صدور تروریسم در خاک خود جلوگیری کنند. ایجاد کمربندی دفاعی در مرز افغانستان و پوشش امنیتی روسیه برای کشورهای تاجیکستان و ازبکستان نشان می دهد که آسیای مرکزی می خواهد از حضور چین، روسیه، آمریکا و تا حدودی ترکیه بهره برد و به بهبود وضعیت موجود و بن بست پیش آمده در منطقه کمک کنند.

مهم است بدانیم که نقش جانبی آسیای مرکزی در این بازی، نه به علت جغرافیای آن، بلکه به علت فقدان سیستم قوی امنیتی و ساختار سیاسی باثبات است و لذا قصد دارد جوابگوی نیازمندی های امنیتی خود باشد و شرط لازم برای شامل شدن در این بازی را پیدا کند. در این بازی آنچه را که آسیای مرکزی می تواند فراهم کند تنها جغرافیا است و توان بازیگری در این بازی بزرگ جدید را ندارد. در حالی که مواد سوخت این بازی از افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی فراهم می شود، بهره بازی نصیب کشورهای بزرگی مانند چین، روسیه، ایران، آمریکا و ترکیه می شود. تاجیکستان با سطح بالای نارضایتی عمومی، وضعیت نامطلوب اقتصادی، فساد و موجودیت گروه های تندرو اسلامی احتمال بالایی از آسیب پذیری را در این بازی دارد.

تاجیکستان از منظر سیاسی، نظامی و امنیتی و اقتصادی به افغانستان پسا آمریکا نگاه می کند. از منظر سیاسی، تاجیکستان، نسبت به وضعیت تاجیکان افغانستان که دارای

ظرفیت بالقوه سیاسی، علمی و نظامی هستند، اظهار نگرانی کرده و به همین دلیل دوشنبه از جریان های تاجیک تبار افغانستان حمایت می کند. از منظر نظامی، مشکل تروریسم ریشه گرفته در افغانستان، ظهور گروه های تروریستی مانند جنبش طالبان تاجیکستان، داعش و سایر گروه های تروریستی مستقر در مرز تاجیکستان، مایه نگرانی عمیق مقام های تاجیکستان است. از منظر اقتصادی، موقعیت جغرافیایی افغانستان و مسیر ترانزیتی که افغانستان می تواند در جهت انتقال انرژی از تاجیکستان به سمت جنوب آسیا داشته باشد و برعکس ترانزیت محصولات کشورهای جنوب آسیا به تاجیکستان، برای دوشنبه مهم است و تاجیکستان در تلاش است تا با ابتکارهای جدید، این مسیر را همواره فعال نگهدارد و اقتصاد به هم ریخته خود را سروسامان بخشد. در یک نگاه کلی، می توان حدس زد که مجموع دیدگاه های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی تاجیکستان در مرحله بعد از حضور آمریکا در افغانستان، آمیخته و تلفیقی از یک استراتژی بلند مدت است که می تواند پیام خاص خود را برای افغانستان باشد.

هند

هند در پی دیپلماسی اقتصادی در آسیای مرکزی است و این مسئله باعث بروز حساسیت چین شده است. آسیای مرکزی یکی از عرصه های رقابت اقتصادی و سیاسی بین هند و چین است و هر دو کشور در تلاش کسب نفوذ بیشتری در این منطقه هستند. دهلی دارای منافع استراتژیک در منطقه آسیای مرکزی است و با ولع زیادی در جستجوی راه های برای دسترسی به منابع انرژی این منطقه است. حجم مبادلات اقتصادی بین آسیای مرکزی و هند، قابل ملاحظه نیست، به همین سبب تلاش می شود تا با دیپلماسی اقتصادی و ایجاد راهکارهای موثر همکاری، حجم مبادلات افزایش یابد و علاوه بر آن بتواند سهم بیشتری را از منابع انرژی آسیای مرکزی کسب کند. در

محاسبه هندی‌ها، افغانستان می‌تواند کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به منابع انرژی آسیای مرکزی باشد.

سقوط جمهوریت در افغانستان و حاکمیت طالبان تا حدودی دیپلماسی هندی را تحت شعاع قرار داده است. هندی‌ها در تلاش هستند تا راه‌های بدیل رسیدن به آسیای مرکزی را دریابند و به آن دسترسی پیدا کنند. بازی بزرگ جدید در مقیاس منطقه‌ای، هند را یک عامل مهم و غیر قابل انکار نشان می‌دهد که در تلاش است یا بواسطه افغانستان و یا هم به واسطه کشورهای دیگر، برای کسب منافع اقتصادی خود، شامل این بازی گردد. طالبان به رغم تلاش زیاد نتوانسته تا اعتماد هند را جلب کند. در حال حاضر و با نظر داشت شرایط فعلی، امکان تحقق دیپلماسی اقتصادی هند از طریق افغانستان امکان‌پذیر نیست. ممکن است دهلی وارد تعاملی از سر اکراه و اجبار با طالبان شود یا این که راه بدیلی را برای تحصیل منافع اقتصادی خود جستجو کند.

ایالات متحده آمریکا

در کنار چین، روسیه و هند، ایالات متحده آمریکا یکی از اضلاع اصلی رقابت در بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی است. ایجاد طرح بدیل جاده ابریشم تحت عنوان "جاده ابریشم جدید" نشانگر تلاش واشنگتن برای نفوذ در این منطقه است. منافع اقتصادی ایالات متحده در این منطقه چندان حائز اهمیت نیست اما در بعد سیاسی و ژئوپولیتیکی، آمریکا بر اساس تئوری مکیندر تلاش دارد حضور مداومی در این منطقه داشته باشد. با این اقدام، آمریکا چند هدف عمده را دنبال می‌کند: مقابله با نفوذ ایران، مهار و تضعیف روسیه، کنترل چین در منطقه، تقویت حضور و نفوذ اسرائیل در آسیای مرکزی، تحقق اهداف راهبردی - نظامی ایالات متحده در اوراسیای مرکزی، تلاش برای ارائه الگوی ترکیه برای کشورهای منطقه، دستیابی به منابع انرژی دریای خزر.

آمریکا با استفاده از ابزار فشار و ترغیب در برابر دولت‌های کشورهای آسیای مرکزی تلاش دارد تا حضور خود را در منطقه تثبیت کند. یک راه رسیدن به این اهداف، استفاده ابزاری از گروه‌های تروریستی است که در شمال افغانستان لانه گزیده‌اند. تخمین‌ها بر این است که این گروه‌ها برای مراحل بعدی بازی بزرگ جدید یکی از راه‌های مقابله آمریکا با چین، روسیه و ایران خواهند بود. استفاده آمریکا از تندروان اسلامی برای تامین منافع خود مسبوق به سابقه است. این بهره‌کشی غیر انسانی از تروریسم و تندرویی به قیمت جان میلیون‌ها انسان تمام شده و منبع خوبی برای تامین منافع این کشور در اقصی نقاط جهان شده است. به همین دلیل، نقش افغانستان در این بازی بسیار برجسته است و ترک غیر منتظره افغانستان و حمایت از حاکمیت طالبان در افغانستان از جانب ایالات متحده آمریکا، یکی از اهداف سنجیده واشنگتن در منطقه بود که ممکن است درک آن در این مرحله دشوار باشد اما سیر اهداف و سیر اوضاع افغانستان به سوی بی‌ثباتی داخلی، گسترش پدیده تروریسم و تقویت بیشتر گروه‌های تروریستی نشان خواهد داد که آمریکا برای ورود به مرحله بعدی بازی بزرگ جدید بسیار مصمم است تا بواسطه تروریسم منطقه‌ای به اهداف خود نائل آید. اگر کشورهای منطقه بخصوص چهار کشور دخیل در قضایای افغانستان این موارد را در تعامل با طالبان مد نظر نداشته باشند، این هدف آمریکا و متحدان آن، شانس تحقق بیشتری خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

کنترل افغانستان به معنی کنترل بخشی از آسیای مرکزی و شاید فراتر از آن باشد. بنابراین منطقی است که بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای متعددی بکوشند تا در راستای منافع خود دستی در افغانستان داشته باشند. برای نیل به این هدف ممکن است بازیگران یا مستقلانه وارد بازی شوند و یا غیر مستقیم کنشگری کنند.

بازی بزرگ در محور آسیای مرکزی و افغانستان احتمالاً زمان زیادی را در برگیرد. این بازی بیشتر از همه، کماکان افغانستان را تحت تاثیر قرار خواهد داد و منجر به بروز رقابت های بزرگ در این جغرافیا شده و خواهد شد. این دور از بازی با توسعه مراحل رقابت در آن، به نام " بازی بزرگ جدید" عنوان گرفته است و بازیگرانی مانند هند، ایران، ترکیه و حتی ژاپن، این دور از بازی را برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی و حتی ژئوپولیتیک تجربه می کنند. این کشورها برای کنترل منابع نفت و گاز طبیعی، زیرساخت و نفوذ منطقه آسیای مرکزی سعی می کنند از یکدیگر پیشی گیرند. این رقابت برای پیشی گرفتن در محور آسیای مرکزی نشان می دهد که هیچ کدام از بازیگران منطقه ای و فرامنطقه کوتاه آمدنی نیستند و این کوتاه نیامدن ها میان بازیگران قدرتمند منطقه ای و فرامنطقه ای، باعث می شود تا افغانستان هر چه بیشتر درگیر این رقابت ها شود. افغانستان تحت کنترل طالبان، تخته پرشی برای بی ثبات سازی آسیای مرکزی از سوی آمریکا و متحدان آن است در حالی که ایران، روسیه، چین و هند راهبرد ثبات سازی در آسیای مرکزی را برای نیل به اهداف خود دنبال می کنند. این پارادوکس عملکردی، در سیاست بازیگران مشهود است.

ابعاد و ابزار کنشگری جدید آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی

هدف اصلی این مطلب، بررسی کنشگری آمریکا در چارچوب بازی بزرگ جدید، ابزارهای آن، توسعه منطقه بازی بزرگ از سمت جنوب روسیه و آسیای مرکزی و بالاخره نقش نسخه خودساخته داعش برای این بازی است. بدین منظور لازم است ابتدا راهبرد منطقه‌ای آمریکا مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ممکن است با در نظر داشت خصلت پویایی این بازی، متغیرهای مختلفی در آن اثرگذار باشند. هدف اصلی این یادداشت، تمرکز بر نقش آفرینی آمریکا و بررسی ابزارهای احتمالی این کشور برای پیشبرد این بازی است. راهبرد منطقه‌ای آمریکا در پسا خروج با راهبرد این کشور در زمان حضور در افغانستان کاملاً متفاوت است و راهبرد منطقه‌ای پسا خروج، قاعده و ابزارهای خاص خود را دارد.

انواع راهبردهای آمریکا در مناطق مختلف

راهبرد آرام‌سازی، راهبرد افزایش درگیری و جنگ‌های نیابتی، راهبرد اجماع‌سازی و راهبرد بی‌ثبات‌سازی از جمله استراتژی‌های آمریکا در مناطق مختلف است. با نظر داشت این مهم و عدم حضور نظامی آمریکا در افغانستان و منطقه، آمریکا در بازی بزرگ جدید از قاعده‌های متنوع و ابزار متفاوتی استفاده می‌کند. این امر به دو علت انجام می‌شود؛ نخست عدم حضور آمریکا در منطقه و ضعف نفوذ سیاسی و اقتصادی، دوم تعدد بازیگران در این بازی. آمریکا از زمان خروج از افغانستان و پایان حضور نظامی خود در این کشور، راهبرد بی‌ثبات‌سازی را دنبال کرده تا از یک طرف افغانستان را به عنوان نقطه تقابل در تشنج دائمی حفظ کند و از سوی دیگر، در قالب بازی بزرگ جدید، این کشور را به مثابه تخته پرشی برای تداوم سیاست فشار مورد استفاده قرار دهد. برای این کار، سه نتیجه مورد نظر آمریکا در افغانستان ایجاد خواهد شد: اول امکان شعله‌ور

شدن یک جنگ داخلی درازمدت در افغانستان وجود دارد، دوم کشیده شدن پای چین، روسیه و ایران در باتلاق افغانستان و سوم تقویت، استحکام و گسترش منطقه عملیاتی برای داعش.

گام بعدی راهبرد آمریکا، آسیای مرکزی است و درک این نکته مهم است که کدام نقاط ضعف آسیای مرکزی می‌توانند این هدف راهبردی آمریکا را محقق سازند. آسیای مرکزی بعد از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان و تجمع گروه‌های چند ملیتی تروریستی در شمال این کشور، مورد تهدید قرار گرفته است و گروه‌های شبه نظامی و تروریستی متعددی از کشورهای چین، آسیای مرکزی، چین، حوزه جنوب آسیا و حتی کشورهای حوزه خلیج فارس در شمال افغانستان مستقر شده‌اند. درک این نکته مهم است که چرا و بر مبنای کدام دلایل، آسیای مرکزی از نقطه نظر سیاسی، امنیتی، اقتصادی و جغرافیای فرهنگی در بازی بزرگ جدید مهم است؟ رقابت میان کمپانی بریداس برزیلی و یونیکال آمریکایی روایت مشهوری است که در یک مقطع خاص زمانی، به یک بحث مورد توجه مبدل شده بود. آیا اهمیت ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک و جغرافیای فرهنگی آسیای مرکزی به حدی مهم است که بتواند ژئواستراتژی‌های قدرت‌های بزرگ را به سوی منازعه و کشمکش سوق دهد؟

ابزارهای احتمالی آمریکا

وابستگی متقابل، نیاز روزافزون به انرژی، موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک و مقابله با نفوذ غیر خودی‌ها که خواستار حضور و ایفای نقش در منطقه هستند، منابع اصلی تنش در آسیای مرکزی حساب می‌شوند. مجموع این عوامل را می‌توان بنیاد یک فضای تنش آلود میان بازیگران قدرتمندی عنوان کرد که ابزارهای خطرناک تروریسم را در اختیار دارند و تلاش می‌کنند از این ابزارها در برابر همدیگر استفاده کنند. روسیه با تلاش مداوم در پی آن است تا مسیرهای تازه برای دستیابی به اهداف خود در منطقه

پیدا کند. به همین لحاظ آمریکا با نظر داشت این پیچیدگی و سردرگمی در وضعیت منطقه، در تلاش است تا از هر طریق ممکن به اهداف خود در آسیای مرکزی برسد و این منطقه را به طرق مختلف دچار بحران ساخته و زمینه را برای تولد تحولات تازه فراهم سازد.

حال سؤال این است که ابزارهای آمریکا در این بازی چیست. درک این مسئله به میزان آسیب پذیری، میزان واکنش حوزه شانگهای و وضعیت افغانستان، بستگی دارد. آمریکایی ها با بازی نفوذ هژمونیک و بازی با کارت افراط گرایی و تروریسم تلاش دارند تا دو راهکار متفاوت را دنبال کنند؛ اول سیاست تطمیع و فشار که با کارت تروریسم و تهدیدهای برخاسته از آن محقق می شود، دوم سیاست مدارا که با ارائه مشوق های مالی و کمک های اقتصادی امکان پذیر است. این کشور، با درک وضعیت موجود، تلاش می کند تا از رقبای خود در این بازی سبقت گیرد و شرایط را به نفع خود تغییر دهد. این تغییر شرایط، به معنای حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی خواهد بود. در ضمن، دیدگاه های ژئوپلتیکی این کشور را بیشتر علاقه مند به منابع انرژی و زیر زمینی می سازد. دیدگاه های ژئوپلتیکی تحولی را تجربه کرده که بی سابقه است.

تغییر ساختار سیاسی جدید سیاست های جهانی از تعاملات محض سیاسی و نظامی به تمهیدات و تمایلات اقتصادی و فناوری، مبین این حقیقت است. محور اصلی دیپلماسی قدرت های بزرگی مانند آمریکا در سیاست های جهانی تنها مسائل سیاسی و نظامی نیست بلکه مفروض ها و تمهیدهای اقتصادی، مراودات تجاری و نیازهای انرژی نیز هست. از این رو منطقه اوراسیا که دارای منابع انرژی است و کنترل استثنایی بر مسیرهای ارتباطی شرق و غرب دارد، از کانون های اصلی منازعات فعلی جهانی است. به همین دلیل، متعاقب فروپاشی اتحاد شوروی سابق، رقابت و کشمکش میان قدرت های بزرگ منطقه ای و جهانی، عرصه "بازی بزرگ جدید" را در این منطقه محدودتر کرده

است. بازیگران این رقابت خون بار، آمریکا، روسیه و چین هستند که ممکن است برای دهه ها درگیر این رقابت نابرابر باشند و هر کدام به اندازه توان در جهت حفظ و گسترش هژمونی خود، تلاش خواهند کرد و از هر برگ برنده سود خواهند برد. دولت های آسیای مرکزی اضلاع ضعیف این بازی هستند و تلاش می کنند تا وزنه تعادل را در مقابل روسیه، چین و آمریکا کماکان حفظ کنند. مثلاً دولت های آسیای مرکزی با استقبال از طرح های اقتصادی چین و استفاده از آن، در تلاش حفظ وزنه تعادل در برابر روسیه هستند. از سوی دیگر، کشورهای آسیای مرکزی با نزدیک شدن به روسیه در تلاش هستند تا حساسیت بیشتر آمریکا و چین را در خصوص تشدید رقابت های اقتصادی که به نفع کل منطقه است، برانگیزند. چین واکنش مثبت نشان داده و راه مسالمت آمیز را برای ادامه این رقابت انتخاب کرده است. اما آمریکا از برگ تروریسم و گروه های تروریستی، استفاده می کند و تلاش دارد تا با تعقیب دو ضلع از سیاست خود یعنی "فشار و مدارا" جایگاه خود را در منطقه تعیین کند.

این جا است که "نظریه بازی ها" به ما کمک می کند تا بهتر درک کنیم که اصل موضوع از چه قرار بوده و در آینده چه بلایی بر سرنوشت منطقه حاکم می شود. نظریه بازی ها با ارائه مدلی از دو راهی زندانی (Prisoner dilemma) برای تحلیل این چنین موقعیت هایی موثر و کارساز است. **دوراهی زندانی** یک مسئله پایه ای و پرکاربرد و یک بازی به اصطلاح «حاصل جمع غیر صفر» در نظریه بازی ها به شمار می آید و نشان می دهد که چگونه دو نفر در همکاری برای این که هر یک به سود بیشتری دست پیدا کنند به خود ضرر وارد می کنند. یک مثال کلاسیک که از *دوراهی زندانی* بیان می شود، به شرح زیر است: دو مظنون توسط پلیس دستگیر شده اند پلیس باید شواهد کافی برای محکومیت مظنونین جمع آوری کند و برای این کار به صورت جداگانه از مظنونین بازجویی می کند. اگر یکی از مظنونین علیه دیگری شهادت دهد و مظنون دیگر سکوت را ترجیح دهد

(زندانی که سکوت را ترجیح داده باصطلاح می‌گوییم - با شریک خود - «همکاری» کرده‌است)، در این حالت مظنون اول آزاد و دیگری به حبس محکوم می‌شود. اگر هر دو سکوت را انتخاب کنند هر دو زندانی تنها برای یک ماه حبس خواهند شد و اما اگر هر دو علیه دیگری شهادت دهند باید به مدت سه ماه هر کدام حبس را تحمل کنند.

در نتیجه هر زندانی باید بین خیانت و سکوت یکی را انتخاب کند؛ ولی هیچ کدام از آن‌ها نمی‌دانند که دیگری کدام راه را انتخاب خواهد کرد. حال هر سه کشور چین، روسیه و آمریکا با عدم وضاحت بیشتر در خصوص سیاست‌های همدیگر مواجه هستند. این وضعیت باعث می‌شود تا سوء تفاهم بوجود آمده شرایط را به سوی بحران سوق دهد، به علاوه، هر سه بازیگر برای حفظ و یا تغییر موقعیت خود ابزارهایی در اختیار دارند. تا اینجا به گونه فشرده به اهمیت بازی، نوع بازی و تعدد بازیگران در آسیای مرکزی پرداختیم. لازم است تا به نقش افغانستان به عنوان تخته پرش آمریکا با استفاده از ابزار گروه‌های تروریستی نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

نقش افغانستان و سرنوشت آن در این بازی

بخش دیگری از بحث این است که افغانستان چگونه وارد این بازی می‌شود. چه در زمان رقابت میان روسیه تزاری و انگلیسی‌ها که افغانستان را به عنوان منطقه حائل قبول کردند و چه در زمان جنگ سرد که اتحاد شوروی و آمریکا، این بازی را ادامه دادند و چه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که این منطقه یک بار دیگر، دستخوش رقابت‌های جدید میان سه ضلع از قدرت‌های جهانی شد، افغانستان جزئی از این بازی بوده است. البته زمانی که از جزء صحبت می‌کنیم در واقع هدف ما وسیله‌ای برای انجام این بازی است؛ نه اینکه این کشور نقش موثر در تعیین آن داشته باشد. فضای امنیتی رو به وخامت در شمال افغانستان، خبر بدی برای مناطق مرزی آسیای مرکزی است. طالبان

از زمان به قدرت رسیدن، به طور مکرر به دولت‌های این منطقه (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) تضمین داده‌اند که از خاک افغانستان برای حمله به همسایگان این کشور استفاده نخواهد شد. این تفاهم بین کشورهای آسیای مرکزی و طالبان، امیدهایی را برای ایجاد ثبات در دوران پسا خروج ایجاد کرده بود، اما به تدریج مشخص می‌شود که طالبان صلاحیت تصمیم‌گیری در این خصوص و واکنش جدی به گروه‌های خارجی را ندارد.

به نظر می‌رسد، وضعیت بحرانی موجود، نتیجه یک مدیریت بحران است که زمینه را برای آشوب‌های بعدی مساعد می‌سازد. داعش یک خیال‌پردازی به سبک هالیوودی است که هر روز با تغییر قیافه برای اهداف راهبردی‌تری استفاده می‌شود. این حرکت هالیوودی، در واقع، یک حرکت هماهنگ شده برای استفاده ابزاری از کارت تروریسم علیه امنیت کل منطقه است. هدف نهایی به چالش کشیدن روسیه، چین، ایران و هند است تا از یک طرف کل منطقه در آشوب امنیتی غرق شود و از طرف دیگر، زمینه برای حضور استراتژیک و امنیتی آمریکا و متحدان آن در منطقه، مساعد شود. با یک کارت بازی که همان تروریسم و افراط‌گرایی است، آمریکا تلاش می‌کند تا هم رقیبان خود را سرزنش کند و از عدم تحرکات بیشتر این بازیگران در سیاست‌های جهانی اطمینان حاصل کند و هم تلاش می‌کند سیاست و اقتصاد را در یک پله ترازو گذاشته و تحول عمیق از ژئوپولتیک به ژئواکونومیک را به دنیا نشان دهد. تحولی که می‌تواند تمام دنیای لیبرال را نابود کند و یا هم پیروز میدان سازد. بازنده احتمالی، دولت‌های ناتوان و محتاج منطقه هستند. این نوع بازی بسیار خطرناک، پرهزینه و دردسرساز خواهد بود.

آمریکایی‌ها به این تحلیل رسیده‌اند که تنها نقطه ممکن برای درگیر کردن ایران، روسیه و چین، جغرافیای افغانستان است و تنها گروهی هم که می‌تواند در برابر طالبان صف

آرایی کند، داعش است. به همین منظور تمام توان خود را بر احیا و حمایت از داعش قرار داده تا از یک سو طالبان را با آن درگیر کنند و از سوی دیگر فضا را برای ایجاد ناامنی در داخل افغانستان فراهم کنند تا از این طریق سایر بازیگران را در پروژه "مشغول سازی" خود وارد کنند.

در مقطع فعلی آمریکا به صورت گام به گام و تدریجی در حال اجرای این گامها است. البته آمریکا از طریق راهبرد هرج و مرج سازنده در راستای پروژه دولت - ملت سازی که در افغانستان طی ۲۰ سال گذشته آغاز کرده، به دنبال ایجاد یک دولت وابسته غربی است تا از این طریق تاثیرگذاری خود را در داخل افغانستان همچنان داشته باشد. این رویکرد در مراحل بعدی پیاده سازی خواهد شد و فعلا در دستور کار آمریکا قرار ندارد. در این بازی فعلا گروههای مقاومت ضد طالبان مخصوصا تاجیک تبارها جایی ندارند. بر اساس قراین، آمریکا فعلا در تلاش است تا همزمان با حکمرانی طالبان، از مشکلات بوجود آمده، به عنوان بستر مناسبی برای گسترش و بزرگ ساختن داعش استفاده کند. بنابراین برای این کار نیاز است تا طالبان کماکان در قدرت باقی بماند. در تمام این بازیها امارات متحده عربی، قطر و ترکیه نقش راهبردی دارند.

انگلیسیها و آمریکاییها طبق سیاست دائمی خود در یک سبد بازی نمیکنند بلکه در چند بخش و چند دست بازی می کنند. قابل ذکر است که Mi7 انگلیس، جبهه آزادی را در رقابت با جبهه مقاومت ملی افغانستان تامین می کند. طرح این است که میدان افغانستان و آتش شعله ور شده در آن، به حدی داغ شود تا تمام منطقه در تشنج و بحران امنیتی عمیق فرو رود. کشورهای رقیب آمریکا مانند چین، روسیه، ایران دچار بحرانهای امنیتی حاد شوند و منبع این بحران امنیتی افغانستان باشد. زیرا تروریستهای جا گرفته در این کشور، باید بر اساس یک برنامه منظم به یک قدرت و قوت تروریستی با قابلیت فراوان مانور تروریستی مبدل شوند تا بتوانند در این بازی به

نیابت از آمریکا، علیه رقبای آن بجنگند. آمریکا فعلا جبهه مقاومت را به رسمیت نمی‌شناسد و ظاهراً تمایلی برای همکاری با آن ندارد. در عوض، سایر گروه‌هایی که می‌توانند در آینده در منطقه از طریق خشونت و تروریسم بنیاد گرفته در افغانستان، در خدمت منافع راهبردی آمریکا باشند، مد نظر هستند.

مخمصه حضور آرام چین در کنار طالبان

تعامل تاکتیکی منطقه با طالبان، به یک پرنسیب کلی در رابطه با طالبان مبدل شده است. کشور های منطقه و جهان، این تعامل را از روی ناگزیری، ممکن ترین گزینه برای تامین منافع خود قلمداد می کنند. به این منظور تا حال، زیر نام تعامل تاکتیکی، روابط گسترده ی با رژیم طالبان تامین شده است.

چین یکی از همسایگان افغانستان، بازی گر مهم منطقه دارای دید راهبردی و دارای توان نقش آفرینی در تحولات منطقه و بخصوص افغانستان است. این کشور از بدو خروج امریکایی ها از افغانستان، در کنار امارت طالبانی، به گونه خزنده، بی سروصدا و آرام، در جستجوی اهداف راهبردی خود بوده است. نگاه چین به افغانستان امروزی، نگاهی چند منظوره ی توام با مولفه های سیاسی، اقتصادی و نظامی- امنیتی است. برای چین، افغانستان دروازه ورود به آسیای مرکزی و جنوبی است و این کشور می تواند نقش مهمی در راهبردی اتصالی و منطقه ای چین، من حیث یک کانال مطمئن را بازی کند.

مسائل امنیت، برنامه های اقتصادی، دیدگاه های سیاسی، چین را وادار به اتخاذ یک دیدگاه راهبردی بر محور یک برنامه منظم توام با مولفه های سه گانه امنیت، سیاست و اقتصاد، ساخته است. در این مقاله به چرایی و تبیین حضور آرام چین در کنار طالبان، چالش های احتمالی این حضور و آینده افغانستان در امتداد این راهبرد چین، خواهیم پرداخت.

در گفتمان اقتصادی توسعه طلبانه چین، افغانستان نقش محوری را در منطقه دارد. این دیدگاه از سالیان پیشین در سرخط کار رهبران و سیاستگذاران چینی قرار داشته است. به همین منظور حضور و مشارکت چین در تحولات افغانستان، الی سال ۲۰۱۴

و با اعلام جدول زمان بندی خروج نیروهای ناتو و امریکا از افغانستان، دچار تحولات معنایی و مفهومی خاصی شد. چینی ها از دیدگاه خاص اقتصادی در مورد افغانستان، پاه را فراتر گذاشته و وارد تعاملات امنیتی و استخباراتی شدند. همزمان با تعقیب یک سیاست چند پهلو، نه تنها با دولت جمهوری تحت حمایت امریکا، رابطه داشتند؛ بل برای جلب اعتماد طالبان و نزدیکی با این گروه، یک سلسله تماس های را با آنها برقرار کردند. از نظر پکن، افغانستان هم اکنون در حال انتقال از دوران پر التهاب فعالیت یک دولت تحت حمایت آمریکا، به یک دوره ثبات نسبی در دوران طالبان است. به همین اساس چینی ها تصمیم گرفتند، این تعامل و ارتباط با طالبان را روی یک طرح چند ماده پی، تیوریزه سازند. پکن سند "یازده ماده پی" را در خصوص مسئله افغانستان، تحت عنوان "دیدگاه پکن در قبال مسئله افغانستان" تصویب کرد که نشان دهنده، یک دید متفاوت، راهبردی و ریشه پی در قبال افغانستان و مناطق محور آن بود. این سند نه تنها که دیدگاه رسمی پکن در قبال افغانستان پسا امریکا در منطقه است، بل یک اشاره الزامی نیز به وضعیت فرا منطقه نیز داشته است. مضمونی که به طور مکرر در این سند تکرار می شود، ناکامی غرب در انجام تعهدات خود در قبال افغانستان است. این سند با تبیین سیاست های چین در قبال افغانستان، در ابتدا اصول اساسی ای را که تعیین کننده انتخاب های سیاسی پکن هستند مشخص می کند: «سه احترام» و «سه نباید»؛ بدان معنا که چین به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان و «انتخاب های مستقل» آن احترام می گذارد. همچنین پکن برای احساسات دینی و آداب و رسوم ملی مردم افغانستان احترام قایل است. این اصول، در تضاد با سیاست های دنبال شده توسط غربی ها هستند که به گفته چینی ها، صرفا مبتنی بر مسایل ژئوپلتیک و منافع مطلق کشورهای غربی بوده است. چین با پیش کشیدن مسئله پناهجویان و همچنین مسئله تولید، فروش و قاچاق مرزی مواد مخدر که دارای اهمیت راهبردی

برای پکن است، تلاش میکند در ذهنیت مردم افغانستان نفوذ کند و نقش صلح جویانه اش را نشان دهد. از اینکه افغانستان به واسطه موقعیت راهبردی خود، اهمیت اقتصادی بسیار زیادی برای چین دارد، چین از هر وسیله ی ممکن برای نفوذ و حضور در افغانستان پسا امریکا تلاش دارد. اما چین با این تلاش ها در جهت منافع اقتصادی و امنیتی توأم با یک دید سیاسی مبهم در حرکت است. علاقمندی چین به افغانستان هم به خاطر «طرح کمر بند و راه» و هم به خاطر وجود منابع عظیم و دست نخورده معدنی در این کشور است. در شرایطی که تعاملات اقتصادی بین دو طرف همچنان ادامه دارد، شرکت های چینی علاقمندی خود را برای سرمایه گذاری در معادن لیتیوم و سایر معادن و همچنین سرمایه گذاری در میادین نفتی اعلام کرده اند. این ضرورت های اقتصادی نیز مستلزم حضور چین در این کشور هستند.

چینی ها، تصمیم غرب برای مداخله نظامی و همچنین تحمیل مفاهیم خود از دموکراسی را بر ملت افغانستان (بدون در نظر گرفتن ویژگی های متمایز این کشور)، نقطه شروع بحران در این کشور می دانند. به همین حساب، از رویکرد های غربی در قبال برخورد با قضایای افغانستان، اجتناب می کنند و کوشش می کنند از رویکرد های چند جانبه گرایانه، مسائل بزرگ منطقه ای برای حل آن استفاده نمایند. اما در حال حاضر، حضور این کشور در افغانستان تحت کنترل امارت طالبانی، جدا از این دید راهبردی است. این حضور بیشتر در تحت شعاع پالیسی موقتی اتخاذ شده و فرهنگ نهادینه شده ای سایر کشور ها با طالبان تحت عنوان "تعامل تاکتیکی" است که ارتباط ضروری با طالبان برای تامین منافع راهبردی کشور ها در تحت پروتوکول های خاص امنیتی، دلالت می کند. این تعامل تاکتیکی، در واقع یک ضد حمله چینی ها در برابر امریکایی ها بود که تصور می کردند با خروج شان از افغانستان، چین را در باتلاق جنگ های اسلامی افراط گرایانه، فرو می برد. اما چینی ها زود تر وارد عمل شدند و با ایجاد

ارتباطاتی که از سال های قبل تامین شده بود، با هزینه های نا چیز و حضور شانه به شانه، طرح اصلی امریکایی ها را خنثی کردند. چینی ها با ظرافت خاصی، این بازی را پیش می برند. بدون اینکه از لحاظ نظامی درگیر باشند، به حفظ و تحصیل منافع خود در افغانستان می پردازند. زیرا برداشت چینی ها این است که بهتر است از نزدیک مراقب وضعیت باشند، تا اینکه از بیرون و دور، شکار بازی های پیچیده ژئوپولیتیکی رقبای خود شوند. این بازی توسط چینی ها به صورت هوشمندانه و زیرکانه پیش برده می شود. سئوالی این جا مطرح می شود که چرا چینی ها علی رغم درک ماهیت تروریستی گروه طالبان، با این گروه بستر ساز تروریسم منطقه ای است و منحیث یک واحد تروریستی مهیاساز، شناخته می شود، همچنان به تعامل ادامه می دهند؟ چون چینی ها در حال حاضر جز تعامل و نزدیکی با طالبان، راهی دیگری ندارند. خطر افراط گرایی دینی که بزرگ ترین چالش برای امنیت ملی چین است، همچنان پا برجاست و مهمتر از آن اینکه چین در جنگ های نوین ضد تروریستی، هیچ تجربه ندارد و یا اینکه در صورت درگیر شدن با آن، احتمال سقوط در باتلاق امنیتی سازی شده که توسط امریکا برایش چین چیده شده است، به صورت بالقوه وجود دارد. چینی ها فقدان تجربه جنگی و عدم برخورداری از قابلیت مانور نظامی و جنگی خود را به خوبی درک کرده اند. با وجود آن، علی رغم تلاش ها برای مدرن سازی تسلیحات نظامی و هزینه های سرسام آور نظامی در جهت مدرن سازی ارتش آزادی بخش چین، این کشور کماکان در بیم حمله های پیشگیرانه نظامی از جانب کشور های دیگر به سر می برد که همزمان با آن درگیر شدن در روند های امنیتی و جنگی در منطقه نیز در آن به صورت قوی محتمل است. بنا ترس چین از درگیری در یک نبردی است که هیچ تجربه، اشتیاق و میلی برای رفتن به سوی آن ندارد. در عوض ترجیح می دهد با به واسطه تعامل تاکتیکی با طالبان، ایجاد روابط عمیق راهبردی با پاکستان منعیث مادر تروریسم و افراط گرایی در منطقه و

حضور خزنده در منطقه، بسنده کند. شاید به نظر چینی ها، این رویکرد به مراتب، آرام تر، بی خطر و بدون هزینه های گزاف باشد. چین امروز در تلاش است تا در پهنای رویداد های امنیتی و امنیتی سازی رویداد ها، مسایل بزرگ اقتصادی و منافع راهبردی خود را تامین کند. به همین لحاظ مسئله ایغور ها را بسیار بزرگ جلوه می دهد. با این کار، چین می خواهد تا حضور و ظهور خود را در پویایی امنیتی منطقه بخصوص افغانستان حفظ کند. حضور و دوام این حضور برای چین، در محیط امنیتی به شدت آلوده امنیتی منطقه به خصوص در افغانستان، خالی از خطر نیست. چینی ها درک کرده اند که با بریدن از روند موجود بخصوص زمانیکه پای پاکستان در حمایت از روند افراط گرایی و استقرار دولت تروریستی یا تروریسم دولتی دخیل است، دچار مخمصه های عمیق امنیتی و نظامی خواهند شد. به همین منظور و در جهت همگام این تلاش های استخباراتی و حضور خزنده در کنار طالبان، روند های دیپلماتیک نیز را از یاد نبرده اند. تلاش های که در واقع واکنشی برعلیه روند امریکایی گرایی در منطقه است. یعنی یک روند مطلق و بدون تردید در جهت مخالف آن "امریکایی زدایی". فارمت مسکو، نشست وزیران خارجه کشور های پیرامونی افغانستان و استفاده از جایگاه چین در سازمان همکاری های شانگهای، در اصل بدیل های برای هرنوع تحرک امریکایی در منطقه پنداشته می شود. این اقدام، به پکن کمک می کند تا یک مدل جایگزین را که برخلاف رویکرد مخدوش شده غرب است ارائه کرده و ضمن تمرکز بیشتر روی اولویت های خود، نوعی اجماع را در بین همسایگان افغانستان به وجود آورد. همچنین اتخاذ یک رویکرد مجزای منطقه ای که مانع از هرگونه مداخله ایالات متحده باشد، سبب تقویت اعتبار چین در حوزه رهبری و صلح سازی شده و به این کشور فضا می دهد تا به بیان عقاید خود در مخالفت با آمریکا پردازد.

چینی ها با ایفای نقش موثر در این پلتفرم های منطقه ای، چند هدف را نشانه گرفته اند:

- تقویت جایگاه پکن در تعاملات منطقه ای که منجر به تقویت نقش رهبری کننده آن در این روند می شود؛
- ایجاد ذهنیت واحد و منسجم در جهت واکنش مناسب و به موقع در برابر هرنوع تحرکی که منشای آن امریکا باشد؛
- ایجاد موقف واحد و شکل دهی یک اجماع منطقه ای برای یک رویکرد متشکل از مولفه های سیاسی، اقتصادی و سیاسی با مدنظرداشت دیدگاه های امنیتی که چین در آن نقش تعیین کننده و مرکزی داشته باشد؛
- تلاش برای حضور گسترده در منطقه و جلوگیری از ثباتی آنی توسط قدرت های بزرگ فرامنطقه ای



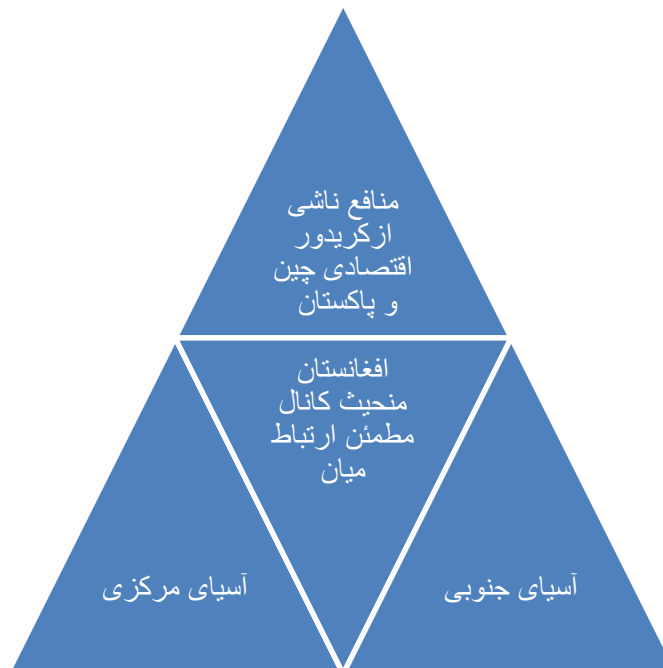
دلایل حضور آرام چین در کنار طالبان

نگارنده از مجموع تفحصات و جستجوهای که تا حال در این خصوص شده است به این نتیجه رسیده ام که دلایل احتمالی حضور چینی ها در کنار طالبان، می تواند قرار ذیل باشند:

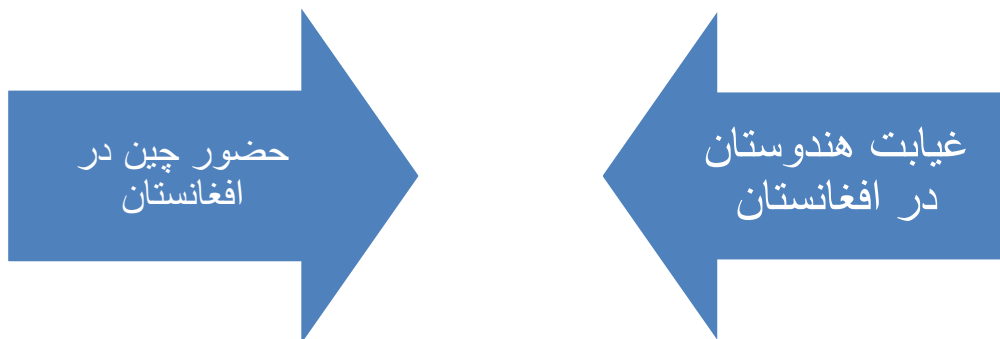
۱. چین با استفاده از تهدید خودساخته و بزرگ شده ی ایغور ها، در تلاش انجام یک بازی امنیتی ماهرانه و هوشمندانه است. چینی ها همواره از کارت ایغور ها، استفاده ابزاری می کنند و برای این کار نیاز می بینند تا در جغرافیای افغانستان، حضور داشته باشند. در مطالعات امنیتی، مبحثی وجود دارد بنام "امنیتی سازی" که در آن، یک بازی گر امنیتی یک مبحث عام سیاسی را وارد حوزه خصوصی می سازد و وجهه امنیتی به آن می دهد. با این کار، این بازی گر امنیتی در تلاش است تا در پهنای ملاحظات امنیتی، اهداف سیاسی و راهبردی اش را تحصیل نماید. این مرحله امنیتی سازی، نیاز به بیان نطق، عمل سریع و الزام به شکستادن قواعد و قوانین دارد که بازی گر امنیتی در خلای امنیتی بوجود آمده، مبادرت به انجام آن می کند. چینی ها با عین روش، از بهانه ایغور ها در جهت مقاصد سیاسی شان بهره می برند. در حالیکه نظر به فاکت های موجود، مجموع ایغور ها در افغانستان به ۶۰ الی ۷۰ نفر می رسد و به هیچ صورت این رقم نمی تواند یک تهدید جدی برای چین امروز باشد؛



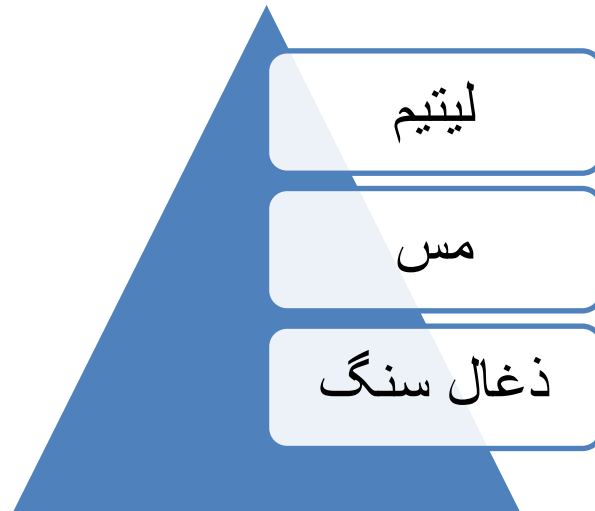
۲. منافع اقتصادی، امنیتی و سیاسی پکن از درک کریدور اقتصادی چین و پاکستان، یک کمر بند یک جاده که افغانستان هم تازه شامل آن شده است، از جمله موارد مهم علاقمندی چین برای حضور آرام در کنار طالبان است. از این رهگذر چینی ها نیاز می بینند تا همگام با پاکستانی ها در جهت منافع بزرگ اقتصادی خود، حرکت کنند و در بسیاری موارد شرط و توصیه های پاکستانی ها را در موارد مختلف مدنظر گیرند. کریدور اقتصادی چین و پاکستان، عمدتاً از بندر گوادر شروع شده و در جهت اتصال حلقه یک مسیر تجارتي است که افغانستان می تواند جهت مهم و کم هزینه در آن محسوب شود؛



۳. حضور گسترده چین در کنار طالبان در افغانستان، در شرایطی که غیابت هند به گونه علنی مشهود است، نشان میدهد که چین در جهت مقابله با رقبایش، ابتکار عمل را در دست گرفته است. چین در تلاش است تا حد امکان از نقش هند در افغانستان و رسیدن هند به بازارهای اقتصادی آسیای مرکزی و دریافت منافع خام مورد نیاز این کشور، جلوگیری کند. بنا طالبان در کنار چین، پیام راهبردی به هند دارد که شعاع آن جغرافیای مهمی را در بر گرفته است؛



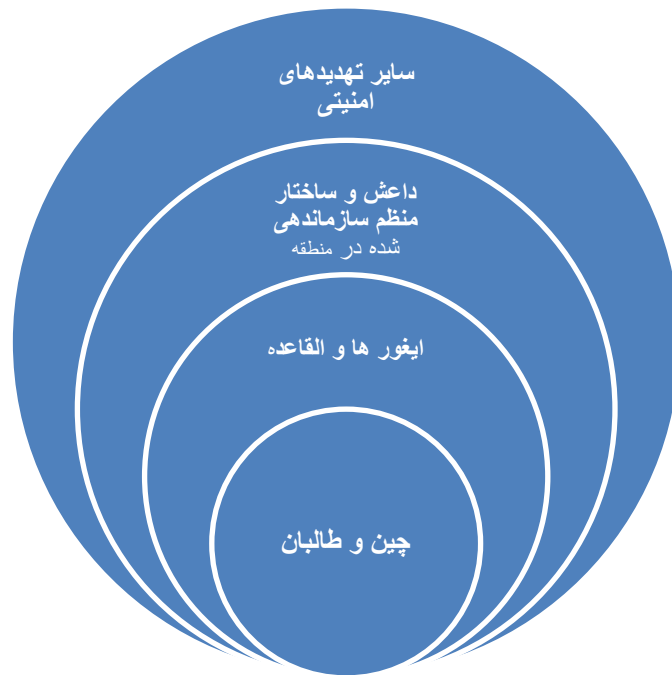
۴. مسئله لیتیوم، مس و منابع مورد نیاز افغانستان از جمله علت های مزید حضور آرام چین در کنار گروه تروریستی طالبان است. بر اساس بررسی های سازمان فضایی آمریکا (ناسا)، معادن لیتیوم افغانستان به طول ۸۵۰ تا ۹۰۰ کیلومتر و عرض ۱۵۰ تا ۲۰۰ کیلومتر از هرات در غرب شروع می شود و تا نورستان در شرق افغانستان امتداد دارد. بعضی از معادن مانند معادن درومگل و جامنک در استان نورستان پیش تر بررسی شده اند و مشخص شده است که بیش از چهار میلیون تن اکسید لیتیوم دارند. تقریباً تمام معادن لیتیوم افغانستان دست نخورده مانده و تاکنون استخراج نشده اند؛



۵. حضور چین در افغانستان تحت کنترل هم می تواند یک مقدار تحت تاثیر تضمین های ارائه شده توسط پاکستان باشد. پاکستان توانسته برای اهداف بزرگ و عمق راهبردی اش در افغانستان، چین را در کنار خود به افغانستان بکشاند و تضمین قوی برای این کشور بدهد که از ناحیه طالبان، تهدیدی متوجه چین نیست. پاکستان با این کار، می خواهد فشار اقتصادی ناشی از حفظ طالبان در قدرت را با چین تقسیم کند؛



۶. برعلاوه، برای چینی ها تفهیم شده است که اگر در کنار طالبان نیستند و در برابر آن قرار گیرند، باید با داعش، القاعده و شکل بزرگ شده ی از جنبش اسلامی ترکستان شرقی، مقابله کنند. بنا چینی ها در یک ناچاری، تصمیم به همراهی با طالبان را گرفته اند. به این لحاظ برای چین مبدل شدن افغانستان به یک کشور ظاهرا آرام ولو تحت کنترل طالبان، به مراتب با ارزش تر از یک کشور بی ثبات اما دموکراتیک است. چون چینی ها اصولا و اساسا یک قدرت ارزش گرا نیستند و منافع اقتصادی و امنیتی شان، ملاک عمل در راهبرد های منطقه ای و جهانی است.



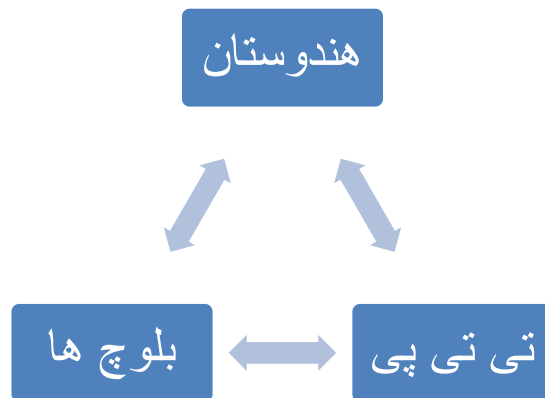
چالش های احتمالی موجود

در مورد چالش های احتمالی موجود در برابر حضور آرام چین در کنار طالبان، نکات آتی می تواند مطرح شود:

- ایالات متحده امریکا: امریکا می تواند از متحدان و تربیت یافته گان قدیمی خود منحیث اسلحه در برابر هژمونی خواهی و راهبرد توسعه طلبانه چین در افغانستان استفاده برد. این متحدان قدیمی امریکا میتوانند احیای دوباره شبکه القاعده، ایغور های مخالف چین و سایر گروه های تروریستی ای باشند که به یک چالش بزرگ امنیتی در برابر حضور و هژمون خواهی این کشور، عرض وجود کنند. امریکا با استفاده از تجارب چند دهه ای خود از کارت تروریسم و افراط گرایی دینی، توان به چالش کشیدن چین را در محور افغانستان به واسطه این گروه ها دارد؛



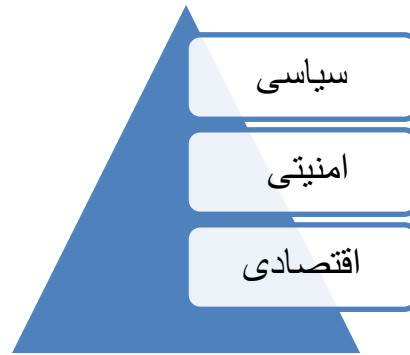
- هندوستان: هند با نقش پاسیف اش در افغانستان، ارتباط خوبی با تی تی پی شاخه نور ولی محسود تامین کرده است. بلوچ ها مخصوصا واحد انتحاری مجید که از تجارب بیشتر در نحوه انجام حملات انتحاری برخوردار است، نیز از کمک های هندوستان در منطقه استفاده می کنند. چین امروز با چالش های جدی در برابر طرح های هژمون طلبی هایش مواجه است. هند از دو کارت تی تی پی و ارتش بلوچ ها می تواند در به چالش کشیدن چین در محور افغانستان و مناطق مرزی، استفاده کند؛



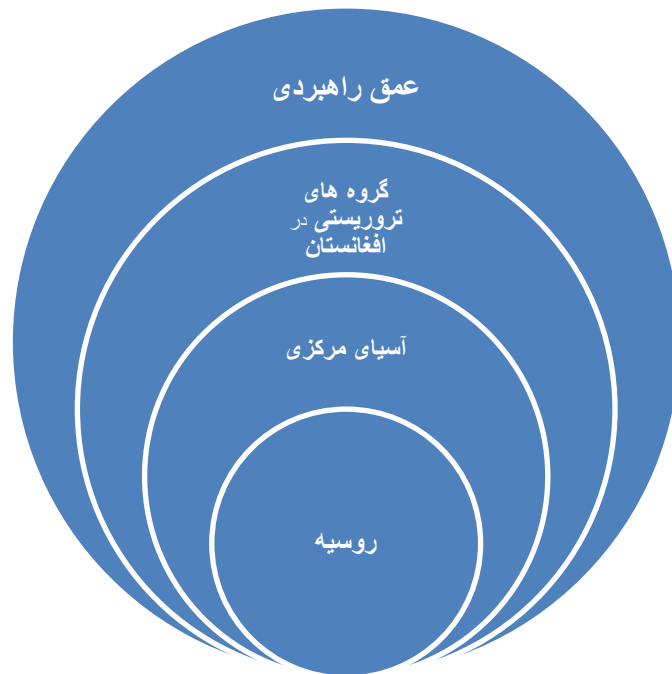
- **پاکستان:** پاکستان تازمانی در کنار چین آرام و منحیث یک متحد حرکت می کند که منافع راهبردی و اقتصادی اش، صدمه نبیند. منافع راهبردی پاکستان در افغانستان در کنترل داشتن طالبان و وفاداری امارت طالبانی است. مادامیکه پاکستان درک کند که چین می تواند بدیلی برای طالبان در عوض این کشور باشد، به تخریب حضور چین و فشار حملات تروریستی توسط گروه های موجود تروریستی، اقدام خواهد کرد. منافع اقتصادی این کشور بازار های افغانستان، استفاده از آب های افغانستان و رویای رسیدن به بازار های آسیای مرکزی است. احتمالاً در صورت تحکیم پایه های هژمونی چین در افغانستان و کنترل بیشتر بر افغانستان، این فرصت از پاکستان گرفته خواهد شد. پاکستان اساساً به بازار های افغانستان و متعاقب آن به بازار های آسیای مرکزی، وابسته است. اگر چنین فرصتی را از دست بدهد، به معنای مرگ اقتصادی آن خواهد بود. بنا رفاقت پاکستان و چین در افغانستان، مشروط بر تامین منافع جانبین است. پاکستان با احتیاط تمام در کنار چینی ها حرکت می کند تا منافع خود را حفظ و فزونی بیشتر بخشد؛



- ایران: در حال حاضر، علی رغم شکایت ایران از ماهیت چالش های امنیتی از افغانستان که متوجه ایران است و منشا آن امارت طالبانی است، تلاش این کشور بوده تا طالبان را رام نماید و از تشنج بیشتر با آنها جلوگیری کرده و از درگیری مستقیم با گروه های تروریستی تحت حمایت طالبان پرهیز نماید. اما این کار به هیچ صورت به معنای میدان دادن به طرح های توسعه طلبانه چین نیست. چین اگر در افغانستان تسلط بیشتر یابد، نه تنها منافع ایران بل منافع اکثریت کشور های منطقه را تهدید می کند. چون این خصوصیت چین است که با اعمال فشار های اقتصادی، هزینه های هنگفت و سرسام آور و ایجاد طرح های بدیل، همه رقبا را از میدان، طرد می کند. ایران همزمان با اینکه متوجه دینامیک امنیتی منطقه، روند به افزایش تشنج و رویارویی با طالبان است و تحرکات را از نزدیک دنبال می کنند، متوجه متحدان امروز و رقبای فردا مانند روسیه، چین و هند نیز است؛



- روسیه: روسیه و چین در مسایل بزرگ تر جهانی مانند بحران اکرین، تشکل بریکس و شانگهای، ائتلاف موقتی دارند. هردوکشور در تلاش امریکایی زدایی از روند های جهانی هستند. اما این قضیه در مورد افغانستان، برعکس است. چون افغانستان، زمینه دسترسی به منابع برای ادامه بازی بزرگ جدید است، بنا منافع متقاطع و متضاد چین و روسیه در میدان افغانستان و آسیای مرکزی، عرصه را برای رقابت تنگاتنگ میان دو هژمون منطقه ای مهیا می سازد. روسیه در تلاش است تا با مقابله با روند چین گرایی، تضمینی برای تامین منافع درازمدت خود، داشته باشد. به این حساب علی رغم تامین ارتباط و تعامل تاکتیکی با گروه طالبان، روی گزینه های مخالفان طالبان نیز حساب باز کرده است. دعوت احمد مسعود و امرالله صالح از مجریان ارشد جنبش مقاومت برضد طالبان به مسکو برای رایزنی در خصوص قضیه افغانستان تحت کنترل طالبان، نشان میدهد که روس ها به شدت نگران حضور امریکا، چین و سایر کشور ها در افغانستان هستند و نمی توانند نسبت به قضیه و بحران افغانستان، بی تفاوت بمانند.



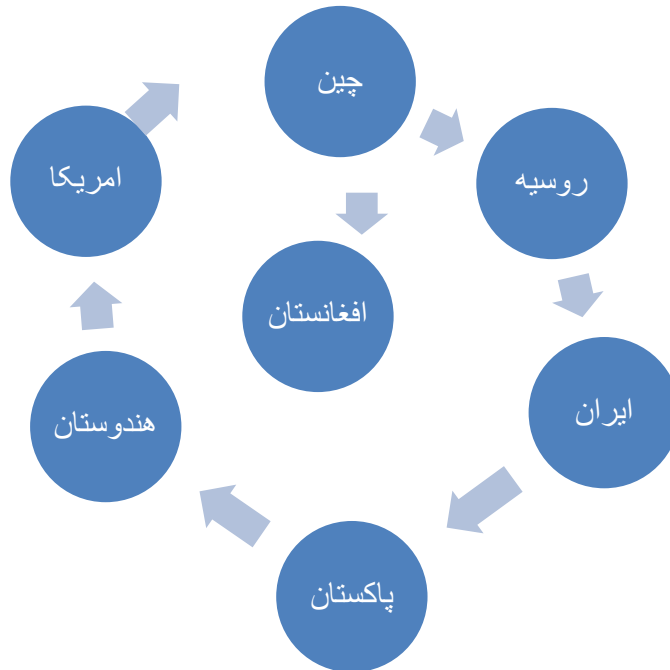
آینده افغانستان و حضور چینی ها در این کشور

در حال حاضر طالبان با دریافت وجوه مالی درشت از طرف امریکا، حمایت بی دریغ پاکستان، تعامل سازنده برای بقای طالبان در قدرت از سوی کشور های منطقه و تلاش چین برای حضور خزنده در کنار طالبان، نگرانی های روز افزون روس ها و ایرانی ها، موقف سکوت بار و سؤال برانگیز هندوستان در قبال افغانستان تحت کنترل طالبان، به میدان وحشت ناک رقابت و خونریزی مبدل شده می رود. چین تنها کشوری است که از میان موتلفان منطقه ای خود، حضور معنا دار، هزینه های هنگفت مالی داشته و سرگرم تامین منافع اقتصادی اش، در افغانستان است. با آن چه که گفته شد، چین در حال حاضر با موجی از مخالفت ها و نگرانی های کشور های همسایه، در تلاش حضور آرام برای تحصیل منافع امنیتی، اقتصادی و سیاسی خود است. فعال شدن چین در حوزه های اقتصادی، سیاسی و امنیتی در محور افغانستان، نه تنها کمکی به رشد اقتصادی، تامین امنیت و ثبات سیاسی در این کشور نمی کند، بل زمینه را برای رویارویی سایر کشور های منطقه و جهان با این کشور مساعد می سازد. بنا هژمونی

چینی، طرح های توسعه طلبانه اقتصادی این کشور، حضور نرم و بی سروصدای این کشور در افغانستان، تامین ارتباط با طالبان و تلاش برای دستیابی به منافع طبیعی و زیر زمینی افغانستان، با چالش های جدی ای از جانب منطقه و جهان مواجه است. هنوز نمی توان بر میزان تصادم چین با سایر کشورهای منطقه و جهان، فیصدی تعیین نمود. چون قضیه افغانستان، در حال حاضر، خصلت معطلی دارد و این حالت الی روشن شدن قضیه اکراین می تواند ادامه یابد.

چین در تلاش است تا روشن شدن وضعیت بحرانی اکراین و چرخش سیاست روسیه به سوی افغانستان، استفاده اعظمی را از این حضور بی سرو صدا بکند. به مجرد فراغت روسیه از میدان اکراین و یا اینکه امریکا در طرح نا آرام سازی آسیای مرکزی، پیشدستی کند، روسیه به شدت از موقف تعاملی با طالبان بیرون شده و با روحیه تهاجمی در میدان مداخله خواهد کرد. چین در این صورت دو راه خواهد داشت: یا اینکه بر علیه روس ها برای کسب منافع خود بیايستد و یا اینکه در کنار روسیه در برابر طالبان موقف گرفته و سرمایه گذاری های خود را نقش بر آب کند. ایران و پاکستان دوضلع این بازی برای مقابله با چین برای منافع شان هستند. هر دو کشور به موقعیت و وضعیت افغانستان، حساس بوده و تا زمان که منافع شان در کنار چین است، به سیاست همگرایی در کنار چین، ادامه می دهند. در صورتیکه منافع شان در کنار چین، تامین نشود، رویکرد های متفاوتی را در برابر حضور چین در افغانستان تحت کنترل طالبان اتخاذ خواهند کرد. امریکا از حضور چین در افغانستان راضی نیست. نگرانی امریکایی ها از حضور چین در افغانستان، کنترل بر وضعیت سوق الجیشی افغانستان، دسترسی به منابع زیر زمینی و بیرون شدن احتمالی طالبان از کنترل امریکا است. بارها مقامات امریکایی از خروج امریکا و واگذاری این کشور به چین، انتقاد کرده و آن را جز سیاست های ناکام امریکا قلمداد کرده اند. با این همه افغانستان برای مدت زمان بیشتر

درگیر بازی های پیچیده کشور های همسایه، منطقه و جهان به علت موقعیت جغرافیایی آن، منابع زیر زمینی و ماهیت رقابت آمیز و تعارضی کشور های منطقه و جهان خواهد بود.



نتیجه گیری

در حال حاضر، هیچ روزنه ی برای بیرون شدن این کشور از کنترل طالبان و حرکت به سوی ثبات سیاسی، دیده نمی شود. به میزانی که حضور چینی ها در افغانستان بیشتر شود، حساسیت سایر کشور ها برای رقابت در میدان افغانستان بیشتر می شود. چین امروز، بی خبر از این موقعیت تعارض آمیز راهبرد خود در میدان افغانستان نیست؛ اما هدف اصلی بهره برداری از وضعیت کنونی است. طالبان هم برای به رسمیت شناسی شان، در کنار چین با اهداف بزرگ تری در حرکت اند. به همین علت دروازه های استخراج معادن، سرمایه گذاری و حضور نرم چین را در میدان افغانستان، مساعد کرده اند. البته امریکایی ها بی خبر از وضعیت موجود نیستند. اما تلاش برای به چالش

کشیدن چین در افغانستان، با صورت های گوناگونی ادامه خواهد داشت. امریکا کارت برنده افراط گرایی را در افغانستان، هنوز هم در اختیار دارد. احتمالاً با بیشتر شدن نفوذ چین و عجین شده دامنه های نفوذی آن در افغانستان، هسته های تروریستی متحد امریکا، تلاش و اقدام به ضربه زدن بیشتر چینی ها بکنند. این کار نقطه اوج یک سیاست تعارض آمیز میان غرب و شرق خواهد بود. چین یکی از همسایگان افغانستان، بازی گر مهم منطقه دارای دید راهبردی و دارای توان نقش آفرینی در تحولات منطقه و بخصوص افغانستان است. این کشور از بدو خروج امریکایی ها از افغانستان، در کنار امارت طالبانی، به گونه خزنده، بی سروصدا و آرام، در جستجوی اهداف راهبردی خود بوده است. نگاه چین به افغانستان امروزی، نگاهی چند منظوره ی توأم با مولفه های سیاسی، اقتصادی و نظامی- امنیتی است. برای چین، افغانستان دروازه ورود به آسیای مرکزی و جنوبی است و این کشور می تواند نقش مهمی در راهبردی اتصالی و منطقه ای چین، من حیث یک کانال مطمئن را بازی کند.

پایان جلد اول



خلاصه کلام، طالبان در سه محور با مقاومت گسترده مواجه هستند:
اول- مردم افغانستان و قاطبه ملت که در برابر تفکر طالبانیزم با شدت تمام ایستاده اند و هیچگاه با آن از در آشتی پیش نمی آیند. دوم- کشور های منطقه که کم کم ماهیت تروریستی و تخریش کننده امنیت را از جانب طالبان درک کرده اند و در تلاش یافتن بدیلی برای مقابله با این موج سواری هستند. سوم- ذهنیت جهانی جدا از کشور های قدرتمند که جز پروژه تحمیلی طالبان اند و به درک بعضی از واقعیت ها نیز رسیده اند. مجموع این مقاومت ها، منتج به سرنگونی رژیم خواهد شد که منفور مردم است و در درون خودش با عالمی از درگیری ها و اختلاف های ذات البینی مواجه است.

بخشی از متن کتاب